

## یادداشت‌های شهریور ۱۳۲۰

نوشته عباسقلی گلشائیان



با مقدمه رامین کامران



عباسقلى گلسائبان

یادداشت‌های شهریور 1320

# یادداشت‌های شهریور 1320

نوشته عباسقلی گلشانیان

با مقدمه رامین کامران

**ISBN**

**3-8-985243-91-978**

حروفچینی و صفحه‌بندی جدید از ایران لیبرال

[www.iranliberal.com](http://www.iranliberal.com)

فروردین 1393

مارس 2014

عباسقلى گلسائبان

## روایتی بی‌جلال از مرگی بی‌شکوه

متن کوتاه و پراهمیتی که در پی میاید حکایت فروپاشی نظام رضاشاهی است از دید عباسقلی گلشائیان، وزیر دارایی وقت. دسترسی به این متن گرانها را در درجه اول به دکتر قاسم غنی مدیون هستیم که از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی شاخص و نادر ایران است و ظاهراً مشوق گلشائیان در نگارش آن و انجام این خدمت بزرگ به شناخت وقایع تاریخ کشور بوده. سپس به فرزندش سیروس غنی که آن را در میان ماترک پدر یافته و با استفاده از امکانات موجود (در سال ۱۹۸۴) منتشر ساخته است. وی با انتشار مجموعه یادداشت‌ها و اسناد پدر، چند کار عمده کرده. اول اینکه حق فرزندی را چنانکه باید، به جا آورده و به شناخت ابعاد مختلف افکار و اعمال این چهره برجسته که بیشتر به خاطر تصحیح دیوان حافظ و تحقیق در احوال و زمانه این شاعر بزرگ، شناخته شده است، یاری رسانده. دوم اینکه به کسانی که سودای خدمت به ایران و فرهنگ این کشور را دارند، سرمشق درخوری عرضه نموده. علاقه به وطن امری

عاطفیست، ولی ابراز این علاقه کار ذوقی نیست. باید آنرا از کسانی که بلدند، فرا گرفت و دکتر قاسم غنی از این جمله است. آخر اینکه بر خلاف بسیاری از وراث این قبیل اسناد که توجهی به ارزش میراث و مسئولیت خویش در قبال آنها ندارند، امانتی را که نزدش بوده، به مخاطبان نهایی آن که ملت ایران و بخصوص پژوهشگران تاریخ این کشورند، رد کرده است.

### که سخن میگوید

عباسقلی گلشائیان از برکشیدگان علی اکبر داور بود که همراه وی از دادگستری به دارایی رفت و باقی کاریر خویش را در آن وزرات‌خانه گذراند. او از نسل کارمندانی است که داور برای اداره دستگاه دیوانی نوین ایران، تربیت کرد، در همه حال پشتیبان و مشوقشان ماند و در چشم همه آنها حرمت و مرتبتی داشت و نگاه داشت که ارتباطی به رابطه مرئوس و رئیس نداشت و بیشتر از قماش شیفتگی بود. بی‌مناسبت نیست اگر گلشائیان در ابتدای حکایت صعود خود از معاونت به وزارت دارایی، به دو رؤیا اشاره میکند که قرار است بشارت این ترفیع را به خودش و یکی از دوستانش داده باشد و در هر دوی آنها داور نقش مرکزی دارد. گویی وی از آن جهان نیز در اندیشه بهروزی آنها بیست که مورد توجهش بوده‌اند.

گلشائیان، مانند دیگر سرآمدان نوین عصر پهلوی اول (و دوم)، قبل از هر چیز کارمند است، با نقاط قوت و ضعف این گروه. وی در دو کابینه منصور و فروغی، کفیل وزارت و سپس وزیر دارایی بوده است. از جهتی میتوان او را نمونه شاخص پرسنلی به حساب آورد که حکومت‌های اتوریتز دو پهلوی، برای اداره کشور میطلبیدند و به کار میگرفتند: کارمند، کاردان، وظیفه‌شناس و بدون هیچ ادعای سیاسی. آنچه را که مینگارد از

این دیدگاه است، نه از دید مورخ که نیست و نه پژوهشگر که ادعای آنرا ندارد و نه سیاستمدار که نباید با آن اشتباه شود.

### از که سخن میگوید

نگاه گلشائیان در درجه اول متوجه است به رضاشاه. هنگام نگارش روایت، قلمش با همان سرعتی حرکت نمیکند که عقربه زمان، هر جا که رضاشاه حاضر است، از سرعت خویش میکاهد و به ذکر جزئیات میپردازد.

محور داستان کسی است که سالها مرکز قدرت بوده است و کشور را به طور بلامنازع و با اقتدار تمام، اداره کرده و تا روزی هم که استعفا میدهد و از مملکت خارج میشود، مرجع نهایی و اصلی تصمیمگیری است. طی سالیان، همگان به اطاعت بی چون و چرا از وی خو کرده‌اند و در عین اینکه مرگ سیاسیش را به چشم شاهدند، رفتاری خلاف عادت برایشان متصور نیست. کسی جرأت ندارد هشدار به او بدهد. حتی هر خبر ساده‌ای را قبل از شرف‌عرضی، چندین بار سبک و سنگین میکنند، تا مبادا هدف خشم شاه قرار گیرند.

در تصویری که گلشائیان از رضا شاه عرضه میکند، کوچکترین اثری از مخالفت یا معاندت نیست. برعکس، وی دائم در صدد است تا اگر کوچکترین نقطه مثبتی، سخن درخوری، یا رفتار شایسته‌ی موقعی میبیند، با تأکید به خواننده عرضه نماید. آنچه را که میبیند و نمی‌پسندد، با تأسف نقل میکند و روشن است که پابندیش به نقل دقیق وقایع، بر دیگر دلمشغولی‌هایش میچربد. درست است که کارمند حکومت وقت است، ولی آگاه است که درستکاری و وظیفه‌اوست. همانطور که متوجه حفظ جواهرات سلطنتی بوده و بدون دستور شاه، فوراً به گاو صندوقشان سپرده، گفته‌ها و کرده‌های شاه را نیز به اطلاع ما رسانده است.

رضاشاهی که گلشانیان در شهر یور بیست دیده، فردی است طماع، در همان حالی که در صدد تهیه اسباب فرار به همراهی ولیعهد است، چشمش هنوز دنبال باغ این و مال آن میدود و هنگامی که به او میگویند ارتش شوروی نواحی شمال و گرگان را اشغال کرده، واکنشش این است که بگوید: این نقاط که تماماً املاک ماست (!)؛ قلدر است، از تشر و بازخواست وانمیزاند و دلخوشی نویسنده این است که در چند ماهی که از نزدیک با شاه تماس داشته، از او تغییر ندیده و فحش نشنیده؛ هوشی که به او نسبت داده‌اند، در غیبت راهنما و مشاور و معلم که همه را یا کشته و یا رانده و یا تارانده، بیش از همان نیست که همیشه بوده است: گریزی روستایی که مکمل قلدری قزاقی بوده و در طول سالهای سلطنت حتی تراش هم نخورده است. علاوه بر همه اینها، به کلی خود را باخته. در منگنه ارتش شوروی که پایتخت را به اشغال تهدید میکند و تبلیغات رادیو لندن که با پرده‌ری از فجایع شاه، عملاً تهران را فتح کرده است، به کلی فلج شده. به تنها چیزی که فکر میکند به در بردن جان و مال خود و خانواده خود از معرکه است و به فکر چیزی که نیست سرنوشت مردم و مملکت. همانیست که همیشه بوده و حال، بعد از حمله‌ای که اسباب قدرتش را نابود کرده، حجابی ندارد تا پشتش پنهان شود. در هنگامه خطر، خواهناخواه، جوهرش عیان شده.

واکنش اصلی رضاشاه در برابر حمله، فکر استعفا و فرار است، البته با همراه بردن جواهرات سلطنتی، در عین تذکر به دولت که باید بعد از رفتن هم به فکر معاش او باشد و علاوه بر این، نگذارد زحماتش فراموش شود! یک بار میگوید متفقین فقط دنبال او هستند، پس باید برود تا مملکت صدمه نبیند؛ یک بار میگوید در شأن سلطنت نیست که شاه در پایتخت اشغال شده بماند و... هر چند، احتمالاً ترس از مردم و اجبار به پاسخگویی اعمال دوران دیکتاتوری، بیشترین مایه نگرانی او بوده است.



تا پایان داستان، بخش عمده‌ای از کوشش دولتیان، متوجه منصرف کردن او و ولیعهد از خروج از پایتخت میشود تا شیرازه امور به کلی از هم ننگسلد. در نهایت، فروغی است که به او و فرزندش که از پدر هم ترسیده‌تر است، حالی میکند که کوشش برای فرار بیهوده است زیرا اگر هم از پایتخت بتوانند خارج شوند، از کشور نخواهند توانست. در پایان هم باز فروغی است که شرایط خروج از کشور و انتقال سلطنت به پسرش را با سفرای خارجی، بدون حضور و اطلاع هیأت دولت و به ترتیبات و شروطی که تا به حال مکتوم مانده است، حل و فصل میکند.

دغدغه اصلی رضاشاه، خبر شدن از نیات مهاجمان است. نه برای اینکه سیاستی بر اساس آن تنظیم نماید، برای اینکه هر چه میخواهند بپذیرد، بلکه خطر به این ترتیب از سرش دفع شود. حتی وقتی متفقین تقاضا میکنند که دیپلماتهای آلمانی، بر خلاف اصول حقوق بین‌الملل، به آنها مسترد شوند، برعکس نظر هیأت دولت که کم‌کم متوجه مسئولیت‌های خود گشته و معتقد است نمیتوان چنین خواستی را به آسانی پذیرفت، اصرار دارد که کار هر چه زودتر و مطابق میل اشغالگران، فیصله پیدا کند.

توجه خاص گلشائیان به رفتار و گفتار کسانی که نزدیکی شان به انگلستان بر همه روشن است و در صدر آنها امیر شوکت-الملک علم که عضو دولت است و نیز قوام‌الملک که پسرش داماد شاه است، محض حدس نیات آن دولت انجام شده است و نقلشان به قصد آگاه کردن خواننده.

### از چه سخن میگوید

موضوع نوشته از هم گسیختن نظام رضاشاهی است در برابر حمله متفقین به ایران در شهرپور بیست. این نظام نه به حزبی اتکا داشت، نه به نهادی نظیر آن و روشن است که پایگاه مردمی هم نداشت. به همین دلیل، تلاشی دستگاه نظامی و دیوانی،

مترادف مرگش بود که با نخستین ضرب حمله واقع گشت - با سرعتی که به سختی میتوان برایش نظیری یافت. بهتزدگی از این امر و نیز نگرانی از عواقبش، در سراسر نوشته موج میزند. از هم پاشیدن ارتش و فرار فرماندهان آن، مقتضح‌ترین بخش این فروپاشی است. به استثنای افسران و خدمه نیروی کوچک دریایی، امرا و افسرانی که هرکدام در حوزه اقتدار خود رضاشاه کوچکی بودند و در زورگویی و طمع از فرمانده و الگوشان سرمشق گرفته بودند، با وحشتزدگی و به سرعت تمام، از برابر نیروهای مهاجم گریختند، مردم بی‌دفاع و زیردستان را در برابر دشمن رها نمودند، اموال ارتش را غارت کردند و خود را به نزدیکترین نقطه‌ای که تصور میکردند امن است، رساندند. فرمانده کل قوا، تا آخرین دم، الگوی زیردستانش ماند که با همان سرآسیمگی و گاه همان خامدستی، در پی به در بردن جان و مال بودند. جای‌جای حکایت گلشائیان با روایت این بزدلی‌ها نقطه‌چین شده است.

تا آنجا که به ارتش مربوط میشود، ذکر یک نکته در این نوشته بسیار حائز اهمیت است و آن اینکه رضاه شاه، خود دستور مرخص کردن سربازان و وظیفه مستقر در پایتخت را داده است. دعوایی که وی بعد، در حضور دیگر امرای ارتش، با نخبوان و ریاضی کرده و به کتک زدن آنها منجر گشته، در باب پیشنهادی بوده که اینها برای موقوف کردن نظام وظیفه داده بوده‌اند. در افواه این دو با هم مخلوط شده، در صورتی که مرخص کردن سربازان وظیفه در همان روزهای اول حمله که نه فقط سربازخانه‌ها را خالی کرد، بلکه حفظ نظم و ادامه کار دستگاه دولت را در آن وضعیت اضطراری، مشکل ساخت، فکر خود رضاشاه بوده است که قاعدتاً از کودتای نظامی میترسیده، نه زیردستانی که خیال خرابکاری داشته‌اند.

به هر حال، ارتش رضاشاهی، در درجه اول، برای گستراندن قدرت بنیانگذارش بر سراسر ایران، بنیان نهاده شده بود: از راه سرکوب و غارت نخبگان محلی و نابود کردن نیروهای مستقل از دولت مرکزی و البته مهار جمعیت شهرنشین، بخصوص در پایتخت؛ از عهده این کارها خوب هم برمیآمد. اگر در جایی که پای دفاع از وطن پیش آمد، چنان رفتاری از خود نشان داد، از این جهت بود که نه برای چنین کاری ساخته شده بود و نه تربیت. شعار وطنپرستی، گفتاری تبلیغاتی بود که مثل مارش نظامی همراهِش میکرد و به حرکاتش هیبتی میداد که نداشت. طبیعی بود که اثر چندانی بر عملکرد واقعی ارتش نداشته باشد، مگر در بین افسران جوان که هنوز از صافی ترقی در سلسله‌مراتب نگذشته بودند، تا درست قواره نظام رضاشاهی بشوند. برخی از آنها کشته شدند و بیشترین شمارشان سرخورده و سرافکنده، شاهد اشغال وطن گشتند.

البته دستگاه دیوانی هم از این ضعف بزرگ ساختاری که خدمت به دستگاه دیکتاتوری ایجاد میکند، در امان نبود. فرار بسیاری از شهرداران، فرمانداران و استانداران از محل خدمتشان و رها کردن مردم به حال خود، مکمل و قرینه رفتار ارتش بود. گلشائیان میگویند که این گریز، به ارتش مهاجم شوروی فرصت داد تا به بهانه نداشتن مخاطب، برای اداره مناطق تحت اشغال خود، از میان مهاجرانی که سابقه بلشویکی داشتند، افرادی را برگزیند و در مقام شهردار و فرماندار و... قرار دهد و به این ترتیب پایه تسلط خویش را بر این مناطق محکم کند.

نکته دیگری هم که از ورای نوشته گلشائیان به روشنی به چشم میخورد و به نوبه خود بیانگر منطق استبداد است، جدا بودن کامل دو بخش نظامی و غیرنظامی دستگاه دولت از یکدیگر است. دو طرف ارتباطی با هم ندارند، با طرز فکر و عمل هم آشنا نیستند و علاوه بر این، به هم سوطن نیز دارند. با بروز

بحران، لزوم ارتباط بین آنها هویدا می‌گردد، اما وقتی وزیر جنگ، به دستور رضاشاه، برای اول بار در هیأت دولت شرکت میکند، کسی از وزرا او را درست نمیشناسد و به او اعتمادی ندارد - می‌ترسند برای شاه خبر ببرد. همه منتظر رفتن وی میمانند تا حرفهای جدی را بین هم بزنند.

این نیز در نوشته گلشائیان منعکس گشته که رقابت و عدم اعتماد بین ارتشیان بسیار بیشتر بوده است تا دیوانیان. دلیل امر روشن است. رضاشاه، خود، قدرت را به یاری قشون صاحب شده بود و تکیه‌گاه اصلیش هیچگاه جز ارتش نبود. به همان اندازه که محتاج افسران عالی‌رتبه‌اش بود، از آنها میهراسید و تا حد امکان میکوشید در تفرقه نگاهشان دارد. از دیدگاه منافع شخصیش، منطقی بود که بیشترین همش را مصروف جدا نگاه داشتن امرای ارتش از یکدیگر و ترویج رقابت و سوطن بین آنها، بکند. البته این هم منطقی بود که چنین ارتشی، در روز کارزار، به هیچ کار نیاید و فلج شود.

در دوره‌ای که حکایتش پیش چشم ماست، سیاست‌زدایی از دستگاه دولت و جامعه ایران به حد اعلاّی خود رسیده بود و مرگ سیاسی رضاشاه، نقطه شروع بازگشت پاورچین پاورچین سیاست است به دولت و جامعه.

در فلج و سراسیمگی شاه، دولتیانی که شاهد کوشش او برای گریختن از ایران هستند، کم‌کم به خود می‌ایند، چون می‌بینند که به دلیل خودباختگی شاه و بی‌تابیش برای فرار، به هیچ عنوان نمی‌توانند روی او حساب کنند. خواناخواه مسئولیت بیشتری بر عهده آنان افتاده، بخصوص که طرف مذاکره با دول مهاجم هستند و باید در این زمینه، تا حد امکان، عواقب وادادگی شاه را محدود نمایند، و آخر از همه، این نیز هست که باید فکر حسابرسی فردا را هم بکنند. در رفتارشان، هم غصه اشغال کشور هست و هم شادی خلاصی از دیکتاتور. اول به فکر مشورت خواستن از

رجال قدیمی میافتند که سابقه‌شان به قبل از پهلوی میرسد و از سیاست چیزی یادشان هست و در نهایت، علیرغم مخالفت و مقاومت شاه، فروغی را که او، به طعنه، همتای وثوق الدوله می‌شمارد، به وی تحمیل می‌کنند.

عین همین رابطه با سیاست را در مورد مجلس هم میبینیم: بازگشت به حیات سیاسی و شروع به تحرکاتی که مطلقاً مطابق میل شاه نیست و با واکنش تند وی مواجه می‌گردد. خودش در هیأت وزیران به فروغی می‌گوید که می‌خواهد از این پس مملکت را طبق اصول مشروطیت و قانون اداره کند! ولی با اولین ابراز وجود مجلس، از کوره در میرود و از رئیس مجلس مؤاخذه میکند. به هر حال، قلابی بودن نمایندگان، مانع نمیشود تا به محض احساس آزادی، در اختیاراتی که قانون اساسی به آنان داده، شکی بکنند، یا در حق کسی که تکتکشان را به وکالت منصوب کرده، تخفیفی قائل گردند. با خروج شاه از کشور و معرفی سریع جانشینش، فرصتی برای حساب خواستن از وی نمی‌یابند؛ فقط از وزیر دارایی، در مورد جواهرات سلطنتی، توضیح می‌طلبند و می‌گیرند.

مردم ایران کمترین سهم را در روایت گلشائیان دارند. اشارات گذرایی که به آنها میشود، حاکی از سراسیمگی و سرگردانی و بی‌پناهی است. از هیچ چیز، جز از طریق اعلامیه‌های رسمی دولت و ارتش و تبلیغات رادیو لندن، خبری نمی‌گیرند. در اداره مملکت دخالتی ندارند و فرصتی هم بدانان عرضه نمیشود تا بتوانند حرفی بزنند - هنوز نوبت بازگشتشان به صحنه سیاست نشده. طبیعی است که اگر هم دولتیان، به حکم وظیفه، متوجه احوال آنان هستند، از لزوم این توجه برای جلوگیری از شورشی که میتواند جداً موجد خطر باشد و احیاناً با واکنش خشن رضاشاه مواجه گردد، غافل نیستند.

گلشائیان، به اشاره، به زحماتی که به یاری کارمندان وزارتخانه‌اش، برای جلوگیری از بروز قحطی در پایتخت متقبل گشته، اشاره میکند. خود رضاشاه نیز چنان از وقوع شورش در پایتخت میهراسیده که وقتی به دلیل کمبود گندم، موافقت میکند تا قیمت نان در مشهد به هر منی شش ریال افزایش یابد، به رغم ابراز مخالف وزیر دارایی که کاردانش مورد تأیید و تقدیر او هم هست، قیمت نان را در تهران به دو ریال کاهش میدهد تا با این رشوه، نظر مثبت مردم را به سوی خود جلب نماید و البته عوضی جز دشنام نمیگیرد.

### چگونه سخن میگوید

شیوه نگارش یادداشت‌ها تابع عادات املائی دوران است، با حداقل نقطه‌گذاری، بدون مجزا کردن مطلب در بندهای مشخص... به علاوه برخی بی‌دقتی‌ها از قبیل تطابق افعال... ولی اصل روایت بسیار منظم است و روشن و خطی، چنانکه گزارشی اداری؛ زوائد ندارد و از کانون توجه خویش منحرف نمیگردد. ظاهراً متن منتشر شده در مجموعه یادداشت‌های دکتر غنی، با همان ترکیب دستنوشته به ماشین‌نویسی و سپس چاپ افسس سپرده شده است. عکس یا فتوکپی نوشته گلشائیان در دسترس نبود تا بتوان نسخه موجود را با آن مقایسه کرد یا از اساس ترتیب جدیدی برای حروفچینی مطلب، ریخت، ولی ایجاد برخی تغییرات در آن لازم بود. در نسخه فعلی، متن نقطه‌گذاری شده تا خواندنش تسهیل شود، بندهای مطلب از هم جدا شده تا از صورت طومار بیرون بیاید و نوشته به چند بخش مجزا شده تا جهت‌یابی در متن آسان شود. علاوه بر اینها، نوشته گلشائیان حالت یادداشت روزانه ندارد، ولی به مناسبت، اشاره به تاریخ وقوع حوادث میکند. برای اینکه سیر زمانی تحول امور روشن شود، این اشارات یکدست شده، جاهایی که نگارنده فقط به اشاره به

«دیروز»، «روزی که در مجلس بودیم»... اکتفا کرده، تاریخ دقیق در میان کمانه آمده و در یک مورد هم که روز هفته با روز ماه نمی‌خواند، این نکته یادآوری گذشته است.

زمان نگارش مطلب در جایی ذکر نشده، ولی قاعدتاً باید فاصله کمی با وقوع حوادث داشته باشد و در هر صورت بعید به نظر می‌آید که دیرتر از سال ۱۹۴۳ یا حداکثر ۱۹۴۴ باشد. زیرا نگارنده در جایی که از حمله آلمان به شوروی صحبت میکند، می‌گوید که این واقعه «شاید» سرنوشت جنگ را تغییر دهد. یعنی هنوز پیروزی آلمان را ممکن میدانسته است، امری که ناممکن بودنش، از پایان ۱۹۴۳ برای همه آشکار شده بوده.

محمّل است که متن موجود قسمتی باشد از نوشته‌ای مفصل‌تر راجع به آن بخش از وقایع سیاسی مملکت که نویسنده در طول حیات خویش شاهد بوده است. وی چند جا اشاره به مطالبی میکند که بسطشان به موقعیتی دیگر موکول گشته، ولی در آنچه به دست ما رسیده است، نیست. احتمالاً گلشانیان رونوشتی از این بخش بسیار مهم یادداشت‌هایش را در اختیار دکتر غنی گذاشته است. سراغ باقی را باید از بازماندگان وی گرفت و شاید هم از ساواکی‌هایی که بعد از مرگ رجال صاحب سابقه، زحمت پاکسازی میراث آنها را میکشیدند تا اسنادی را که منطبق با سیاست حکومت وقت و منافع سلسله پهلوی نبود، ضبط کنند و از بین ببرند.

گلشانیان شرح فروپاشی نظام رضاشاهی را با نثری اداری، بدون هیچ فراز و فرود خطابی و فارغ از هر نقش و نگار ادبی، نگاشته است. شاید موجبی برای این کار نمیدیده است و شاید هم قلمش این توان را نداشته.

از دید آنهایی که به نابجا و با پیروی از کلیشه‌های ادبی، تصور میکنند که هر وقت پای سقوط پادشاهی در میان بود، باید سبکی فخیم برای نقل حادثه به کار گرفت، این نقطه ضعف

محسوب خواهد شد، در صورتی که نیست. اگر بزرگی در نفس واقعه، یا به عبارت دقیقتر در منش و روش بازیگران واقعه نباشد، دلیلی برای جا دادنش در روایت نیست. درست است که آن گونه پردازش ادبی به نثر جلایی میدهد که طبع زیباییپسند را ارضاً مینماید و از ورای آن به واقعه جلالی میبخشد که برخی را خوش میاید، ولی اگر نابجا باشد، فقط دروغی است به همان اندازه بیجا که دلپذیر و خواننده را از حقیقت دور میکند. هدف از گزارش یا پژوهش تاریخی، نقل و جستجوی حقیقت است، نه ارضای جمال-طلبی. در این زمینه، اگر زیبایی به کاری بیاید، جلوه بخشیدن به حقیقت است نه القای عظمت به موضوعی که از آن بریست. داستان سقوط رضاشاه، به رغم بلندی مرتبت و تلخی حکایت او، از هر بزرگی خالیست و این بی‌شکوهی در نثر و روایت گلشائیان انعکاسی درخور یافته است.

**رامین کامران**  
**فروردین 1393**



## شرح وقایع چند روزی است که وقوع آن خیلی غیرمترقب بود

سه ماه است که کفالت وزارت دارایی، بعد از رفتن سررتیب امیرخسروی، به من واگذار شده است. شمه‌ای از این پیش آمد شرح داده می‌شود.

### انفصال امیرخسروی از وزارت دارایی

در تاریخ 5 آبان 1318، یعنی روز افتتاح دوره دوازدهم مجلس، کابینه آقای جم تغییر یافت. آقای دکتر متین دفتری که وزارت دادگستری با او بود ( این وزارت هم داستانی دارد که در موقعی که مجال باشد یادداشت می‌شود)، به ریاست وزرا انتخاب و آقای بَدر وزیر دارایی، تغییر یافت و به جای او سررتیب امیرخسروی که چند سالی رئیس بانک ملی بود، به وزارت دارایی منصوب شد. این شخص جوانی است بوالهوس و بی سواد. چند صبحی برای تحصیل و مطالعه به پاریس رفته و چند کلمه فرانسه غلط یاد گرفته حرف می‌زند. فوق العاده خودخواه، خراج و بی حساب است. چندسالی است که آرزوی وزارت دارایی را داشته و حالا به مقصود خود رسیده است. خلاصه

مقصود از این یادداشت‌های فعلی، ذکر سابقه و مدت خدمت او در وزارت دارایی نیست (این قسمت خود خود داستانی است که موقع دیگر به ذکر آن خواهیم پرداخت). خلاصه بعد از یک سال و هشت ماه وزارت دارایی و از هم گسیختن تمام دارایی کشور، منفصل شد. اجمالاً شرحی از علت انفصال او یادداشت می‌شود.

از اوایل فروردین [1320] محسوس شد که کار سرتیب امیرخسروی هم دیگر تمام است. چون نامه‌هایی که از دفتر مخصوص می‌رسید، لحن بسیار خشن و بدی داشت که شاید در هیچ زمان این طور کاغذ به وزارت دارایی نوشته نمی‌شد. کارهای اداری بسیار بد بود. موضوع خیلی قابل توجه، موضوع ارزاق بود که به واسطه خشکسالی سال قبل، در انبارهای کشور هیچ ذخیره گندم نبود و هر روز و هر ساعت، خطر قحطی مخصوصاً در شهرهای درجه اول، همه را تهدید می‌کرد. مذاکراتی با روس‌ها و انگلیسی‌ها، راجع به خرید گندم در میان بود. انگلیسی‌ها مقداری فروخته بودند؛ به همین مناسبت توقعات و تقاضاها از انگلیسی‌ها زیاد بود که بیشتر مساعدت تجارتي بکنند. انگلیسی‌ها هم یا واقعا خیال کمک داشتند یا سیاست آن‌ها اقتضا می‌کرد، برعکس یک سال قبل، خیلی روی خوش نشان می‌دادند. چون خرید کالا از سایر کشورها محتاج به تهیه اجازه دریایی انگلیس برای رسیدن جنس به بندر بود و به علاوه کمک آن‌ها برای تهیه کشتی ضرورت داشت. وابسته تجارتي انگلیس در طهران کامبرباچ Camberbach، اظهار کرد که یک شرکت انگلیسی که وابسته به دولت است، عنقریب به طهران آمده و تمام کارهای بازرگانی را انجام خواهد داد و بعد معلوم شد این شرکت برای تمام تجارت انگلیس در شرق میانه، در هر کشوری نماینده دارد. این شرکت، به اسم شرکت ایران و بریتانیا، در طهران به ثبت رسید. این شرکت طرحی تهیه کرد که حاضر است تا ششصد هزار لیره جنس به دولت بفروشد، از قبیل گندم، چای، دوا، مواد محرقه و غیره و در مقابل پشم و سایر کالاها بگیرد. یعنی جنس به ایران آورده، بهای آن را طبق موافقتی که بعمل می‌آید، ریال گرفته، از قرار هر لیره‌ای برای کالای درجه دوم 150 ریال و درجه سوم 187 ریال، یعنی بیش از نرخ معمولی که 130 ریال و

174 ریال است و تفاوت را هم اظهار می‌کردند بابت حق الزحمه شرکت در تهیه کشتی و اجازه نامه‌های دریایی و غیره است. کسی که این قرارداد را باید مورد مطالعه قرار دهد، خانم گلندبرگ رئیس اداره معاملات خارجی وزارت دارایی است (این زن هم خودش داستانی دارد که ممکن است چند سطری هم بعداً راجع به او بنویسم). این زن دست‌نشانده انگلیس، قرارداد را بست و بعد از موافقت دکتر امینی مدیر کل وزارت دارایی، برای سرتیب فرستادند و با اصرار زیاد سرتیب قبول کرد و بلافاصله برای خرید پشم سی میلیون ریال حواله بانک ملی دادند که به بانک شاهی بدهد. بانک هم سی میلیون ریال را پرداخت و رئیس بانک ضمن صورتحساب‌های خود که روزهای جمعه به عرض شاه می‌رسانید، گزارش آن را نیز به شاه نشان داد.

این امر در وضعیت اسکناس اثر خیلی محسوسی داشت و تعجب خواهید کرد چرا باید چند سطری راجع به این موضوع نوشت تا قضیه روشن شود. به واسطه و لخرجی بی‌معنی سرتیب در سال قبل و کسر بودجه کشور، مقدار اسکناسی که در جریان بود کم و احتیاجات مردم و دولت را رفع نمی‌کرد و به اصرار زیاد رئیس بانک و تحاشی شاه، بالاخره اخیراً پنجاه میلیون ریال اجازه نشر اسکناس داده شده بود. حالا تصور بفرمایید با این ترتیب، خارج کردن سی میلیون ریال از صندوق‌های بانک ملی و تحویل آن به بانک شاهی، چه تأثیری می‌کرد. در هر صورت، آقای فرزین رئیس بانک ملی، ضمن تقدیم صورتحساب‌های بانک و توجه شاه به این نکته، اظهار کرده بود: که برحسب حواله وزارت دارایی، این سی میلیون داده شده است. شاه هم سرتیب را احضار و در مقابل فرزین تغییر فوق‌العاده به سرتیب کرده بود. روز شنبه 26 اردیبهشت ماه، سرتیب چند دقیقه بیشتر در وزارت دارایی نمانده و انتظار داشت نسبت به او تصمیمی گرفته شود. از قرار اطلاع، شب شاه به جلسه هیأت دولت آمده، موضوع را مطرح و با تشددات و فحش‌های ناسزا، او را منفصل و از همان جلسه خارج کرد.

### ورود به دولت علی منصور

صبح روز بعد، من مثل همیشه که صبح‌ها را پیاده به اداره می‌رفتم، در بین راه پیشخدمت را دیدم که دوان دوان جلوی من آمد که آقای منصور نخست وزیر با تلفن شما را چند بار خواسته و لازم است که به وزارت پیشه و هنر که ضمناً خود آقای منصور متصدی بودند، بروم. بنده به وزارت پیشه و هنر رفتم، دیدم آقای منصور و آقای فرزین و دکتر امینی بودند و صحبت همین قرارداد بود. بنده اظهار کردم اطلاعی ندارم و صحیح هم بود، برای این که از چندی به این طرف، روی مخالفت با سرتیب، من به هیچ وجه مداخله در کارهای معاملات خارجی نمی‌کردم و کارهای معاملات خارجی را آقای دکتر امینی می‌کردند. به هر صورت، آقای منصور اظهار کردند که شاه خیلی از این وضعیت متغیر است و قرار است که به هر قیمتی شده، این پول‌ها پس گرفته شود.

ضمناً به من اظهار کردند: فعلاً شما مراقب باشید، چون دیگر سرتیب به وزارت دارایی نخواهد آمد، تا من امروز شرفیاب شده و ببینم چه می‌شود. بنده وقتی بلند شدم آهسته به ایشان گفتم که خواهشمندم با اطلاعی که از حال من دارید، مرا پیشنهاد نکنید، چون من میل ندارم به شاه نزدیک شوم.

به وزارت دارایی که آمدم، به آقای عضدی که معاون اول وزارت دارایی بودند، امر آقای منصور را ابلاغ کردم. البته حتماً هم نمی‌بایستی من کفالت وزارت دارایی را بکنم، چون به واسطه همان مخالفت‌های با آقای سرتیب، بعد از رفتن آقای صالح که معاون اول وزارت دارایی بود، آقای سرتیب، آقای عضدی را که مدیر کل وزارت دارایی بودند، به معاونت اول انتخاب کردند. در هر صورت، ساعت یازده آقای منصور تلفن کردند که به وزارت دارایی خواهم آمد. در ساعت مزبور به وزارت دارایی آمده و اظهار کردند که طبق امر اعلیحضرت، کفالت وزارت دارایی به من واگذار شده است.

بعد که آقایان مدیر کل‌ها رفتند و اطاق خلوت شد، به ایشان گفتم: بنا بود که این کار به من واگذار نشود. اظهار کردند که امر صریح شاه بود

و من مداخله‌ای نداشتم. به ایشان گفتم: صلاح است من رد کنم؟ اظهار داشتند: به هیچ وجه جایز نیست.

و به این ترتیب، روز یکشنبه 27 اردیبهشت رسماً کفالت وزارت دارایی به من واگذار شد و این کشتی سکان شکسته را که هر ساعت خطر مواجه شدن با گرداب را داشت، به من سپردند. در این جا نمی‌خواهم به کار و زحمتی که در زمان کفالت وزارت دارایی متحمل شدم، اشاره کنم، فقط موضوعی که یادداشت آن در این جا ضرورت دارد، این است که دو روز قبل از 27 اردیبهشت ماه، شب خوابی دیدم که در این جا مینویسم.

خواب دیدم مثل سال‌هایی که در خدمت مرحوم داور بودم، مقرر است که به مسافرت برویم. نزدیک صبح است (چون معمولاً مرحوم داور ساعت چهار بعد از نصف شب، حرکت می‌کردند). در منزل مرحوم داور هستیم و اتومبیل حاضر است. مرحوم داور آمدند از اندرون بیرون. من نزدیک اتومبیل ایستاده بودم. ایشان رسیدند، کیف دستی خود را به من داده و گفتند: این را بگیر تا من مراجعت کنم. من کیف را گرفته ایشان به اندرون رفتند، بعد از چند دقیقه حسن خان نوکر مرحوم داور آمد، به من گفت: آقا می‌فرمایند من نمی‌آیم شما بروید. من هم سوار اتومبیل شدم و حرکت کردم... و از خواب بیدار شدم. از این خواب حدس می‌زدم ممکن است کار بهتری پیدا کنم و وقتی مقرر شد کفالت وزارت دارایی را عهده دار باشم، فهمیدم خوابی که دیده‌ام تعبیرش این بوده است.

چون صحبت خواب شد، ضمناً خوابی که یک نفر از رفقا ( دکتر مهدی نامدار) برای من دیده بود و روز یکشنبه 27 اردیبهشت ماه برای من نقل کرد، جا دارد در این جا اشاره شود. اظهار می‌کرد خواب دیده است شب است، در یک محلی که مثل یک حیاط یا باغ پذیرایی است، اشخاص مختلف با لباس‌های مرتب حاضرند. در این گیرودار داور هم پیدا شد، خیلی بشاش و خندان به همه تعارف می‌کرد. یک مرتبه یک دری باز شد و شاه پیدا شد، یک تسبیح هم مثل همیشه در دست داشت. همه تعظیم کردند، جز داور. یگراست شاه نزد داور آمده، تسبیح خود را به او داد. داور نگرفت و گفت من دیگر چیزی از شما

نمی‌خواهم. بعد یک صحبتی مثل این که آهسته شاه با داور کرد. داور در جمعیتی نگاه کرد، آمد و دست مرا گرفت (یعنی گلشانیان) و نزد شاه برد و دست گلشانیان را توی دست شاه گذارد و گفت: این جوان را به تو سپردم، ولی به او بد مکن و اذیت نرسان. باز دو مرتبه داور گفت: نمی‌توانی هم آسیبی به او برسانی، چون ارواح طیبه پشتیبان این جوان هستند. خواب تمام شد.

وقتی کفالت وزارت داری به عهده من گذارده شد، خیلی نگران بودم. دکتر نامدار خواب خود را گفت و گفت: حاضرم شرط ببندم که از شاه گزندی به تو نرسد. حالا که شاه رفته است، می‌فهمم درست گفته چون در این مدت چهارماه که از نزدیک با شاه کار کردم، خوشبختانه یک حرف زشت و درشت از شاه نشنیدم و حتی مورد تغییر هم واقع نشدم.

### مناسبات تجاری با انگلستان و شوروی

باری، یک ماهی که از عمر کفالت من گذشت، روزی آقای منصور اظهار کرد که: انگلیسی‌ها زمزمه‌ای دارند که قرارداد با ما درست اجرا نمی‌شود و ما حاضر برای همه قسم همکاری هستیم.

شاه در هیأت از من پرسید: مگر قرارداد با ایشان لغو شده؟ اظهار کردم: خیر، فقط فشار آوردم به آقایان، طبق نظر اعلیحضرت، که حساب‌هایشان را حتی‌الامکان در بانک ملی بازکنند و از سی میلیون اسکناس که سرتیب حواله داده بود، به بانک شاهی بدهند، ده میلیون آن پس گرفته شده است. شاه به من گفت: اگر راست می‌گویند، آنها را بخواه و بگو ما حاضریم همه نوع سفارش بدهیم. مخصوصاً ریل، لوکوموتیو و اسلحه از هر قسم.

من کامبریاچ وابسته بازرگانی انگلیس را خواستم و به او گفتم. اظهار داشت: سعی می‌کنم، ولی تصور می‌کنم دیگر دیر باشد. من تعجب کردم کردم چرا؟ اظهار کرد: در سال گذشته خود من این پیشنهاد را به آقای وزیر دارایی وقت کردم، یعنی همان وقت که بنا بود دولت انگلیس پنج میلیون لیره قرض به دولت بدهد برای خرید، ولی

وزیر دارایی قبول نکرد. و البته بعد هم مقالات روزنامه و آن هیاهو و افتضاحات نفت پیش آمد.

من این جواب را به شاه ندادم، برای این که احتیاط کردم و فقط گفتم: اظهار می‌کند که باید به لندن تلگراف کند. شاه خندید و گفت: پدر سوخته دروغ می‌گوید، ممکن نیست انگلیسی‌ها به ما اسلحه بفرشند. در خلال این روزها، موضوعی که یک مرتبه پیش آمد، قضیه کودتای عراق و آمدن رشیدعالی به سر کار و جنگ انگلیس‌ها و خلاصه فرار رشید عالی و وزیر دارایی و جنگ و مفتی فلسطین و غیره، به ایران بود. هر شب در هیأت، مدتی صحبت از طرز رفتار با ایشان بود. چنانچه مطلع هستید، بعد از پانزده روز غائله عراق خاتمه یافت و مجدداً امیر عبدالله به بغداد مراجعت و در نتیجه مستقر شدن قوای انگلیس در عراق گردید. بعد هم موضوع سوریه پیش آمد که به نفع انگلیس‌ها تمام شد.

در خلال این مدت مذاکرات وزارت دارایی با روس‌ها، در امر بازرگانی جریان داشت. گرچه چند روز اول، بعد از رفتن سرتیپ امیرخسروی، قدری سرد شده بودند، ولی بعد کار جریان عادی خود را گرفت.

این رفتن امیرخسروی در روزهای اول موجب نگرانی روس‌ها و شاید زمزمه‌هایی هم می‌شد که چون او با روس‌ها خیلی مساعد است، شاه مخصوصاً او را عوض کرده. این زمزمه بقدری شایع شد که حتی روزی شاه امیرخسروی را احضار و به او اظهار ملاحظت کرده بود. در همان روز هم مرا احضار کرد.

— به هر طوری شده ضمن مذاکره با روس بفهمان که رفتن امیر - خسروی هیچگونه ارتباطی با کار روس‌ها نداشته بلکه فقط و فقط به واسطه کمک بی مورد و بی اجازه‌ای بود که در حق انگلیس‌ها نموده بود.

### حمله آلمان به شوروی

موضوع بسیار مهمی که در اول تیرماه پیش آمد کرد که شاید آتیه جنگ را هم تغییر دهد، جنگ روس و آلمان بود [حمله آلمان به

شوروی در 22 ژوئن 1941، 1 تیر 1320 واقع گشت]. دولت روسیه که در بدو جنگ با آن اصرار نمایندگان فرانسه و انگلیس حاضر برای جنگ نشد و حتی با دولت آلمان پیمان عدم تعرض بست، یک مرتبه با آلمان وارد جنگ شد.

در روز اول و دوم تقریباً تمام مردم ایران بلکه دنیا، می‌گفتند که چند هفته‌ای نگذشته، دولت روسیه مضمحل و دنیا از خطر بلشویک نجات یافته و حتی آلمانی‌ها که در تهران بودند، نسبت به کالاهای ایران که از راه شوروی می‌آمد، وعده می‌دادند که در ظرف شش هفته دیگر جنگ روسیه تمام است. به نظر من همین اشتباه باعث شد که بدبختانه شاه و منصور رئیس‌الوزراء، نیز راه غلطی در سیاست پیموده و در حقیقت می‌توان گفت موجب بدبختی امروز کشور خودشان شدند. گرچه ظاهراً شاه اظهاری نمی‌کرد، ولی در باطن فوق‌العاده خوشحال بود. چند روز بعد از جنگ روس‌ها، سفیر انگلیس یادداشتی به وزارت خارجه و رئیس دولت داد [انطور که پایین‌تر آمده، تاریخ یادداشت 28 تیر است] که چون آلمانی‌هایی که در ایران هستند در فکر انقلاب و کودتایی می‌باشند و این امر به خلاف مصالح دولت شاهنشاهی و ماست و چون فراری‌های عراق با سفارت آلمان رفت و آمدی دارند، دولت متوجه باشد و شاید صلاح کشور است که این قبیل آلمان‌ها را از کشور و خدمت دولت خارج کند.

آقای منصور مضمون این یادداشت را در هیأت اظهار کردند و بدون این که خوانده شود، اظهار کرد که من به آنها خاطر نشان کردم که این حرف‌ها پوچ است، دولت خودش مراقب است. در ایران به هیچکس بدون جهت روایت داده نمی‌شود.

در همان جلسه صحبتی به میان آمد که واقعاً ضرر ندارد توجهی بشود، شاید واقعاً آلمان‌ها یک فعلی در ایران می‌خواهند انجام دهند، نظیر عملیات عراق. آقای منصور اظهار کردند این حرف‌ها بچه‌گانه است. به هر صورت خبری دیگر از انگلیس‌ها نشد. بعد از چندی هم که از آقای منصور در هیأت پرسیدیم آن موضوع چه شد، اظهار کرد قضیه را تمام کردم و دیگر موضوعی ندارد.



ضمناً جسته و گریخته شنیده می‌شد که احتیاطاً دولت افراد ذخیره نظام وظیفه را فراخوانده و قشون به سمت آذربایجان و خوزستان می‌فرستد. رفته رفته کار تجارت ما با روس‌ها مختل شد. حتی یک شبی در هیأت، شاه از من پرسید: روس‌ها دیگر به وزارت دارایی می‌آیند؟ معاملاتشان چه صورتی دارد؟ به شاه گفتم: آن چه حس می‌کنم آقایان اصلاً مثل این است که انتظاری دارند، دیگر پیرامون کار تجارت نمی‌گردند.

این اظهار خیلی شاه را نگران کرد. بعد از رفتن ایشان، آقای منصور اظهار داشتند: خوب نشد که به این صراحت به شاه عرض شد. گفتم: امروز اگر راست قضیه را نگوئیم، چند روز بعد ملتفت خواهند شد و دروغ ما روشن می‌شود.

در هر صورت، در همان روزها، سفیر کبیر شوروی احضار و سفیر دیگری به اسم اسمیرنوف وارد شد که بلافاصله هم آقای منصور را ملاقات کرد و اظهار داشت مخصوصاً از طرف مولوتوف پیغام دارم که من مأمورم روابط اقتصادی بین دو کشور را به اعلیٰ درجه برسانم. در موقع تقدیم نامه‌اش هم به شاه، همین اظهار را کرد، ولی در عمل زیاد فرقی نکرد.

چند روز بعد از ورود سفیر شوروی به ایران، یک روز سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس Bullard به وزارت خارجه رفته و یک یادداشت رسمی دادند [آنطور که پایین‌تر آمده، تاریخ یادداشت 25 مرداد است] که مفاد آن این بود که باید صدی هشتاد از آلمانی‌های مقیم ایران خارج شوند، چون وجود اینها لطمه به استقلال ایران و مورد نگرانی است. یادداشت در هیأت مطرح شد. شاه اظهار کرد: چه مانعی دارد، قبول بکنید.

آقای منصور گویا شفاهاً به آقایان وعده داده بود که قبول کنند و جوابی هم تهیه کرد و آورد و در هیأت در حضور شاه خواند. بدبختانه مقدمه جواب با لحن مساعدت تهیه شده بود، ولی در خاتمه صریحاً نوشته شده که قبول تقاضای شما برخلاف اصل حاکمیت کشور و بی-طرفی ایران است، بنابراین دولت ایران خود وظیفه خود را بهتر می‌داند. به آقای منصور گفته شد که: این جواب مقتضی نیست. اظهار

کردند: من شفاهاً آقایان را متقاعد کردم و وعده صریح داده‌ام، ولی با موافقت خودشان، قرار است این‌طور جواب دهیم و جواب را فرستادند. یکی دو روز بعد شاه در هیأت پرسید از آقای عامری معاون وزارت خارجه: از قرار اطلاعی که رسیده انگلیس‌ها در سرحد ایران قوای زمینی متمرکز کرده‌اند و از سفیر انگلیس بپرسید مقصود از این حرکت چیست؟

جسته و گریخته هم از ناحیه انگلیس‌های مقیم تهران شنیده می‌شد که قشون روس و انگلیس وارد ایران می‌شوند. حتی روزی مسیو Bonite ایتالیایی که مربوط به یک مؤسسه ایتالیایی است که سال گذشته با ما معامله پنبه و قماش کرد، نزد من بود، گفت معروف است به محض این که آلمان به دروازه اودسا Odessa برسند، قشون روس و انگلیس وارد ایران خواهد شد. بنده تعجب کردم و شب در هیأت، به بعضی رفقا خصوصی گفتم.

در این جا بی مورد نیست اشاره شود که پس از آرامش عراق، انگلیس‌ها مرتباً قشون وارد بغداد می‌کردند. شب بعد در هیأت، شاه به من گفت گزارش رسیده که انگلیس‌ها ده میلیون ریال اسکناس از اهواز به خرمشهر منتقل کرده اند، برای چه مقصودی است؟ به ایشان گفته شد اطلاعی ندارم. قرار شد رسیدگی و گزارش دهم. فردای آن روز، از آقای فرزین مدیر کل بانک پرسیدم اظهار کرد: از ستاد ارتش نامه-ای رسیده و این موضوع را خواسته‌اند که رسیدگی کنم. گفتم: هر تحقیقی که کردید، مرا هم مستحضر سازید. از بانک شاهی پرسیدم، اظهار کردند که برای کارهای بازرگانی است. بعد معلوم شد هیجده میلیون ریال بوده که از تهران و بانک‌های اهواز، به خرمشهر و آبادان منتقل کرده اند.

نگرانی به این که روس‌ها و انگلیس‌ها از جواب ما قانع نشده‌اند، در هیأت بود و خود شاه هم هر شب می‌پرسید. آقای منصور وعده می‌داد که قضیه تمام شده است، ولی این وحشت در هیأت بود. حرکات روس-ها در کار بازرگانی هم حکایت از پیش آمد غیر مترقبی می‌کرد، برای این که مرتب کشتی‌های آنها خالی می‌آمد و بار می‌برد تا به جایی رسید که شبی در هیأت من موضوع را به نظر شاه رساندم و گفتم: خوبست

اصلاً دیگر جلوگیری کنیم که جنس نبرند. شاه قبول کرد. فوراً به گمرکات شمال دستور داده شد از صدور جنس خودداری کنند و به نمایندگی بازرگانی هم کتباً نوشته شد.

### حمله متفقین به ایران

این وضعیت بود تا روز شنبه 1 شهریور که در منظریه جشن اردوی پیشاهنگی بود. بعد از خاتمه جشن، به کاخ سعدآباد به هیأت رفتیم. شاه به نظر ناراحت می‌آمد، گرچه مدتی در اطراف جشن با آقای وزیر فرهنگ مذاکره کرد، ولی باز مرتب می‌پرسید چرا انگلیس‌ها در سرحدات و غرب قوای زیاد متمرکز کرده، مخصوصاً قوای موتوریزه و اظهار می‌کرد تصور نمی‌کنید برای حمله به ما یا ترک‌ها باشد. البته هرکس چیزی می‌گفت، ولی کسی جرأت نداشت اظهار کند شاید برای حمله به ایران است. خلاصه آن شب هم گذشت، فردا هم خبری نبود. صبح روز دوشنبه 3 شهریور که به اداره رفتم، آقای جهانگیر مدیرکل وزارت دارایی که کارهای اداره نفت و امتیازات را می‌کند، با تلفن به من گفت آقای فاتح با تلفن به ایشان گفته امروز وقایع مهمی ممکن است رخ دهد، چون انگلیس‌ها و اعضای کمپانی نفت را سفارت دعوت کرده در سفارت شهری انگلیس جمع شوند و بدون اطلاع سفارت از سفارت خارج نشوند. این امر خیلی معنی داشت. بنده فوری با تلفن خواستم که با آقای عامری، معاون وزارت خارجه، صحبت کنم، ببینم چه خبری دارد. آقای عامری با تلفن به من به فرانسه گفتند که فوری به کاخ سعدآباد بیایید، هیأت تشکیل می‌شود. بنده تعجب کردم، فوری رفتم به سعدآباد. آقای منصور را دیدم در روی ایوان کاخ سفید که هیأت وزرا تشکیل می‌شود، قدم می‌زنند، خیلی رنگ پریده. بعد از سلام پرسیدیم: چه خبر است؟

گفت: امروز صبح خواب بودم، ساعت چهار بعد از نصف شب، وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی به منزل من آمده، یادداشتی مشترکاً دادند که خلاصه آن این است که چون دولت ایران توجهی به مذاکرات ما نکرد و وجود آلمانی‌ها در ایران اسباب اغتشاش و بی-

اطمینانی دولتین است، بنابراین ناچار متوسل به نیروی خود شده که اقدام کنند و تقاضا کردند تمام آلمانی‌ها از ایران خارج شوند.

از قرار معلوم، در همان موقع، قشون روس از سرحد جلفا و پهلوی و قشون انگلیس از کرمانشاهان و خوزستان، وارد خاک ایران شده اند. در اینجا، آقایان وزرا رسیدند. منصور خیلی ناراحت و نگران دیده می‌شد. آقای عامری که به سفارت روس و انگلیس رفته بود، آمد و به ملاقات شاه رفت. بعد از چند دقیقه دیگر، وزیر مختار انگلیس و سفیر کبیر شوروی به کاخ سعدآباد احضار شده و شرفیاب شدند. مذاکرات آنها تا نیم ساعت به ظهر طول کشید. آقای عامری در جلسه ملاقات حاضر بود. بعد که رفتند، شاه به هیأت آمد، جریان را اظهار کرد که: من این آقایان را خواستم، گفتم مقصود چیست؟ چه می‌خواهید؟ گفتند: ما هیچ کاری جز بیرون کردن آلمانی‌ها نداریم.

شاه به آنها گفته بود ما حاضریم آلمانی‌ها را خارج کنیم، حتی با آلمان هم قطع رابطه نماییم و با شما متحد شویم. آقایان جواب گفته بودند که ما باید به کشورهای خودمان مراجعه کنیم. شاه گفته بود: پس دستور بدهید قشون جلو نیاید تا بعد جواب کشور هایتان برسد. اظهار کرده بودند: این دستور را هم باید مقامات ارتش بدهند.

خلاصه، طبق اظهاری که بعد آقای عامری کرد، آقایان گفته بودند: ما هیچ چنین انتظاری را نداشتیم و اگر از اول با خود شاه مذاکره می‌کردیم، شاید به اینجاها کار نمی‌رسید. به هر صورت، شاه خیلی عصبانی بود. دستور داد فوری شرح وقایع را حاضر کرده و جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی تشکیل و به اطلاع مجلس برسد و از هیأت رفتند.

صورت مذاکره‌ای که باید در مجلس بشود، تهیه و در هیأت خوانده شد. بعد قرار شد آقای منصور عصر شرفیاب شده، برای شاه قرائت و ما همه ساعت سه در مجلس حاضر باشیم. یک ساعت بعد از ظهر آن روز، یک دسته طیارات انگلیس بر فراز خاک تهران آمدند و مقدار زیادی کاغذ و بیانیه ریختند که چون دولت ایران توجهی به تذکرات ما نداده و ستون پنجم ممکن بود در ایران اقدام به عملیاتی یکنند، ناچار نیروی ما به ایران آمده و نظری جز اخراج آلمانی‌ها نداریم و هر وقت

آلمانی‌ها خارج شوند، ما هم خودمان خواهیم رفت. ساعت سه مجلس تشکیل گردید. آقای منصور شرحی را که تهیه شده بود و متن آن ذیلاً درج می‌شود، در مجلس خواندند:

«به طوریکه از ابتدای وقوع جنگ کنونی، بنا به فرمان ملوکانه مقرر گردید، دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را اعلام نمود و با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی، در حفظ کشور از خطر سرایت وقایع جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند، به ویژه دول همسایه، کوشیده، چنانکه تا به حال به هیچوجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچیک از آنها، متوجه نگردید.

با این حال، دولت انگلیس و بعد از اتفاق با دولت شوروی، هر دو متفقاً، اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و در دو نوبت، از تاریخ 28 تیرماه و تاریخ 25 مرداد، بر طبق اظهارات مزبور، بوسیله نمایندگان خود، تذکریه‌هایی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده آلمانی‌ها را درخواست می‌کردند.

در پاسخ این اظهارات، چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه تذکریه‌های تاریخ 7 مرداد و تاریخ 30 مرداد، کتباً اطمینان‌های کافی در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده معدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند، داده‌شده و برای مزید اطمینان دو دولت، اقدامات مقتضی برای کاستن عده معتابیهی از شماره آلمانی‌ها، به عمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن، به مقامات مربوطه دولت انگلیس و شوروی خاطر- نشان و آنچه ممکن بود، برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها، کوشش گردید.

متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود، در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت آمیز قضیه، نتیجه این باشد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت چهار صبح امروز (3 شهریور) به منزل نخست وزیر رفته، هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها داده شده بود، تسلیم نموده و در این یادداشت‌ها، توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کردند و مطابق گزارش‌هایی که رسیده، معلوم شده نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان آنها در منزل نخست وزیر مشغول مذاکره بوده- اند، از مرزهای ایران تجاوز نموده، نیروی هوایی شوروی در آذربایجان بمباران شهرهای باز و بی دفاع پرداخته، قوای زیاد از قسمت جلفا به تبریز اعزام داشته‌اند، در خوزستان قوای انگلیس به بندر شاهیپور و خرمشهر حمله برده، کشتی- های ما را غافلگیر کرده، صدمه زده‌اند.

نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته، همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد، از طرف قصر- شیرین به سمت کرمانشاه، در حرکت می‌باشند. قوای متجاوز در هر نقطه که با نیروی ارتش شاهنشاهی مواجه شده، تصادم و زدوخوردی طبعاً روی داده، دولت برای روشن ساختن وضعیت، به فوریت اقدام نموده و منتظر نتیجه است.»

قبلاً هم با وکلا مذاکره شده بود که هیچ نوع مذاکره‌ای نشود. بعد از خاتمه مجلس، مجدداً جلسه هیأت وزیران در کاخ سعدآباد با حضور شاه و ولیعهد که در جلسه حاضر شده بود (برعکس همیشه)، تشکیل گردید [3 شهریور]. تلگرافات که رسیده بود و حاکی از جلوگیری قشون روس و بمباران شهرها بود، خوانده شد. قبل از آمدن شاه به هیأت، مذاکرات مفصلی شد که باید حتماً یک رابطه بین دولت و ارتش باشد و خلاصه دولت از اقداماتی که می‌شود، مسبوق باشد. به علاوه، چند موضوع مهم مورد نظر واقع گردید و یادداشت شد که به عرض برسد.

از جمله مسایل مهم، تأسیس حکومت نظامی در تهران، اقدام در تشکیل کمیته خواربار برای تأمین آذوقه شهر، چون فقط مصرف برای سه روز بیشتر در تهران گندم نبود، همچنین نسبت به سایر آذوقه گماردن گارد در بانک ملی و عمارت گلستان، تعطیل ساختمان‌ها و غیره، آگاهی مردم در مقابل خطرات هوایی که چه اقداماتی باید بکنند، این مطالب که به شاه با خیلی احتیاط گفته شد، اظهار کردند با ارتش بنشینید و جلسه کنید و هرکاری که لازم است بکنید. ضمناً چون در روز مزبور، آقای فرزین مدیر کل بانک نزد من آمده بود و اظهار می‌کرد مردم برای گرفتن حساب خود به بانک فشار آورده و حتماً باید مقداری اسکناس در جریان گذارده شود، ضمناً کسب تکلیف نسبت به ذخیره طلا و نقره کرد. من به شاه گفتم که آقای فرزین مدیر کل بانک تقاضا داشت صد میلیون ریال اسکناس در جریان گذارده شود. ضمناً به ایشان گفتم: اگر اجازه فرمایند جواهراتی که در عمارت موزه است، به جای امنی یعنی در مخزن بانک انتقال داده شود. ایشان اظهار کردند: چه احتیاجی است؟ ضمناً گفت: خوب شد بخاطر آوردید، این جواهرات اثاثیه سلطنت است و اگر ما مجبور شویم ایران را - و بعد اصلاح کردند و گفتند تهران را - ترک بگوییم، باید همراه باشد.

بعد مذاکرات دیگر شد و جلسه خاتمه یافت. از این اظهارات شاه، نگرانی در من ایجاد شد. صبح که به وزارت دارایی رفتم، فوری به آقای عضدی معاون گفتم: حسب الامر، باید این جواهرات به عمارت موزه به بانک ملی منتقل شود. فوری بروید با حضور وزیر دربار و قانع بصیری و صدیق السلطان که جواهرات تحویل آنها است، جواهرات را با یک صورتجلسه بسته می‌برید به خزانه بانک. و پیش خود فکر کردم که این کار بهترین خدمتی است که ممکن است انجام شود، چون روز مبادا و گیرودار ممکن است به این جواهرات دستبردی بزنند و بدنامی آن دامنگیر من شود.

### جلسه در ستاد ارتش و واکنش شاه

در هر صورت، صبح اطلاع دادند که در ستاد ارتش جلسه‌ای با حضور دولت تشکیل می‌شود. به وزارت جنگ رفتم، اطاق سرلشکر

نخجوان وزیر جنگ. ایشان به آقای سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد تلفن کرد که حسب الامر جلسه‌ای تشکیل شده، باید فرماندهان هم حضور به هم رسانند. از تلفنی که شد معلوم گردید آقای سرلشکر ضرغامی دون شأن خود می‌دانستند به وزارت جنگ بیایند. از همان جا فهمیدیم که بین خودشان هم اختلافات شدید هست.

بالاخره به ستاد ارتش رفتیم. آقای سرلشکر ضرغامی، چند نفر افسر را به اسم ستاد جنگ معرفی کردند، مذاکراتی که شب شده بود، گفته شد. صبح هم شاه امر کردند تعاطی افکار شود. قرار شد کمیته خواربار در وزارت دارایی تشکیل شود. گویا پیشنهاد حکومت نظامی- هم از طرف وزارت جنگ شده بود، ولی شاه هنوز تصمیم نگرفته بود. از کارهایی که قرار شده انجام شود، جیره بندی بنزین بود که در تهران کم بود؛ این امر موجب شد که اتومبیل‌های سواری و باری و اتوبوس در شهر دیده نمی‌شد. ساختمان‌های دولتی تصمیم گرفته شد تعطیل شوند. یک عده زیادی فعله بیکار و مردم در شهر به حال اضطراب و بی‌طاقتی دیده می‌شد. منظره شهر خیلی رقت آور بود. بعد از ظهر که منزل رفتیم برای ناهار، خبر دادند که جلسه فوق‌العاده هیأت در کاخ سعدآباد تشکیل می‌شود. مرتباً هم اخبار می‌رسد که تبریز، رشت و پهلوی و ساری و بابل و مشهد و زنجان را بمباران کرده اند. عصر جلسه در کاخ سعدآباد تشکیل شد. ضمناً ناگفته نماند که در جلسه شب گذشته، شاه به آقای عامری و همچنین آقای منصور اظهار کرد که: خلاصه روس‌ها و انگلیس‌ها چه می‌خواهند؟ اگر مقصود آلمان‌ها هستند، همه را خارج می‌کنم و حتی دستور داد. قشون آنها دست از حرکات خود برداشته، بعد هر پیشنهادی دارند، بیایند مذاکره کنیم.

وقتی جلسه تشکیل شد، آقای انتظام رئیس تشریفات، به اطاق هیأت آمده اظهار کرد در عمارت دیگر منتظرند. به عمارت شاه رفتیم، در اطاق دفتر شاه با ولیعهد نشسته بودند. خواستیم در آنجا بنشینیم، ولی چون اطاق کوچک بود، شاه گفت: بهتر است به عمارت کاخ سعدآباد برویم.



از آن جا حرکت کردیم و به جای اینکه به اطاق هیأت برویم، در یک سالن بزرگی، دور تا دور صندلی و مبل بسیار عالی چیده شده بود و آن اطاق را من ندیده بودم، وارد شدیم. شاه پهلوی بخاری نشست و ولیعهد هم پهلوی او، ما هم نشستیم.

شاه بدو به آقای آهی وزیر دادگستری گفت: ببین این سنگ‌های دور اطاق را چقدر مرمر قشنگی است، یک قسم دیگرش هم هست که مثل این است که برنج پاچیده اند. بعد به آقای عامری گفت: بالاخره این آقایان چه می‌گویند؟ آیا جواب تلگرافاتی که صبح گفتمی آقایان به لندن و مسکو کرده‌اند، رسیده یا خیر؟ آقای عامری اظهار کرد: خیر، اظهار می‌کنند هنوز جواب نرسیده. شاه گفت: من جواب دارم. برای ما خیلی باعث تعجب شد. یک پاکت لاک و مهر شده دست شاه بود. گفت: جواب این است. بعد رو کرد به آقای سهیلی وزیر کشور و گفت: سهیلی بگیر و بخوان.

سهیلی شروع به خواندن کرد. معلوم شد خبری است در یکی از رادیوها. مضمون خبر این بود که چون دولت ایران با نازی‌ها بند و بست داشته و می‌خواسته ایران را مرکز اقدامات نازی‌ها قرار دهد، بنابراین قشون روس و انگلیس وارد خاک ایران شدند که کشور را از خطر نازی‌ها و ستون پنجم، نجات دهند.

شاه گفت: فهمیدید مقصود چیست؟ تمام این حرف‌ها می‌دانم برای من و خانواده من است. ما تصمیم خود را گرفته ایم که ما برویم تا تکلیف کشور روشن شود. و این تصمیم را برای این می‌گیرم که کمتر خونریزی شود. چون سپاه ما هرچه دلیر باشند جلوی تانک و طیاره چه می‌توانند بکنند. من خدمت خود را به این کشور کردم، حالا می‌روم و می‌خواهم که به آبرومندی رفته باشم. مجلس را برای فردا دعوت کنید و من به مجلس می‌روم و رسماً استعفا می‌دهم، می‌خواستم این نکته را به آقایان بگویم و مشورت کنم.

باید تصدیق کنید که این خبر بقدری غیرمنتظره و مترقب بود که مدتی تمام ماها را بهت گرفت. بعد آقای منصور اظهار کرد: قربان بهتر است دولت برود و در همه جای دنیا هم هر وقت نظری به تغییر سیاست است، دولت عوض می‌شود و در این موقع هم خوب است

اجازه دهید دولت استعفا دهد و یک دولت دیگری که کاملاً مورد اطمینان انگلیس‌ها باشد، سرکار بیاید.

ولیعهد اظهار کرد: آقایان از خودشان می‌ترسند و می‌خواهند بروند. این اظهار که خیلی با لحن بچه گانه گفته شد، تأثیر عجیبی در همه کرد، مخصوصاً آقای سهیلی که طرف سخن بود و با حالت گریه جواب داد: خیر ما همه حاضریم تا دقیقه آخر فداکاری کنیم و این اظهاری که شد برای این است که تشریف بردن شاه مملکت را یک پارچه آتش می‌کند و بیشتر خونریزی خواهد شد. شاه از این اظهار خیلی صمیمانه و خالص، متأثر شد و اشک در چشم‌هایش آمد. گفت: خوب است حالا آقایان بروند مشورت کنند و بعد مرا مسبوق نمایند.

هیأت از اطاق خارج و در اطاق دیگر که اطاق هیأت بود، حاضر و مدتی همدیگر را نگاه می‌کردیم. موقع بقدری باریک و غیر مترقب بود که جاداشت بیشتر از این مبهوت باشیم. در همان موقع، قبل از مذاکره رسمی، آقای انتظام به اطاق جلسه آمد. ابلاغ کرد که شاه گفت: این سخن باید خیلی محرمانه باشد و به کسی گفته نشود.

خلاصه مدتی صحبت شد. آقای منصور گفت: بهترین راه حل، اگر واقعاً شاه چنین تصمیم دارد، این است که ولیعهد باشد و شاه استعفا دهد. گفته شد از مذاکراتی که کردند، معلوم شد نظر به این است که تمام خانواده بروند، به علاوه مثل این است که ولیعهد از شاه دست-پاچه‌تر است و قطعاً خودش نخواهند ماند. ضمناً گفته شد موقع بسیار مهمی است. بهتر است با چند نفر از عقلا و فهیم مثل فروغی، حاج سید نصرالله تقوی، صدرالاشراف، حاج محتشم السلطنه هم مشورت شود که بعد از رفتن ایشان چه باید بشود.

بالاخره، در نتیجه این طور تصمیم گرفته شد که به شاه گفته شود بنظر ما این طور می‌رسد رفتن شاه به هیچ وجه صلاح نیست و لاقلاً اگر مصمم و قطعی باشند، بهتر است ولیعهد به سلطنت انتخاب شود و دولت هم فوری استعفا بدهد، ولی اگر اجازه می‌دهند، اصلاً موضوع با چند نفر از عقلا و فهیم نیز مشورت شود. ضمناً آقای منصور خیلی بیش از همه متفکر بود، ولی از قیافه‌اش آثار خوشحالی هم دیده می‌شد.

ضمناً مذاکره شد که اگر موافقت نکنند، ناچار باید یک نفر برای رئیس دولت و مملکت انتخاب شود و مذاکره شد که هیچکس در کشور بیش از آقای فروغی (ذکاء الملک)، شایستگی این کار را ندارد. خلاصه به آقای انتظام گفته شود اطلاع دهند که مشورت تمام شد، اگر اجازه می‌دهند، نتیجه به عرض برسد.

بعد از چند دقیقه که شاه آمد، در عمارت پایش به قالیچه ابریشمی که افتاده بود، خورد. قالیچه برگشت و دولا شد. قالیچه را بادست صاف کرد. ضمناً متوجه شد که کنار قالیچه لوله شده، سرایدار را صدا کرد و فحش داد چرا مراقبت نمی‌کنید، این قالیچه‌ها را اگر دقت نکنید، بید می‌زند. (ذکر این نکته در این جا برای این است که به نظر من این شخص یا خیلی اعصاب قوی داشت که در سخت ترین موقع، باز کار زندگی خود را از دست نمی‌داد یا قصد داشت که خیال خود را منصرف کند.)

به هر حال به اطاق آمد و نشست و ولیعهد هم بود. پرسید: چه شد؟ آقای منصور گفت: ما هر چه فکر کردیم این تصمیم به ضرر کشور و موجب آسفتگی مملکت و خونریزی زیاد خواهد شد. ما که تا کنون هرچه ممکن بود، با آقایان صحبت کرده ایم. بهتر این است اجازه دهید کابینه از کار کناره گیری کند، کابینه دیگری آمده و با طرز دیگری با آنها صحبت کند، شاید بهتر بتوان با آنها کار کرد.

اعلیحضرت قبول نکرد و اظهار داشت: فایده ندارد، من یقین دارم اینها جواب نخواهند داد و یک نقشه‌ای دارند که در هر حال اجرا خواهند کرد. سپس اظهار داشتند: واقعاً با این دو باید چه کرد؟

آقای عامری اظهار کرد: سفیر انگلیس و روس، ضمن اظهارشان، این طور می‌فهماندند که اگر نظامیان اقدامی نمی‌کردند، شاید زودتر و بهتر وضعیت روشن می‌شد.

شاه گفت: نظامی‌های ما که اقدامی نکرده اند، غافلگیر شده و دفاع کرده‌اند و حتی به آنها گفته شده است مصادفه نکنند. بعد گفت: همه آقایان اظهار نظر کنند، اصلاً چه باید کرد؟

هرکس به مقتضای حال سخنی گفت. یکی گفت خوب است به وزیر مختار خودمان در لندن و مسکو تلگراف فوری شود که آنها با مقامات رسمی صحبت کنند. البته گفته شد مانعی ندارد، دیگری گفت اگر اعلان

بسیج عمومی نشده، اعلان شود. شاه یک جواب داد و به آن مقوله خاتمه داد. گفت: اگر من صد بمباردیه داشتم خودم می دانستم چه طور جواب دهم. به نظر من بسیار جواب شایسته‌ای بود. بعد اضافه کرد که- سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب هم می‌جنگند، ولی گوشت بدن جلوی تانک و هواپیما چطور می‌تواند طاقت بیاورد. بعد گفتند: مخصوصاً در مذاکرات با آقایان سفرای گفته شود که قشون ما اصلاً وارد جنگ نشده و فقط دفاع کرده و نیز دستور داد با سفیر آمریکا نیز مذاکره شود. بعد اظهار کردند: تصمیم من گرفته شده، فردا را صبح به مجلس خواهم رفت، برای اعلام استعفا.

آقای نخست وزیر به عرض رساندند: پس عجله نفرمایید، اجازه دهید پس فردا مجلس دعوت شود. قبول کردند، ولی گفتند: شرحی که من باید بخوانم تهیه شود. و ضمناً اظهار کردند: این را باید آقایان بدانند من در تمام بانک‌های اروپا و آمریکا، یک لیره یا یک دلار هم ندارم. راست است در ایران ممتول هستم، ولی در خارج هیچ چیز ندارم و دولت باید فکر خرج من باشد.

ضمناً اظهار کردند: از من گذشته، من بیست سال خدمت کردم و نمی‌شود روی کارهای من کاهگل مالی شود، ولی فکر مردم بدبخت این کشور هستم که چه خواهد شد. سپس اظهار داشتند: البته این صحبت‌ها محرمانه تا پس فردا خواهد ماند و از هیأت با ولیعهد خارج شدند.

### سردرگمی هیأت دولت

آقای منصور اظهار داشتند: بهتر است برویم به باغ وزارت خارجه، قدری صحبت کنیم. از آن جا به باغ وزارت خارجه که تابستان‌ها هیأت در آن جا تشکیل می‌شد، رفتیم. عقیده همه این بود که موضوع مهمتر از آنست و قبول مسئولیت مملکت با این وضع که این مرد با خانواده- اش می‌خواهد فرار کند و کشوری را در آتش بگذارد، کار آسانی نیست. همه متفق شدند که خوبست با آقایان فروغی، محتشم السلطنه و حاج سید نصرالله و امثال آنها، مشورتی شود و فهمید باید چه کرد. آقای

منصور اظهار داشتند که: چون اجازه نفرموده‌اند به هیچ وجه صلاح نیست که مشورت شود و الاً ممکن است مورد ایراد واقع شویم. یک عده از هیأت عقیده داشتند باید کابینه خود بخود استعفا بدهد، بگذاریم مسئولیت امر متوجه دیگران بشود. از اشخاصی که این عقیده را داشتند، یکی هم خود من بود و کاش هم اینطور می‌کردیم. به هر حال چیزی که خیلی مضحک شد، در روزنامه اطلاعات اعلامیه ستاد (شماره یک) درج شده بود که ذیلاً درج می‌شود. به قدری این امر مضحک بود که حد نداشت. گفته شد که پادشاه نظر داریم و هر دقیقه هم به سفارت خانه‌های می‌گوییم ما جنگ (.. ناخوانا..). کنیم پس اعلامیه جنگی یعنی چه؟ با تلفن از رئیس ستاد آقای سرلشکر ضرغامی پرسیده شد که مقصود از این اعلامیه چیست؟ اظهار داشتند: حسب الامر است. خیلی در هیأت مذاکره شد که حالا که شاه می‌خواهد برود، اولاً مداخله نکند و یک ترتیبی نشود که قشون خودسری کند و باید تابع نظر دولت باشند و الاً چه فایده که ما اقدامات سیاسی بکنیم و آقایان بدون اطلاع نظر دولت، اقدامات نظامی و جنگی. مذاکره شد خوب است آقایان را خبر کنیم و به آنها گفته شود که شاه چون نظری دارند، از حالا فکر اساسی برای تأمین وضعیت شهر بشود. گفته شد این آقایان نظامی‌ها چون همه با هم بدانند و از هم حرف شنوی ندارند، هر کدام اقداماتی خواهند کرد و بدتر انقلاب ایجاد می‌کنند. مخصوصاً که هنوز حکومت نظامی با این که گفته شده لازم است، برقرار نشده. مقداری از اخبار و تلگرافات وضعیت و جلو آمدن قشون روس و انگلیس، خوانده شد. از وزارت دارایی به من خبر رسید که جواهرات را با تشریفات به خزانه بانک منتقل کرده اند. گزارش آن به هیأت داده شد و از این اقدام خیلی مسرور شدم و وجدانم راحت شد. تا پاسی از شب، در اطراف همین یک باب مذاکره و قرار شد فردا صبح، مجدد هیأت در عمارت بادگر تشکیل شود.

صبح روز چهارشنبه 5 شهریور، به هیأت که در عمارت بادگر بود، رفتیم. البته قبلاً به وزارت دارایی رفتم و دستورات اکیدی راجع به وضع خواروبار شهر و فرستادن گندم دادم و سپس در ساعت نه به عمارت هیأت رفتم. از قیافه‌های اشخاص معلوم بود که مثل خود من

هیچکدام نخواستند، چون نگرانی وضعیت و مذاکرات دیروز شاه، حس عجیب در همه ماها تولید کرده بود. یکی ترس از پیشامد به کشور و دیگری امید نجات کشور از یک دیکتاتور که برای همه وزرا وحشت ایجاد کرده بود. آقای منصور از همه متفکرتر بود. تلگرافاتی از وزرای مختار ما رسیده بود که با دولت‌های روس و انگلیس مشغول مذاکره هستیم. تلگرافی هم از آقای شایسته وزیر مختار ایران در آمریکا رسیده بود که دو روز قبل که به وزارت خارجه آمریکا رفتم، روزنامه نویس‌ها دور مرا گرفتند و من گفتم این شایعاتی که راجع به کشور ما است، صریحاً می‌گویم ما بی‌طرف هستیم و بی‌طرفی خود را حفظ خواهیم کرد، هرکس به ما حمله کند با قشون دفاع خواهیم کرد. در این موقع تلفن صدا کرد و اعلیحضرت آقای منصور را احضار کردند.

آقای عامری در وزارت خارجه برای ملاقات وزیر مختار انگلیس رفته بود. آقای منصور به آقای آهی اظهار داشتند شما متن استعفانامه را تهیه کنید تا من مراجعت کنم. آقای آهی مشغول شدند با مداد نوشتن. آقای سهیلی شوخی کردند که این مداد را بعد به من بدهید چون یادگاری است و تاریخی خواهد بود. مذاکراتی شد که آقای رام رئیس کشاورزی در امر نان شهر و آقای وثیقی کفیل بازرگانی در امر برنج و قند و شکر، با وزارت دارایی تشریک مساعی کنند.

### وضعیت نظامی

ساعت ده از ستاد ارتش تلفن کردند که جلسه هیأت مقرر است در ستاد ارتش تشکیل شود [5 شهریور]. ما به باشگاه افسران رفتیم. تمام فرماندهان از سرتیب به بالا حاضر بودند. از وزرا بجز آقای نخست‌وزیر و آقای عامری معاون وزارت خارجه که کفالت می‌کردند، همه حاضر بودند. گزارش‌های قشون خوانده شد که قشون آذربایجان تبریز را تخلیه و قشون روس وارد شهر شده اند. قشون به سمت مراغه عقب‌نشینی می‌کند. در شهر رشت قشون وارد شده‌اند. بابل و ساری را هم قشون روس گرفته‌اند و هنگ ساری به کوه پناهنده شده، قشون شرق متواری و قشون روس نزدیک مشهد می‌باشند. گردنه پاتاقی را

روس‌ها گرفته‌اند. جلسه رسمی شد. آقای سرلشکر ضرغامی اظهار داشتند چون گزارش‌هایی که از لشکرها رسیده، رضایت‌بخش نیست، امروز صبح گزارش به خاکپای مبارک تهیه شده که شورای دفاع تحت ریاست عالی‌ه و لיעهد با حضور تمام افسران ارشد و هیأت دولت تشکیل و ببینیم چه باید کرد.

گزارش خوانده شد. گزارشی بود به خط آقای سرتیپ ریاضی عضو ستاد جنگ که در آن جا تصریح شده بود که قشون از سمت آذربایجان مرتباً جلو می‌آید و گردنه پاطاقی گرفته شده و تا چند ساعت دیگر به میانه می‌رسند و تا تهران هیچ مانعی در جلو نیست. از سمت شمال، از راه چالوس و قزوین و فیروز کوه، جلو می‌آیند. از سمت مشرق، شهر مشهد گرفته شده، پیش می‌آیند. فقط در تهران پنجاه هزار نفر قشون می‌باشند که به واسطه نبودن کامیون و نبودن بنزین قشون قابل تحرک نیست (این عبارت که مخصوصاً در گزارش نوشته شده بود چون خیلی مضحک بود یادداشت شد). بنابراین خوب است شورای عالی دفاع، تحت ریاست و لיעهد، با حضور هیأت دولت، تشکیل و تصمیم عاجلی گرفته شود. این گزارش مورد تصویب از نقطه تأسیس شورای دفاع واقع شده بود، ولی گفته بودند و لיעهد لازم نیست. در اطراف گزارش، آقایان سرتیپ رزم‌آرا، سرتیپ هدایت و سرتیپ ریاضی عضو ستاد جنگ با نقشه توضیحات کافی داده که تا چهل و هشت ساعت دیگر، تهران مورد تهدید است و قشون روس وارد تهران خواهند شد و اظهار کردند فرستادن کمک از تهران مقدور نیست، چون کامیون ندارند و خوبست قشون در کرج و فیروز کوه متمرکز شود و یک ستون طرف ساوه و خوار برود و شاه بلافاصله تهران را ترک کرده، به اصفهان برود و این قشون در نقاط مزبور حفاظت کنند که شاه بتواند به اصفهان برود.

مذاکره شد اصولاً با این وصف باید جنگید یا خیر؟ آقای سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ اظهار کردند: با این ترتیب به هیچ وجه صلاح در جنگ نیست و باید ترک مقاومت شود. سایر افسران هم همین عقیده را داشتند. فقط آقای سرتیپ هدایت عقیده داشتند که باید قشون همانطور که گفتند برود کرج و مشغول جنگ شود و در این

گیرودار شاه به اصفهان برود و اظهار کردند حکم عمومی شود که زن و بچه‌ها تهران را ترک کرده، پل‌های سر راه تهران فوراً مین‌گذاری شود، به محض نزدیک شدن روس‌ها پل‌ها خراب شود و تا آخرین سرباز دفاع و جنگ کنیم، بعد هم اگر نابود شدیم، شرافت خود را حفظ کرده ایم. آقای سرلشکر بوذرجمهری هم اظهار کردند تا قطره خون آخر خود را باید بریزیم، ولی دیگران گفتند نه وسیله داریم، نه بنزین، نه آذوقه. حتی گفته شد اگر تهران محاصره شود، دو روز بیشتر نان در تهران نیست و یک بلوا و غوغایی خواهد شد.

بالاخره در این گیرودار، آقای منصور آمد و جریان به ایشان گفته شد. ایشان اظهار کردند: البته احساسات و میهن دوستی در همه ماها هست، ولی باید کار بیخودی را نکرد و مملکتی است که امروز نه اسلحه کامل داریم، نه بنزین، نه آذوقه و اگر هم می‌داشتیم، چطور ممکن بود در مقابل دو دولت قوی روس و انگلیس، بجنگیم. به علاوه، ممکن است دوستانه راه حلی پیدا شود، کما اینکه وزرای مختار تلویحاً اظهار می‌کنند اگر قشون ترک مقاومت کند، شاید زودتر راه حلی پیداشود و با این گزارش که به شاه داده اید که قشون از نقطه نظر نظامی قابل مقاومت نیست، نتیجه جنگ جز از بین رفتن یک عده‌ای چه نتیجه‌ای دارد؟

خلاصه تصمیم گرفته شد که گزارش به شاه داده شود که باید مقاومت شود. گزارش را آقای منصور دیکته کرده، آقای سرتیپ ریاضی نوشتند و به امضای تمام اعضای کمیسیون که عبارت‌اند از هیأت دولت: آقای منصور رئیس الوزرا و وزیر پیشه و هنر، آقای آهی وزیر دادگستری، سهیلی وزیر کشور، دکتر سجادی وزیر راه، علم (امیرشوکت الملک) وزیر پست و تلگراف، مرآت وزیر فرهنگ، وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، رام رئیس اداره کل کشاورزی، جواد عامری معاون وزارت امور خارجه، گلشائیان کفیل وزارت دارایی، و افسران ارشد به شرح زیر: آقای سرلشکر ضرغامی کفیل ستاد ارتش و جنگ، سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ، سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران، سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ، سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران، سرلشکر بوذرجمهری فرمانده لشکر اول



مرکز، سرلشک نقدی فرمانده لشکر دو مرکز، سرتیپ رزم‌آرا، سرتیپ هدایت، سرتیپ ریاضی اعضای ستاد جنگ. گزارش به وزارت جنگ داده شد خودشان به عرض برسانند. جلسه ختم شد. در بین راه که می‌رفتیم، جوادعامری به من گفت: صبح که سفرا نزد من آمدند صریحاً اظهار کردند که به منصور اعتماد ندارند و حاضر برای مذاکره با او نیستند. آقای عامری اظهار کرد که من به شاه موضوع را محرمانه گفتم، شاه گفت برای ساعت دو و نیم بعد از ظهر نزد ایشان بروم و منصور را هم برای ساعت سه خواسته است. بعد از ظهر قرار شد باز هیأت در عمارت بادگر تشکیل شود. ضمناً این دو روز دیگر بنزین به اتومبیل‌های سواری داده نمی‌شد. روحیه مردم بسیار بد بود. خیلی‌ها شروع به خارج شدن از تهران کرده بودند. چون در صفحه قبل و عده داده شده بود عین اعلامیه ستاد جنگ درج شود و فراموش شده، عین اعلامیه ذیلاً درج می‌شود.

#### «اعلامیه شماره ۱ ستاد جنگ

- 1- ساعت 4 روز 3 شهریورماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری، مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده اند.
- 2- شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، میاندوآب، مهاباد، میانه، اهواز، بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع، تلفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان، با وجودی که سرباز خانه را بمباردمان می‌کنند، معذالک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوایی، سرنگون شده است.
- 3- نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند، پل دشت، ماکو و نیروی موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین، قصر شیرین، آبادان، بندر شاهپور، به تعرض پرداخته‌اند.

4- نیروی دریایی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریایی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر، تعرض نموده اند.

5- واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند، در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو ارباب زره پوش مهاجم در نقطه باختر مورد اصابت و از کار افتاد و پیشروی مهاجمین را متوقف ساختند و در کلیه مناطق شمالی و باختری، روحیه اهالی بسیار خوب و تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند.»

تلگرافات مفصلی هر روز از وضعیت شهرستان‌های شمال می‌رسد. خلاصه قشون روس تا قزوین رسیده بوده، از طرف شرق هم شهرستان‌ها را اشغال کرده و تا شاهرود آمده‌اند. شهرستان‌های مازندران و رشت هم در دست روس‌ها بود. هر دقیقه تصور پیشرفت قشون روس به سمت تهران می‌شود.

### استعفای منصور و انتصاب فروغی

عصر [5 شهریور] که به هیأت رفتیم، من به آقای منصور گفتم: آقای رئیس بانک تقاضا داشت که باز یکصد میلیون اسکناس به جریان گذارده شود. بنابراین موضوع را صبح که آقای منصور شرفیاب می‌شوند، به عرض رساندند.

از ایشان پرسیدم: به عرض رساندید؟ اظهار کردند: امروز صبح میسر نشد، امشب خودتان به عرض برسانید چون من دیگر نیستم و استعفا دادم. خیلی هم مضطرب بود. از آقای عامری جويا شدیم. معلوم شد دو ساعت و نیم بعد از ظهر که شرفیاب بود، شاه گفته بود مصمم شدم که آقای منصور را کنار بگذاریم و از آقای عامری مشورت کرده بود که کی رئیس دولت باشد، آقای عامری آقای فروغی را پیشنهاد کرده بود. شاه خیلی عصبانی شده‌اند و گفته بود: پس بهتر است بروید

وثوق الدوله را بیاورید. بعد خودشان گفته بودند: آقای آهی باشد. در هر صورت آقای عامری گفتند: اعضای کابینه عوض نخواهند شد و از بین خود ما رئیس الوزرا انتخاب خواهد شد. در هر صورت اعلانی در شهر منتشر شد که آقای منصور استعفا داده و کابینه مستعفی است و تا تعیین جانشین، آقایان معاونین، و کفیل وزارت خانه‌ها مشغول باشند. این خبر عیناً درج می‌شود:

«آقای منصور، نخست وزیر، استعفای خود را امروز عصر ساعت چهار، تقدیم حضور ملوکانه نموده و قرار است تا تعیین دولت جدید، معاونین و کفیل‌های وزارتخانه‌های مختلف، کارهای جاری را ادامه دهند.»

در هیأت مذاکره شد که فرموده‌اند وزرا همه در ساعت معهود در هیأت در کاخ سعدآباد حاضر باشند. در ساعت شش به کاخ سعدآباد رفتیم. قبل از آمدن شاه، مذاکره شد که چه کسی ممکن است رئیس دولت شود. همه آرزو کردیم کاش شخصی که در نظر داشته باشد هیچکدام از ماها نباشیم. آقای عامری که اطلاع از تصمیم داشت گفت: از خودمان است. بالاخره واضح گفت که آقای آهی است. مذاکره شد در این صورت خوب است شاه را قانع کنیم که دیگری باشد. بالاتفاق همه نظر دادند خوبست فروغی باشد، ولی نگران بودیم که آیا شاه قبول خواهد کرد. بالاخره در ساعت مقرر یعنی ساعت هفت، شاه وارد شد و اظهار کرد که: منصور استعفا داد، ما هم قبول کردیم، چون دیدیم نسبت به ایشان اظهار عدم اعتماد از طرف دولتین روس و انگلیس می‌شود. بعد رو کردند به آقای آهی که: شما فردا کابینه را به مجلس معرفی کنید، آقایان در کارهای سابق خود باقی خواهند ماند فقط آقای سهیلی وزیر خارجه می‌شود و آقای عامری وزیر کشور. آقای آهی استدعا کردند که: اگر اجازه دهید دیگری انتخاب شود. شاه پرسید: دیگری یعنی کی؟ ما کسی را نداریم. آقای آهی اظهار کردند: فروغی. شاه گفت: او که پیرمرد است، از کار افتاده است، به درد

نمی‌خورد. آقای سهیلی گفت: قربان مقصود بودن یک سرپرست است، ما کارهایش را انجام می‌دهیم. شاه قبول نمی‌کرد. اصرار از طرف هیأت شد، بالاخره روی اکراه قبول کرد. آقای جم وزیر دربار را خواست و گفت: تلفن کنید منزل فروغی ببین هست یا خیر. جواب دادند که: منزل است. انتظام رئیس تشریفات را خواست و گفت: برو آقای فروغی را بیاور و با یک اتومبیل. زود برو بیا! بعد گفت: با ما کار کرده، شخص بی اطلاعاتی نیست، ولی به کلی چندین سال است از کار دور بوده و باید حالا هفتاد سال داشته باشد، چون آن موقع که با ما کار می‌کرد، پیر بود. بعد گفت: مرد امینی است، منتها آن اسدی او را خراب کرد.

حالا دیگر یک ربع ساعت است گذشته، شاه حوصله اش سر رفته است. به ساعتش نگاه کرد که از ساعت هشت که معمولا از هیأت خارج می‌شد، چند دقیقه گذشته بود. خواست برود و در نظر داشت که فروغی فردا صبح شرفیاب شود. برای این که مبادا از فکرش منصرف شود، از طرف ما اصرار شد که حالا خواهد آمد. ایشان هم قبول کردند، ولی باز آقای جم را خواستند که تلفن بکن آمدند یا خیر؟ آقای جم تلفن کردند و جواب آوردند که ربع ساعتی است حرکت کرده اند.

در این موقع صدای اتومبیل هم بلند شد. به آقای جم گفتند: بگویید با اتومبیل توی باغ بیایند چون آقای فروغی پیرمرد هستند و نمی‌توانند این سربالایی را بیایند. در این ضمن، آقای فروغی وارد شدند. اعلیحضرت نسبت به آقای فروغی خیلی احترام کردند. بعد گفت: آقای فروغی اینقدر پیر نیست که شماها می‌گفتید. بعد احوالپرسی کرد و پرسید چه می‌کنند؟ آقای فروغی عرض کردند: مشغول نوشتن و خواندن کتاب می‌باشند.

اعلیحضرت اظهار داشتند: در این موقع که وضع کشور را می‌بینید، مصلحت بود کابینه تغییر کند و با مشورتی که با آقایان شد، به شما تکلیف تشکیل کابینه می‌شود و این آقایان تعهد کرده‌اند که نگذارند زیادی کار به شما صدمه بزند. آقای فروغی به عرض رساندند: البته اوامر مبارک قابل اجراست و اطاعت می‌شود، ولی چون من از جریان کار سال‌هاست دور هستم، باید بیشتر در کیاست با من کمک شود.

اعلیحضرت اظهار کردند: البته بعد گفتند: وزرا هم در اختیار شما هستند، هر کدام را می‌خواهید، نگاه دارید و هر کدام را می‌خواهید، وارد کابینه کنید. آقای فروغی اظهار داشتند: بنده سال‌هاست از کار دورم. البته آقایان همه مورد اطمینان اعلیحضرت‌اند و کسی را هم شخصاً ندارم که بخوام وارد کابینه کنم. بعد اعلیحضرت کابینه را این طور معرفی کرد که وزرا همان‌هایی که هستند باشند، فقط آقای سهیلی وزیر خارجه و آقای عامری وزیر کشور خواهند بود.

بعد مدتی مذاکره در اطراف جریان جریان سیاست نمودند و اظهار کردند که: باید فوراً به سفارتخانه‌ها اعلام ترک مقاومت شود و شما فوری اعلان ترک مقاومت را همین امشب تهیه کنید و برنامه دولت و وزرای دولت را به مجلس معرفی نمایید و چون دیر بود، از هیأت رفتند. بعد قرار شد هیأت در باغ وزارت خارجه تشکیل شود. حرکت کردیم. به درب باغ که رسیدیم، اتومبیل اعلیحضرت می‌آمد که با عجله دنبال هیأت به باغ وزارت خارجه آمده بودند، رسید که امر کرده‌اند که مراجعت کنیم، فوری به قصر مراجعه کردیم.

در خیابان باغ سعد آباد، اظهار کردند منظور این بود که امشب اعلام ترک مقاومت لازم نیست. برنامه دولت تهیه و فردا به مجلس اعلان ترک مقاومت گفته شود، بعد به سفارتخانه‌ها ابلاغ شود. مجدداً مرخص کردند. به باغ وزارت خارجه رفتیم و هیأت تشکیل شد. به روزنامه ایران بدو تشکیل کابینه گفته شد که در روزنامه خود درج کند. بعد برنامه دولت و شرحی که راجع به ترک مقاومت بنا بود اعلان شود، تنظیم و این امر تا نزدیک ساعت یازده طول کشید. در این موقع، چراغ‌ها خاموش و سوت خطر کشیده شد. معلوم شد طیاراتی بر فراز تهران آمده‌اند، ولی اثری نشد. در اینجا لازم است یک نکته‌ای که فراموش شده، تذکر داده شود. در شب پیش، یعنی سه شنبه شب [4- شهریور] که هیأت در کاخ تشکیل بود، ضمن اقداماتی که مذاکره شد در حضور شاه انجام شود، یکی هم این بود که به آمریکا متوسل شویم، یعنی تلگرافی قرار شد از قول شاه برای مستر روزولت رئیس جمهور آمریکا تهیه شود و استمداد شود که دولتین روس و انگلیس قشون خود را از خاک ایران خارج کنند. متن تلگراف توسط آقای منصور تهیه شد

و مضمون آن این بود که البته عالیجناب از جریان سیاست اخیر دولتین روس و انگلیس نسبت به ایران، اطلاع دارید که با وجود قبول دولت ایران به اخراج آلمان‌ها از ایران، مع‌الوصف قشون روس و انگلیس، ناگهان به ایران حمله برده و شهرهای بلادفراع را بمباران کرده‌اند و با وجود ترک مقاومتی که شده، مع‌الوصف دست از حرکات خود برنداشته و مرتباً شهرها را اشغال مینمایند. شما که علمدار دموکراسی دنیا هستید، از دولتین مزبور بخواهید که چه مقصودی دارند و اقدام نمایند که هرچه زودتر قشون قوای روس و انگلیس از ایران خارج شوند.

این تلگراف ترجمه شده و مدتی مذاکره شد از چه راهی مخابره شود. معلوم شد تنها راهی که با واشنگتن ممکن است تلگراف شود از راه لندن است. به این مناسبت، اولاً سعی شد تلگراف کشف باشد نه رمز، ثانیاً لحن آن خیلی ترسیده نباشد. جواب این تلگراف بدبختانه در ده پانزده روز بعد رسید که مضمون آن را در موقع خود یادآوری خواهم کرد.

فردای آن شبی که کابینه آقای فروغی تشکیل شد و روز پنجشنبه [6- شهریور] بود، صبح ساعت هشت از خواب برخاستم. هنوز مشغول تراش صورت در شمیران بودم که صدای طیاره بر فراز تهران شنیده شد و بلافاصله صدای انفجار بمب آمد. چون منزل من در شمیران، امازاده قاسم بود و تهران خیلی خوب پیدا بود، بالای پشت بام رفته معلوم شد چهار طیاره روسی هستند که چند بمب نزدیک سلطنت‌آباد و بی‌سیم قصر قاجار انداختند.

چون بنا بود ساعت هشت مجلس باشیم، به عجله لباس پوشیدم. البته کسان من مرا منع نمودند، ولی اهمیتی نداده به مجلس رفتم. در مجلس هم باز صدای چند بمب آمد. معلوم شد طیاراتی که بعد رسیده‌اند، باز چند بمب انداخته‌اند. وضعیت روحیه و کلا خیلی بد بود. همه بیمناک و وحشت زده بودند. در هر صورت، مجلس تشکیل شد، آقای فروغی کابینه خود را به مجلس معرفی کردند. بعد بیاناتی اظهار کردند که متن آنها ذیلاً درج می‌شود:

«خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در باره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌هایی که مکرر از طرف دولت‌های وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است، ملاحظه فرموده‌اند. بنابراین دولت امروز به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند و همینقدر به استحضار خاطر نمایندگان محترم می‌رساند که با نهایت جدیت در حفظ سیاست حسنه با دول خارجه مخصوصاً همسایگان و (ناخوانا) اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است، خواهند کوشید. ضمناً خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌سازد که چون بطوری که آگاهی دارند، دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشند، برای این که این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد، در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی از نیات صلح‌خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می‌دهد که از هر گونه عملیات مقاومتی خودداری نماید، تا موجبات خونریزی و اخلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد»

بعد از این که کابینه معرفی شد و رأی اعتماد داده شد، دولت از مجلس خارج و به عمارت بادگر رفته، یادداشت‌هایی که راجع به ترک مقاومت بود، تسلیم سفارتخانه‌ها گردید. سپس، آقای فروغی سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس را پذیرفته، مدتی مشغول صحبت بودند که با وجود ترک مقاومت از طرف قوای ایران، دیگر ادامه عملیات خصمانه موردی ندارد.

### وضعیت تهران و شایعه خروج شاه از پایتخت

البته جریان این دو سه روزه مردم تهران را وحشت زده کرده بود، به طوری که عده‌ای در صدد خروج از تهران برآمدند و چون نفت و بنزین در تهران کم شده بود، از طرف وزارت دارایی دستور صادر شد که بنزین جز به کامیون‌هایی که حامل گندم هستند، ندهند. ولی این عمل مانع نشد که اشخاص به بهای خیلی گزاف بنزین تهیه کنند و از تهران به سمت جنوب بروند. عصر [6 شهریور] مجدداً جلسه در کاخ سعدآباد تشکیل گردید، تلگرافات زیادی که از ولایات شده رسیده و حاکی از بمباران شهرها و نزدیک شدن قوای روس به زنجان و آمدن قوا به شهبسوار و بابل و شاهی بود. آقای فروغی به عرض رساندند که مقصود این آقایان از این رفتار خارج کردن آلمان‌هاست. شاه به وزیر خارجه دستور داد هر چه زودتر آلمان‌ها را خارج کنند. در جلسه هیأت ولیعهد هم حاضر بود. جمعه صبح [7 شهریور] خبری نبود. روز را من به شهر آمده، حمام رفتم. در موقع خروج از حمام، طیارات شوروی را دیدم که بر فراز تهران آمده و فقط مقدار زیادی کاغذ و بیانه خطاب به اهالی ایران که ما با شما کاری نداریم، فقط برای اخراج آلمان‌ها آمده‌ایم، ریختند. عصر جمعه، خبر کردند که جلسه فوق العاده ساعت چهار در باغ وزارت خارجه، تشکیل می‌شود. ساعت چهار به باغ وزارت خارجه رفتم، اعضای دولت بودند. رئیس نظمی، رئیس ارکان حرب کل، رئیس ستاد جنگ و دو نفر معاونینش رئیس لشکر اول و دوم پادگان مرکز و سپهبد احمدی حاکم نظامی تهران. مذاکره در اطراف این بود که اگر روس‌ها جلوتر بیایند و به سمت تهران بیایند، چه باید کرد، آیا باید جنگ بکنند یا خیر؟ عقیده نظامیان این بود که باید یک لشکر طرف کوه‌های قزوین برود و یک لشکر به طرف گردنه‌های قم و در این دو نقطه متمرکز شوند، تا اعلیحضرت همایونی و خانواده سلطنتی از تهران بروند. یک عده دیگر عقیده داشتند اصولاً خوب است دولت از تهران برود و اصفهان پایتخت شود. در این گیرودار، صاحب‌منصبانی هم مثل سرتیپ زاهدی می‌آمدند سری می‌کشیدند و می‌رفتند.



از قرار معلوم، در باشگاه افسران، افسران جمع و اینها خبرچینی می‌کردند و مردم همدیگر را تشجیع می‌کردند و بعضی می‌گفتند که باید فرار کرد و رفت.

خلاصه ساعت شش به کاخ احضار شدیم. تمام اعضای هیأت به اتفاق فرماندهان لشکر یک و دو، حاکم نظامی و رئیس ارکان حرب، به کاخ سعدآباد رفته، هیأت با حضور اعلیحضرت همایونی و والاحضرت تشکیل شد. باز اخبار تلگرافی و لایات خوانده و تعلیماتی شاه به وزارت خارجه داد که از نمایندگان انگلیس و شوروی نتیجه اقداماتشان و جواب‌های لندن و مسکو را بخواهید. ساعت هفت جلسه تعطیل شد. در باغ، اعلیحضرت رئیس نظمی را خواستند و مدتی محرمانه صحبت می‌کردند. وقتی از باغ خواستیم خارج شویم، با چند تن از وزرا پیاده تصمیم گرفتیم تا سر پل بیاییم. دم درب باغ، قراول گفت قدغن است کسی خارج شود. این اظهار قراول خیلی بی‌تناسب و ضمناً پر معنی بود. در این زمینه که ما مشغول صحبت با قراول بودیم، رئیس نظمی از عقب رسید و با خنده به صاحب منصب کشیک چیزی گفت و مزاح ما نشدند. من به دکتر سجادی و رفقا گفتم: امشب در این قصر خبری است که گویا دستوری داده‌اند کسی از قصر خارج نشود و اقدام حرکت نظامی ساعت هفت که هنوز غروب هم نیست چه معنی دارد؟

رئیس نظمی هم چند قدمی با ما پیاده آمد، بعد سوار اتومبیل شده، خداحافظی کرد و رفت. ما تا میدان تجریش آمدیم. مردم همه بهت زده و اتومبیل‌های ما را که از عقب بطور دسته جمعی می‌آمد، می‌دیدند، تعجب می‌کردند، مثل این که انتظار نداشتند ما هنوز در تهران باشیم. از سیمای مردم و حشت و انتظار یک امر غیر مترقی، مشهود بود. به هر حال شده، به امامزاده قاسم و به منزل آمد، رفقا هم رفتند. ولی ساعت ده در باشگاه افسران، مجدداً جلسه هیأت دولت با شورای دفاع تشکیل شده و تا ساعت دو بعد از نصف شب، ادامه داشته، منتهی خوشبختانه به من خبری ندادند.

## بمباران تهران

صبح شنبه [8 شهریور] که به وزارت دارایی رفتم، مدیران کل و معاونین نزد من آمدند اظهار کردند: شاه و خانواده سلطنتی به اصفهان رفتند. گفتیم: چنین نیست، ما دیشب در هیأت بودیم. گفتند: خیر، اشخاص از ساعت ده شب دیده‌اند مکرر اتومبیل‌های باری و سواری سلطنتی که از سعدآباد خارج شده اند.

حرکت آن نظامی در قصر در شب گذشته، مرا به شک انداخت که قطعاً موضوعی تازه است. ضمناً، شب گذشته که در هیأت بودیم، ضمن اخبار، آمدن قشون روس به گرگان را شنیدیم. در هر صورت، صبح در وزارت دارایی ماندم چون کارهای زیادی داشتم به علاوه راجع به رساندن گندم تهران، باید تعلیماتی داده می‌شد و مراقبت شدید می‌شد.

در حدود ساعت ده صبح، چند طیاره شوروی پیدا شده و شروع به بمباران کرد. از قرار معلوم، از چند روز به این طرف، یک عده از افسران جوان با حرارت، از این دورویی و بی تکلیفی به ستوه آمده، به محض اینکه طیارات شوروی پیدا شدند، دو طیاره ایرانی فوری پرواز کرده برای حمله به طیارات شوروی. توپ‌های طیاره زنی، برای پایین آوردن طیارات ایرانی، شروع به تیراندازی نمود. در بدو امر، معلوم نبود این تیراندازی توپخانه است یا صدای بمباران شدید.

در هر حال، در اثر این عمل، وضعیت کار در وزارتخانه‌های مختل شد. اعضای وزارت دارایی یعنی حوزه وزارتی، تمام از اطاق‌ها خارج و درب اطاق من اجتماع کردند. دستور دادم درب زیرزمین‌های زیر عمارت وزارتخانه را باز کنند که اعضا به آنجا پناهنده شوند. پس از نیم ساعتی، صدای تیر توپ خاموش شد و به هیأت رفتم. دیدم آقایان همه جمع‌اند و همه سراسیمه. این رفتار روس‌ها، اولاً، برخلاف مذاکرات روزهای قبل بود. ثانیاً، این افسران قطعاً جنجالی را ایجاد خواهند کرد. در این بین تلفنی از سعد آباد رسید و آقای سهیلی را شاه پای تلفن خواست و راجع به واقعه پرسش کرد که: چرا باید روس‌ها این حرکت را بکنند؟ و دستور داد فوری با سفارتخانه‌ها مذاکره شود. آقای سهیلی به سفارت روس رفت. بعد از مراجعت اظهار کرد: سفیر

روس مدعی است از طرف طیارات شوروی بمبارانی نشده و بمب‌هایی که افتاد مال خود ایران بوده و از طیارات ایران بوده است. آقای سرلشکر نجوان و آقای سرلشکر ضرغامی به هیأت حاضر و پیغام شاه که به آقایان دستور داده بود که تحقیق شود چرا باز روس‌ها بمب به تهران ریخته‌اند، آوردند. به آقایان گفته شد سفیر شوروی این طور اظهار می‌کند. آقایان اظهار داشتند خلاف است. قرار شد فوری آتاشه‌های نظامی روس و انگلیس با آقای سرلشکر نجوان و یکی دو نفر دیگر از آقایان وزرا، به محلی که بمب افتاده که می‌گفتند نزدیک کوره‌های آجرپزی بیرون شهر است، رفته و معاینه محلی نمایند. آقایان مرآت وزیر فرهنگ و آقای رام رئیس اداره کل کشاورزی، مأمور شدند و به اتفاق آقایان و آتاشه‌های نظامی شوروی و انگلیس، به محل رفتند. بعد از نیم ساعت که مراجعت کردند، تکه‌های بمب را همراه آورده بودند، اظهار داشتند دو عدد بمب در سر کوره افتاده و در نتیجه دونفر عمله را کشته و تکه‌های بمب که همراه بود، مارک شوروی داشت.

قرار شد آقای سهیلی برود با سفارت مذاکره کند. خلاصه این عمل صبح و رفتن خانواده سلطنتی شب گذشته از تهران، مردم شهر را خیلی مضطرب کرده بود و گروه بیشماری از مردم تهران به سمت اصفهان حرکت کردند. مخصوصاً که چند خبر از قم رسید که خانواده سلطنتی و آقای جم وزیر دربار را دیده بودند که از قم به سمت اصفهان می‌رفتند.

جیره بندی بنزین وسیله سواستفاده اشخاص شده و حلبی به 15 تومان رسیده بود. در هر صورت، وضعیت شهر از صورت عادی خارج و دکانین تمام بسته شده بود. رفت و آمد بین شهر و شمیران خیلی مشکل و اشخاصی که اتومبیل دولتی داشتند، به واسطه نداشتن بنزین و نبودن اتوبوس، ناچار با گاری می‌رفتند. عده زیادی از مردم شهری که شمیران بودند، همان روز شروع به آمدن به شهر کردند. گاری برای اسباب‌کشی که معمولاً 20 الی 25 ریال بود به 80 و 100 ریال رسیده بود. این وحشت و نگرانی به خود دولت هم سرایت کرده، بعضی از کارمندان دولت ترک خدمت کرده، به اصفهان رفتند.

از آقایان وزرا هم برخی‌ها عقیده داشتند که خوب است منتظر نشد و رفت و برخی‌ها عقیده داشتند تا محل هست، خوب است شاه و دولت به اصفهان برود. از جمله کسانی که اعتقاد به رفتن داشت، آقای علم (امیرشوکت الملک) وزیر پست و تلگراف بود که چون با آقای قوام شیرازی وصلت خانوادگی داشت و اطلاع از رفتن خانواده سلطنتی داشت، عقیده مند بود که باید رفت و طرز صحبتش طوری بود که ما یقین کردیم که او قطعاً ظهر یا شب، تهران را ترک خواهد گفت.

در این جا یک نکته هم فراموش نشود گفته شود. شب گذشته که ملکه با شمس و اشرف پهلوی و سایر خانم‌ها و بچه‌ها، عازم اصفهان بودند، آقای علی قوام داماد شاه که اشرف پهلوی عیالش بود، از رفتن به اصفهان خودداری و حتی از دادن بچه خود نیز کوتاهی و مقاومت کرده بود و در موقع سوار شدن، کارشان با ملکه به فحش و ناسزا هم رسیده بود. و این حکایت را که اگر صد در صد صحیح نبود، همان روز اشخاص حمل به زوال دولت و قدرت پهلوی می‌دانستند، چون مناسبات قوام با انگلیس‌ها که معلوم است. گفته می‌شد که قوام از جریان بعضی کارها اطلاع دارد که پسرش تا این اندازه جسور و گستاخ شده است.

در هر حال، چون تا دو ساعت بعد از ظهر در هیأت بودم، ناچار برای صرف ناهار به منزل رفته و قرار شد عصر زودتر، دومرتبه در هیأت حاضر شویم. بعد از ظهر که منزل رفتیم، به فکر افتادم که مقداری از اثاثیه خود را از شمیران به شهر بفرستم و با مختصر اثاثیه‌ای تا چندی دیگر در شمیران بمانیم. برای این منظور کامیونی با بهای بسیار گزاف اجاره کرده بودم و مشغول جمع کردن اثاثیه زائد بودم که آقایان عضدی معاون وزارت دارایی و دکتر امینی رسیدند و اظهار داشتند که وضعیت خیلی خراب است، ممکن است امروز عصر تا فردا، روس‌ها به تهران بیایند و شاه هم قطعاً امروز خواهد رفت. چون دستوراتی به نظامیان داده‌اند که یک عده بروند گردنه حسن آباد پست بدهند که شاه عبور کند.

همسایه من معتمدالسلطنه، برادر وثوق الدوله هم که داماد افسری دارد به اسم فولادوند و سروان است، ادعای ارانیه حکم عمومی قشون

را می‌کرد که تصریح داشت شاه به اصفهان می‌رود و باید تمام نظامیان و وظیفه که دعوت شده‌اند، اخراج شوند. آقایان به من پیشنهاد کردند که تا مجال است، اتومبیل هم حاضر است، با خانواده به اصفهان برویم. من گفتم: من که نخواهم کرد، چون عضو دولت‌م چطور ممکن است ترک خدمت کنم، ولی بی‌میل نیستم که خانواده‌ام را بفرستم از تهران بروند. با خانم مشورت کردم، ایشان گفتند: مادامی‌که من در تهران هستم، حرکت نخواهند کرد.

آقایان عضدی و دکتر امینی اصرار کردند. من گفتم: هیچ قرینه‌ای برای رفتن شاه نمی‌بینم. به علاوه، اگر شاه برود، طبعاً دولت هم خواهد رفت. آن وقت می‌رویم، چرا حالا عجله کنیم؟ اظهار داشتند: رئیس‌نظمیه رفته، اکثر افسران ارشد رفته‌اند. حتی آقای دکتر امینی گفت: امروز صبح دیدم که چند کامیون اثاثیه آقای سرلشکر ضرغامی را بار می‌کرد، حتی درشکه بچه او را و مشغول حرکت بود. (توضیح این که رفتن خانواده سرلشکر ضرغامی صحیح بود و عروس ایشان بین راه قم و اصفهان چون حامله بود، فارغ شد.)

به آقایان گفتم: من حاضر نیستم، در هر صورت خواهم ماند. آقایان چاره‌اندیشی که کردند، گفتند: پس چند حلب بنزین برای تو تهیه می‌کنیم و می‌فرستیم اگر واقعاً وضعیت غیر عادی شد، وسیله حرکت داشته باشی و قرار شد شب دوباره به منزل بنده آمده و من به آقایان نتیجه اقدامات و اخباری که هست اطلاع دهم.

### اصرار شاه به خروج از پایتخت

در هر حال، ساعت سه عصر [8 شهریور] مجدداً به عمارت هیأت‌رئیس و آقایان وزرا متدرجاً حاضر شدند. آقای علم تا ساعت چهار نیامده بود. یقین کردیم به اصفهان رفته است و حرکات این دوسه روزه و وعده‌هایی را که می‌دانند حضرات به تهران نخواهند آمد، همه را سست می‌کرد. همه انتظار داشتیم هر دقیقه خبر بدی برسد. اخبار تلگرافی حاکی از آمدن قشون روس تا نیشابور و سیزوار و دامغان و سمنان و حتی فیروز کوه بود و نیز یک عده از قشون انگلیس از طرف کرمانشاهان به سمت همدان و ملایر. در این گیرودار، سفیر آمریکا

تقاضای وقت ملاقات از آقای سهیلی کرد. فوری تقاضا شد به هیأت بیابند. به هیأت آمد و اظهار داشت: خبر خیلی محرمانه و مهمی دارم و آن این است که قطعاً قشون روس و انگلیس به تهران نخواهند آمد. امروز هم یادداشتی برای آقایان رسیده و مشغول ترجمه می‌باشند، ولی اظهار داشت این خبر را از من نشنیده بگیرید و رفت.

مذاکره شد که این موضوع به شاه گفته شود یا خیر. بعد از مشاوره، گفته شد مانعی ندارد به شاه گفته شود. آقای فروغی با تلفن مراتب را به شاه عرض کرد. البته گفتن این خبر موجب شد که هریک ربع یک مرتبه، تلفن از شاه می‌شد که یادداشت‌های آقایان رسیده یا خیر و چون نمی‌شد به آقایان اطلاع داد، چون سفیر آمریکا درخواست کرده بود خبری که داده محرمانه بماند، ناچار در حالت اضطراب، جواب‌های هنوز معلوم نیست، خبری نیست، از طرف آقای سهیلی یا آقای فروغی داده می‌شد. تا ساعت پنج و نیم بود که تلفنی مشترکاً از سفارت روس و انگلیس رسید که آقایان میل دارند فوری آقای فروغی و آقای سهیلی را ملاقات کنند. به آقایان وقت داده شد. ماها به اطاق دیگر رفته، آقایان فروغی و سهیلی مشغول پذیرایی آقایان شدند. البته خیلی همه مضطرب بودیم که موضوع چیست، البته اظهارات سفیر آمریکا قدری امیدبخش بود. در همین موقع باز طیارات شوروی پیدا شدند، ولی این مرتبه فقط به ریختن کاغذ اکتفا کردند. در این موقع مکرر از دربار تلفن می‌رسید. فقط برای اسکات شاه گفته شد که به عرض رسانند آقایان سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس آمده‌اند و یادداشت آورده اند.

این ملاقات دو ساعت طول کشید. بعد که آقایان نمایندگان رفتند، به اطاق هیأت رفتیم، متن یادداشت‌ها که به روسی و انگلیسی بود، با رقیمة غیر رسمی و یک نقشه ایران که آورده بودند، ملاحظه شد. البته معلوم است عجله و اضطراب هر کدام از ماها که زودتر بفهمیم چه می‌گویند و چه می‌خواهند چقدر بود. عین یادداشت‌ها در موقع خود که به مجلس داده شد و شرح آن نوشته می‌شود، عیناً درج خواهیم کرد. فقط من باب تذکر گفته می‌شود که خلاصه این بود آلمانی‌ها از ایران بروند، سفارت آلمان و ایتالیا از ایران خارج شود، قشون روس و انگلیس از ساعتی که تعیین کرده‌اند تا خاتمه جنگ خواهند ماند. در هر

صورت، شروع شد به ترجمه تحت اللفظی یادداشت‌ها برای این که حاضر باشد که بشود به عرض برساند. این ترجمه یک ساعتی طول کشید.

تلفنی از دربار رسید که شاه می‌گوید: اگر موضوع زیاد طول دارد، به آقای شکوه دستور داده‌اند فردا صبح به ایشان مراجعه شود. جواب داده: الان ترجمه حاضر و هیأت شرفیاب می‌شود.

خلاصه ساعت شش و نیم عصر، بالاجتماع به قصر سعدآباد رفتیم. به محض این که اتومبیل وارد باغ سعدآباد شد، جلو درب عمارت کاخ سفید، اتومبیل شاه و شاهپورها حاضر بود. شاه دیده شد که شغل خود را داشت از دست پیشخدمت می‌گرفت که سوار اتومبیل شود و پایش روی رکاب اتومبیل بود. در اتومبیل دیگر شاهپورها بودند. ولیعهد هم منتظر بود که تا شاه سوار شود. اتومبیل‌های ما ایستاد. آقای فروغی جلو رفتند و عرض کردند که یادداشت‌ها رسیده است و حاضر است. شاه ایستاد، خواست صحبت کند، دید نظامیان ایستاده اند. چند قدمی عقب رفت. جلوی درب باغ گفت: بسیار خوب، یادداشت‌ها را مطالعه کنید و هر جوابی مصلحت است، تهیه نمایید. من چون خسته هستم، در نظر گرفته‌ام چند روزی با ولیعهد به اصفهان بروم. به شکوه هم قبلاً گفته بودم رسماً ابلاغ کند که هیأت دولت با مجلس، کارها را که با آقایان تمام کردند، ما به تهران مراجعت خواهیم کرد، چون شایسته اساس سلطنت نیست که قشون اجنبی به پایتخت بیایند و ما در آنجا باشیم، البته از هر اقدامی که می‌کنید ما را با تلگراف مستحضر ساخته و کسب دستور خواهید نمود.

این اظهار که هیچ انتظار آن نمی‌رفت، موجب بهت ما گردید. آقای فروغی اظهار داشتند: خوب است این یادداشت‌ها را توجه بفرمایید، اگر باز تصمیم به رفتن داشته باشید، مانعی ندارد. شاه قبول نکرد و گفت: خلاصه آن را بگویید. فروغی عرض کرد: این جا جلو درب باغ مناسب نیست، استدعا می‌کنم به عمارت تشریف فرما شوید.

شاه ابا و امتناع داشت. از طرف همه ماها بالاجماع استدعا شد چند دقیقه به عمارت تشریف بیاورند. ضمناً از آقای ولیعهد هم همین استدعا می‌شد. کم کم، شاه حاضر شد به عمارت بیاید. در این ضمن، آقای

فروغی که دید زمینه حاضر شده است، استدعا کرد اصولاً رفتن را موقوف کنند و اصرار زیاد کرد که رفتن شاه در این موقع به اصفهان، مسلماً مایه اغتشاش می‌گردد و بهترین بهانه خواهد بود که قشون روس و انگلیس وارد تهران شوند و به قدری الحاح کرد که بالاخره شاه متوجه شد که رفتن او ممکن است اثرات بدی داشته و به ضرر خودش تمام شود. قبول کرد، ولی به ولیعهد گفت: پس تو برو، چون منتظر ما هستند و یک زن و بچه را نمی‌شود تنها گذاشت.

ولیعهد جداً استتکاف کرد که من اطمینان ندارم شاه را تنها بگذارم. مدتی هم در این زمینه مذاکره شد. بالاخره شاه عصبانی شد، به ولیعهد گفت با تغیر که حکم می‌کنم تو با شاهپورها بروی و خودش به سمت عمارت حرکت کرد. آقای آهی قدری مکث کرده و با ولیعهد شروع کرد به صحبت کرد و اصرار به این که او هم نرود. خلاصه شاه و ما به کاخ سفید، همانجا که هیأت همیشه تشکیل می‌شد رفتیم. فروغی صورت یادداشت‌ها و نقشه را در آورد، خواست بخواند، شاه گفت: من می‌دانم این بچه به ما علاقمند است و نخواهد رفت. گفته شد: بهتر هم این است که نرود.

بنابراین شاه قانع شد. ضمناً ناگفته نماند که در باغ، از کسانی که شاه را به رفتن تهییج می‌کرد، خود ولیعهد بود که خیلی عجله داشت و گویا وحشت و ترس او را وادار به این کار می‌کرد. از وزرا هم آقای علم (امیر شوکت الملک) که بعد معلوم شد همان شب قرار با آقای قوام داشتند که ساعت هشت شب به اصفهان بروند و میل داشت که شاه رفته باشد که آنها بعد بروند.

خلاصه شاه گفت: پس به ولیعهد بگویید بیاید. به ولیعهد اطلاع داده شد و ایشان هم آمدند. آقای فروغی خلاصه یادداشت‌ها را توضیح داده و ضمناً نقشه را نشان داد که منطقه اشغالی روس، مازندران و گرگان و قزوین و گیلان و آذربایجان و منطقه اشغالی انگلیس‌ها کرمانشاهان و خوزستان است. بعد از خواستن توضیح که این قشون از این منطقه هم جلوتر خواهند آمد یا خیر، در این منطقه‌ها کارهای داخلی کشور با ما خواهد بود و آیا قوای امنیه و نظمی خواهیم داشت، یک مرتبه یک



عبارتی شاه گفت که حقیقتاً مایهٔ تأسف و تعجب گردید. گفت: پس املاک ما چه می‌شود؟ این نقاط که تمام املاک ما است.

بعد مثل این که باز اطمینان ندارد، گفت: بسیار خوب، ببینید اگر مصلحت است قبول کنید. با این ترتیب بودن ما در تهران ضرورتی ندارد و ما خواهیم رفت. ولیعهد هم از این نظر بدش نمی‌آمد، گفت: از کجا اطمینان به حرف آقایان می‌شود کرد؟ مگر اینها قول ندادند که دیگر شهرهای ما را بمباران نکنند، امروز باز بمباران کرده اند. تا راه باز است باید رفت، و الاً اگر اینها آمدند و راه‌های جنوبی تهران را گرفتند، دیگر نمی‌شود رفت و ما را در تهران محاصره خواهند گرفت. آقای فروغی جواب بسیار منظمی دادند و آن این بود که فرض کنید راه تهران به جنوب باز باشد، راه کشور به خارج که باز نیست. تمام سرحدات ما در دست آنهاست و اگر آنها چنین نظری داشته باشند، چه تهران چه اصفهان برای آنها فرق نمی‌کند. به علاوه، هنوز ما دلیلی نداریم که حرف‌های آنها را باور نکنیم، مگر ما آنها را مجبور کردیم که این یادداشت‌ها را بدهند؟ اگر این یادداشتها را تا بیست روز دیگر هم نمی‌آوردند، ما که وسیله نداشتیم از نظر آنها چیزی بفهمیم. به علاوه، اگر در این یادداشت‌ها اشغال تهران هم پیش بینی شده بود، مگر ما می‌توانستیم کاری بکنیم.

باز مذاکرات زیادی شد، بالاخره شاه گفت: من خواهم ماند و نمی‌روم. به ولیعهد گفت برود. او هم استتکاف کرد و گفت: ما که وسیله نداریم در تهران بمانیم، آشپز و همه رفته اند. گفته شد: ممکن است از وزارت خارجه آشپز و سرویس و پیشخدمت بیاورند. بالاخره شاه گفت: قطعاً ما نخواهیم رفت و به ولیعهد گفتند: پس برو به شاهپور ها بگو که آنها فوری بروند. ولیعهد باز گفتند: دستور چه می‌شود؟ شاه فکری کرد و گفت: برو با تلفن به سرلشکر ضرغامی و دیگران بگو اقدام نکنند و ولیعهد بیرون رفت.

ما اول نفهمیدیم مقصود از دستور چه بود، ولی روز بعد فهمیدیم که عصر آن روز، حکم عمومی به قشون داده بود که شاه به اصفهان می‌رود. لشکر اول و دوم موضع‌های نظامی و گردنه‌های حسن آباد و علی آباد را محافظت می‌کنند تا شاه عبور کند. ضمناً حکم شده که کلیه

نظامیان وظیفه را که احضار کرده بودند، اخراج کنند. در نتیجه این حکم، از قرار معلوم، از غروب آن روز، تمام سربازخانه‌های خالی شده بود، به طوری که اسب‌ها بی سرپرست مانده بودند. افسران بی-همه چیز هم تمام خواربار و ملزومات هنگ‌ها را به یغما و با کامیون-های قشونی، برده بودند. خلاصه، پنجاه هزار نفر قشون حاضر سربازخانه‌های تهران متلاشی شد. یک عده رفتند به گردنه‌های بین راه برای رفتن شاه، یک عده‌ای مرخصی، یک عده هم فرار کردند و این حرکت بی‌مطالعه شاه به کلی قشونی که در تهران مانده بود را متلاشی کرد. گرچه قشونی که ترتیب ندارد و افسر خوب ندارد و مردمش وظیفه شناس نیستند، به همین روز هم بایستی می‌افتاد. خلاصه شاه زنگ زد، عباس سرایدار آمد چون پیشخدمت‌ها همه رفته بودند، به او دستور داد که ما نخواهیم رفت، برای ما شام تهیه کن. بعد معلوم شد از کافه شهرداری شام برای شاه برده اند.

ولیعهد به اطاق آمد، شاه پرسید: به سپهبد و وزیر جنگ و سرلشکر ضرغامی دستور دادی؟ ولیعهد اظهار کرد: بلی. در هر صورت، شاه گفت: بسیار خوب مطالعه کنید. من با اصول این یادداشت‌ها موافقم، ولی سعی کنید اقل از قزوین و مازندران قشون روس برود و در این منطقه‌ها ما قشون داشته باشیم. منتها در سربازخانه‌ها و درکمانشاهان هم ما قشون داشته باشیم و مسلماً در امور داخلی خودمان آزاد باشیم. بعد گفتند: بروید مشاوره کنید. چون قدری تأمل ما را دیدند گفتند: خیال می‌کنید که من می‌خواهم بروم؟ اینطور نیست. من وقتی گفتم نمی‌روم، نخواهم رفت، ولو خطری برای من باشد.

چون امر صریح بود، ما هم اطاعت کرده از قصر خارج شدیم، ولی با افکار پریشان. بعضی از آقایان عقیده داشتند شاه ما را گول زده و خواسته است از جنگ ما خلاص شده، به محض این که ما رفتیم، او هم خواهد رفت. برخی دیگر عقیده نداشتند. خلاصه، قرار شد شب را به منزل برویم. بنده که منزل رفتم، گفتند منزل معتمدالسلطنه، عضدی و دکتر امینی هستند و منتظر من می‌باشند. آنجا رفتم، همه گفتند کار تمام شد، شاه رفت، باید فوری ما هم باید برویم.

هر چه من گفتم: اینطور نیست و تا الان که ساعت نه است، شاه هنوز در کاخ سعدآباد است، آقایان می‌گفتند: خیر. حتی سروان فولادوند داماد معتمدالسلطنه که نظامی است، می‌گفت: رسماً در قشون ابلاغ شد که شاه به اصفهان می‌رود و ساعت شش و نیم گفتند شاه رفته است. بعد آقایان عضدی و امینی محرمانه به من گفتند: اگر مصلحت نیست من چیزی بگویم در حضور معتمدالسلطنه و دامادش، بهتر است به منزل ما برویم. رفتیم منزل، به آقایان اطمینان دادم که شاه قطعاً نخواهد رفت. قشون روس و انگلیس قطعاً به تهران نخواهند آمد و یادداشت رسمی دادند. آقایان مطمئن شده و رفتند و به این ترتیب، قسمت اول این نمایشات تمام شده و شاه شاید مطمئن شد که با این ترتیب باز خواهد ماند و نگرانی عموم هم رفع گردید.

**دنباله این یادداشت‌ها را بعد، تحت عنوان «قسمت دوم»، خواهم نگاشت.**

عباسقلى گلسائبان

### قسمت دوم

روز بعد صبح [9 شهریور]، قرار شد متن یادداشت‌ها را آقای سهیلی و آقای فروغی مطالعه و ما هر کدام به وزارتخانه خودمان برویم و نزدیک ظهر، به هیأت حاضر شویم، برای مشاوره. صبح به وزارت دارایی رفتم. موضوعی که از همه بیشتر خیال مرا ناراحت داشت، موضوع غله تهران بود که با وجود قشون روس در قزوین و جلوگیری از کامیون‌ها که می‌رفت، رساندن جنس به تهران جای نگرانی بود. ناچار یک عده‌ای از مأمورین وزارت دارایی را مأمور کردم که به دهات اطراف بروند برای جمع‌آوری جنس و قرار گذاشتم مالکین اطراف تهران هم دعوت شوند که تعهدی سپرده، خودشان هرچه ممکن باشد، گندم تهیه و به شهر آورده شود. در اینجا بی‌مورد نیست متن یادداشت‌های سفارت انگلیس و روس که روز 8 شهریور به وزارت خارجه ایران داده شد، نقل شود.

نامه سفارت شوروی و انگلیس 8 شهریور 1320  
«1- آقای وزیر، محترماً بطوریکه قبلاً هم تذکر داده شد، خاطر جنابعالی را مستحضر می‌سازیم که دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی، هیچ نقشه بر علیه استقلال و یا

تمامیت ارضی ایران ندارند و علت این که مجبور شده‌اند اقدامات نظامی بعمل آورند، این بوده است که دولت ایران توجهی به پیشنهادات دوستانه آنها ننموده است. لیکن، این گونه اقدامات بر علیه خود ایران اتخاذ نگردیده، فقط بر علیه تهدید اقدامات ممکنه آلمانی‌هایی بوده که در نقاط مهم تمام کشور ایران قرار گرفته اند. چنانچه دولت ایران فعلاً حاضر به تشریک مساعی باشد، علت ندارد که عملیات خصمانه ادامه پیدا نماید.

2- دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی، خواستار بعضی ضمانت‌هایی می‌باشند که فعلاً دولت ایران در حقیقت مایل به انجام تقاضاهای عادلانه آنها هستند. تقاضاهای مزبور به قرار زیر است:

الف - دولت ایران باید امر صادر نماید که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین، کرمانشاهان، خرم‌آباد، مسجد سلیمان، هفت گل، گچساران و از آنجا به بندر دیلم که در خلیج فارس واقع است، عقب نشینی نماید. در شمال قشون ایران باید از نقاط اشنو، حیدر آباد، میاندوآب، زنجان، قزوین، خرم‌آباد، شهبسوار، بابل، زیر آب، سمنان، شاهرود، علی‌آباد - گرگان، عقب نشینی کند. نقاط نامبرده بالا، موقتاً بوسیله قشون شوروی اشغال خواهد شد.

ب - دولت ایران بایستی در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمانی به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چندین نفر اشخاص فنی که در بنگاه‌های مجاز است یا نظامی‌نباشند، از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیسی و شوروی در تهران، تهیه نماید.

ج - دولت ایران بایستی تعهد نماید که اتباع آلمانی دیگر به خاک ایران وارد نشوند.

د - دولت ایران باید تعهد نماید که مانعی در راه حمل و نقل لوازم که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد و از راه خاک

ایران بین نیروهای انگلیس و شوروی بعمل خواهد آمد، قرار نداده و بلکه تعهد نماید وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که بوسیله راه خط آهن و یا از طریق هوا حمل می-شوند، فراهم سازند.

3 – در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می‌نمایند که الف – حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کمافی السابق بپردازند.

ب – وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران را فراهم سازند.

ج – پیشروی زیادتر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض این که وضعیت نظامی اجازه دهد، قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

علاوه بر این، دولت ایران تعهد می‌نماید که بی طرفی خود را ادامه داده و هیچگونه عملی که برخلاف منافع دولتین انگلیس و یا شوروی باشد، در این مبارزه که بر اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل گردیده است، ننمایند.»

نامه سفارت شوروی تقریباً همین مضمون بود، الا این که به جای حق مربوط به نفت، دولت شوروی موافقت با پرداخت حق الامتیاز شیلات بحر خزر را نموده بود.

نامه‌های مزبور در روز 9 و 10 شهریور مورد مطالعه قرار گرفت بالاخره جوابی از طرف دولت تهیه و پس از این که خلاصه آن به عرض شاه رسید به این مضمون داده شد:

«دهم شهریور

آقای وزیر مختار

محترماً در پاسخ نامه 8 شهریور 1320 آن جناب اشعار می‌دارد اینکه مرقوم شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و در صورتی که دولت

ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت، دولت ایران از این اظهار رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنانچه صریحاً و عده داده‌اند، هیچ نوع لطمه‌ای به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران، وارد نخواهد آورد و اینکه اظهار کرده‌اند دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد، دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده، هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود، یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبات همجواری که در بین بوده و هست، بعمل آید. اما در باب تقاضایی که در نامه مزبور از دولت ایران نموده اند:

1- اینکه تقاضا کرده‌اند دولت ایران به قوای خود امر دهد به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خاتقین و کرمانشاه و خرم آباد، مسجد سلیمان، هفت گل، گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد، عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کنند و نیز دولت ایران قوای خود را به طرف جنوب از مغرب به مشرق از قصبه اشنو در جنوب غربی رضائیه و حیدرآباد و میان‌آباد در جنوب دریا خزر و بابل و زیرآب و سمنان و شاهرود و علی‌آباد در مشرق بگذرد، به عقب بکشند و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت کنند، اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند، می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتن هم قصد دارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهد، وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاهاً گفته شد، تقاضا می‌کند در جهت جنوبی، حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود که شهرهای خرم‌آباد، دزفول



- در آن ناحیه واقع نشود و در قسمت شمال هم شهرهای قزوین، زنجان و شاهرود از این خط خارج شود.
- در این موضوع لازم است نکات زیر را اشعار بدهد:
- الف - دولت شاهنشاهی تصور می‌کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاهان را تخلیه نکند.
- ب - بنا بر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند، مسلم است که در نواحی که قوای دولت شوروی یا بریتانیای کبیر اقامت خواهد کرد، متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران، برحسب استقلال تام خود، راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور بر عهده دارد، کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد، واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران، آزادانه به وظایف خود مطابق مقررات کشور ایران، عمل خواهد کرد و قوای شهربانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهد بود.
- ج - قوای دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی هرچا اقامت دارند، از حیث تدارک خواروبار و لوازم زندگی و مسکن و سایر حوایج، بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه وسایل مزبور به عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه می‌نمایند، باید مطابق مقررات کشور به طریقی باشد که مضیقه پیش نیاید.
- د - مأمورین دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی، در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد، دستورهای لازم خواهند داد به این که قوای مزبور و افراد آنها، حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نامطلوب احتراز شود.
- 2 - این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران در ظرف یک هفته، تمام آلمانی‌ها را به استثنای کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسایل ارتباط با اعمال نظامی نباشد، از ایران خارج نمایند، اشعار می‌دارد دولت

ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌دارد و چون خروج آنها باید از راه‌هایی باشد که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند، البته اقداماتی خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند به دفع مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرض به آنها نشود.

3 - راجع به این که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند، اشکالی نیست و بدیهی است این قید محدود به مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و آلمان ادامه دارد.

4 - این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر پیش نیارد و حمل آن را بوسیله راه‌های شوسه و راه آهن یا راه‌هایی هوایی تسهیل نمایند، البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود، در حدود تمکن و موجودیت وسایل خواهد بود، به طوریکه مایه تضییقی برای دولت ایران و ایرانیان، فراهم نشود.

5 - این که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند که بی طرف مانده و اقدامی نکند که منافع دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه آنها با دولت آلمان خلی وارد آورد، لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی، به طوری که اطلاع داده‌اند، دولت ایران از آغاز جنگ اروپا، به طیب خاطر بی طرفی خود را اعلام داشته و به هیچ وجه از شرایط این بی طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد ماند و نیز دولت ایران هیچگاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دو دولت در ایران خلی وارد آید و امیدوار است که آن دولت نیز تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز مشکلات اجتناب شود.

6 - به طوری که در نامه خود وعده داده‌اند که به دولت ایران در حوایج اقتصادی آن مساعدت شود، یقین است که در

اجرای این مقصود، خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم بعمل خواهد آورد که اجناس متعلق به ایران که تاکنون در حدود متصرفات انگلستان و یا در خاک دولت شوروی موجود و متوقف مانده، هرچه زودتر به ایران حمل شود و از این حیث برای این دو کشور گشایش دست دهد.

7 - نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای شوروی و انگلیس را متوقف سازند و هر روزی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد، آنها را از خاک ایران بیرون ببرند، از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

8 - اینکه اظهار داشته‌اند حق الامتیاز نفت شرکت انگلیس و ایران مانند گذشته پرداخت خواهد شد و دولت شوروی هم موافق قرارداد شوروی مورخ 1 اکتبر 1927، حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر، کماکان خواهد پرداخت، موجب امتنان است.

9 - در خاتمه اشعار می‌دارد که چون در ضمن عملیاتی که از روز 3 شه‌ریور به بعد واقع شده، ممکن است اسلحه و مهمات و اشیایی که از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد، نظر به مراسم دوستی که فیما بین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است، دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازند و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرابی‌ها و اتلاف نفوس واقع شده است، امیدوار است از طرف آن دو دولت، نیات دوستانه و منصفانه در باره ترمیم آنها ابراز شود؛ خاصه که قسمتی از این قضایای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترک مقاومت هم نموده بود.»

شرحی که به سفارت شوروی نوشته شده تقریباً همین مضمون بود الا این که در قسمت پرداخت حق الامتیاز نفت، حق الامتیاز شیلات ذکر شده بود. ضمناً خاطر نشان می‌شود که متن یادداشت‌های مزبور توسط خود آقای فروغی تهیه شد و بعد از این که حضوراً با نمایندگان شوروی و انگلیس مذاکره شفاهی کردند، یادداشت‌ها ارسال گردید.

### اخراج اتباع آلمان

ناگفته نماند که در روز 9 شهریور در همان روزی که متن جواب‌ها تهیه، ولی هنوز فرستاده نشده بود، یادداشت دیگری از سفارت انگلیس رسیده به مضمون ذیل:

«سفارت انگلیس

قلهک، 9 شهریور 1320

سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت خارجه ایران اظهار و محترماً اشعار می‌دارد که نظر به حوادث و جریانات سریع چند روز اخیر که در نتیجه کلیه طرقی که آلمان‌ها از آن می‌توانند از ایران خارج شوند، بر روی آنها بسته شده، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حال مایلند که آلمان‌ها به عوض این که توسط دولت شاهنشاهی ایران از کشور اخراج شوند، به قوای انگلیس یا سویت تسلیم گردند.»

این یادداشت که رسید مستقیم به سفارت آلمان گفته شد. فوق العاده عصبانی شدند و اظهار کردند این عمل برخلاف مقررات و قوانین بین‌المللی است و البته آنها هم متوجه بودند و هرچه با آقایان مذاکره شد، فایده نبخشید و شب موضوع در هیأت به حضور شاه عرض شد. شاه که فوق العاده خود را باخته بود، فوری اظهار کرد: هیچ مانعی ندارد، تسلیم شوند.

ولی البته موضوع، صرفنظر از جنبه سیاسی، به آن آسانی هم نبود و اتباع مزبور هم به واسطه این که تقریباً تمام اسامی آنها در یادداشت‌های

چاپی که با طیارات روزهای اول ریخته شده بود، درج بود، خود متوجه بوده و یا خود را مخفی کرده بودند یا در سفارت پنهان شده بودند. این موضوع نیز ناگفته نماند که علاوه بر اتباع آلمان، شفاهاً سفیر انگلستان به مفتی اعظم که از واقعه عراق فرار کرده و در زنجان تحت نظر بوده و این روزها مخفی شده بود و یکی دوفتر دیگر از عراقی‌ها، هر روز سفارش می‌کردند که پیدا شوند و خبری از آنها نبود.

در صفحات قبل گفتیم که خانواده سلطنتی، تمام به استثنای شاه و ولیعهد و جم وزیر دربار، به اصفهان رفته بودند و مقرر بود که شاه هم برود که وقایعی که پیش آمد از رفتن منصرف شد.

آقای سرپاس مختاری هم همان شب با خانواده سلطنتی رفته، گویا تا یزد و کرمان هم رفته بود. شب در هیأت، شاه با لحن خشن، برای این که نظمیه بی سرپرست نباشد، به آقای سپهبد امیراحمدی که حاکم نظامی شده بود، ایراد گرفت. سپهبد آقای سرهنگ عبدالعلی مقدم را معرفی کرده بود و ایشان هم کفیل نظمیه شد.

اخباری که از ولایات می‌رسید، حاکی از متلاشی شدن قشون به طوری که فرمانده لشکر شرق محتشمی، از یزد سر درآورده و فرمانده لشکر غرب سرلشکر (ناخوانا)، از ملایر.

وضعیت خواربار تهران خیلی بد شده بود، وسایل نقلیه کار نمی‌کرد، علتش هم این بود بنزین را که در تهران موجود بود، دستور داده بودند جیره بندی کنند و فقط به کامیون‌های حامل غله و اتوبوس‌های شهری بدهند. در نتیجه وضعیت شهر غیر عادی بود. مقداری گندم در بندر شاهپور داشتیم، ولی راه آهن جنوب که دست انگلیس‌ها بود، اجازه نمی‌داد که گندم حمل کند. ناچار روزی سفیر انگلیس را خواسته، به ایشان صریحاً گفتم که اگر سیاستشان اقتضا می‌کند تهران قحطی و بلوا شود، من حرفی ندارم و الا نرسیدن گندم به تهران، مسلماً ایجاد قحطی و بلوا خواهد کرد. با این ترتیب، چندی بعد اجازه داد گندم به تهران برسد. کامیون‌های دولتی چون فرار کرده بودند، از شاه خواستم کامیون‌های قشون را در اختیار وزارت دارایی بگذارند که بفرستم از کرمانشاهان و همدان گندم بیاورند. با وجود سختی وضعیت،

مأمورین مخصوص به تمام نقاط که ممکن بود از آن جا گندم به تهران برسد، فرستاده بودم و شاه موافقت کرد، ولی دیگر برای قشون کامیونی نمانده بود. تمام لاستیک‌ها را افسران باز کرده بودند و تمام کامیون‌ها خراب و شکسته بود.

در هر صورت، وضعیت وزارت دارایی و من خیلی سخت بود، چون هر ساعت بیم قحطی تهران و در نتیجه عصبانیت مردم شهر بود و شاه وحشت داشت که این چند روزه آخر عمرش یک عده را بی‌جهت قربانی کند. چون هنوز فصل تابستان تمام نشده بود، رفت و آمد بین تهران و شمیران مشکل نبود و اشخاص با گاری اسبی ایاب و ذهاب می‌کردند. برای تقسیم قند و شکر و برنج، هر روز تقاضا زیادتر می‌شد. قرار شد دو نفر از آقایان با وزارت دارایی کمک کنند، وزیر کشاورزی و وزیر بازرگانی هم مأمور شدند. جلسات متعدد هرروزه در وزارت دارایی تشکیل می‌شد، ولی در مقابل تقاضاهای بیشماری که کلیه حاکی از نگرانی بود، اصلاً مجال برای ما ممکن نبود، گرچه با مقدار برنج و قند و جای جای نگرانی نبود و به اندازه مصرف سه و چهار ماه تهران، موجود بود، ولی در ظرف سه روز، بیش از مصرف یک ماه برنج صادر شد و از دهام درب انبارهای دولتی تمامی نداشت. البته تمام این جریانات حاکی از یک پیش آمد غیرمترقبه و عدم اطمینان به آتیه بود و همه را نگران داشت.

در این چند روزه، دیگر خبر مهمی نبود جز کسالت قلبی و ناگهانی آقای فروغی نخست وزیر که برخی آن را ظاهری و تصنعی می‌پنداشتند و حتی این فکر در خود اعضای هیأت هم بود، ولی با تحقیقی که از اطباء معالج گردید، معلوم شد صحت دارد. در هر صورت بجز جلساتی که در حضور شاه بود، بقیه جلسات هیأت در منزل آقای فروغی تشکیل می‌شد.

مذاکراتی با سفارت انگلیس و روس راجع به اخراج اتباع آلمان شد، ولی نه تنها نتیجه مثبت نداد بلکه شاید موجب شد که در 14 شهریور نمایندگان دولتین شوروی و انگلیس به وزارت خارجه آمده، تقاضا نمودند سفارت‌های آلمان و ایتالیا و مجار و رومانی و همچنین اتباع دولت ایتالیا و مجار و رومانی ایران را ترک نمایند.

در تاریخ 15 شهریور جواب یادداشت دولت ایران را همراه آوردند  
بشرح زیر:

«15 شهریور 1320

جناب آقای سهیلی وزیر امور خارجه، در پاسخ نامه جنابعالی شماره 3615 مورخه 1 سپتامبر (10 شهریور جاری)، محترماً مراتب ذیل را به استحضار آن جناب می‌رسانم:  
در عرض چند روز گذشته، اوضاع محلی خیلی تغییر یافته و از زمانی که دولت متبوعه دوستدار، تعلیماتی را که نامه اینجانب مورخه 30 اوت بر آن مبتنی بود، تنظیم نمود، پیش بینی نگردیده بود، از لحاظ این که تصفیه امر جهت دولت ایران آسان تر گردد، قوای متحدین شهر تهران را اشغال نمودند، لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشتند و از آزادی که این رهگذر جهت آنها پیش آمده بود، استفاده نموده، به وسیله هجو و تنقید دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخریب اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان و ایتالیا، زحمت و اشکال برای دولت ایران فراهم نموده اند.  
بنابراین، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیر است به دولت ایران اطلاع دهد که لازم است به اسرع اوقات ممکنه، سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمان می‌باشد، یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا، مجارستان، رومانی، بلغار برچیده شوند.

این تقاضا امروز شفاهاً به جنابعالی ابلاغ گردید، لکن مقتضی می‌دانم آن را کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن جناب را متذکر شوم که تا زمانی که سفارتخانه‌های بالا بسته نشده، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌نماید کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه مزبور، از دستگاه‌های بی‌سیم فرستنده خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی که با آن سفارتخانه‌ها ایاب و

ذهاب می‌نمایند و همچنین در باب عملیات و اقدام این سفارتخانه‌ها که مورد سوء ظن است، تفتیش و مراقبت کامل بعمل آورند.

اکنون مشروحاً به جواب نامه فوق‌الذکر جنابعالی مبادرت می‌نمایم:

بند اول - الف - گرچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر نیستند هیچ یک از شهرهای مقرر و مشروح را از نواحی متصرفی که قبلاً به دولت ایران ابلاغ گردیده، مجزی نمایند، اصولاً ایرادی ندارند به این که در محل ترتیبی فیما بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده‌ای از ارتش یا امنیه ایران، برای نظم و آرامش آن نقاط انجام وظیفه نمایند. معهذا، در صورتی که احتیاجات نظامی انگلیس ایجاب نماید، ترتیب نامبرده ممکن است مورد تجدید نظر قرار گیرد.

ب - در نواحی متصرفی، لازم خواهد بود مأمورین اداری ایران مشاغل و وظایف جاریه خود را با معاضدت کامل مأمورین نظامی انگلیس انجام دهند. مأمورین نظامی نامبرده به سهمیه خود سعی خواهند نمود تا حدی که با احتیاجات نظامی - انگلیس موافقت نماید، تمایلات حقانی اولیای امور اداری ایران را انجام دهند.

ج - مأمورین نظامی انگلیس، به هیچوجه میل ندارند از حیث آذوقه و مسکن و سایر احتیاجات تحمیل بر دولت ایران بوده باشند و با معاضدت کامل مأمورین اداره ایران، ترتیبی داده خواهد شد که احتیاجات مأمورین نظامی انگلیس، در این مورد، به نحوی تأمین شود که مضیقه‌ای جهت این کشور تولید نگردد.

د - اقدامات لازمه بعمل خواهد آمد که از حدوث حوادث ناگوار فیما بین قوای متصرفی و ساکنین محل، جلوگیری شود. بند 2- رویه‌ای را که در باب آلمان‌ها اتخاذ نموده ایم و درنامه دوستدار 30 اوت (8 شهریور)، ذکر شده، در



یادداشتی که روز بعد تسلیم نمودم، تغییر یافته، امروز صبح، محترماً نظریات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را برای جنابعالی تشریح نمودم، به استثنای اشخاصی که ممکن است مورد تصویب میسیون‌های سیاسی انگلیس و سویت در تهران واقع شوند، هیأت آلمانها (غیر از سفارت آلمان که در فوق اشعار گردید)، بایستی به مأمورین انگلیس یا به مأمورین سویت تحویل گردند.

بند 3-5 دولت پادشاه اعلیحضرت انگلستان موافقت دارند که موضوع مربوط به ورود آلمان‌ها به ایران، فقط محدود به طول مدت جنگ با آلمان بوده باشد.

بند 4-6 تسهیلات راجع به ترانزیت کالا و مهمات جنگی، بر طبق احتیاجات نظامی خواهد شد، لکن دولت ایران می‌تواند اطمینان داشته باشد که اقداماتی برای اصلاح و تکمیل وسایل مرابطه و مخابره که اکنون موجود است، به عمل خواهد آمد و نیز سعی خواهد شد جهت دولت و ملت ایران مضیقه‌ای تولید نشود.

بند 5-7 دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با تقاضای دولت ایران دایر بر این که معاضدت اقتصادی شامل خرید صادرات ایران بوده باشد، با نظر مساعد و همدردی ناظر بوده و آن چه را بتوان برای انجام این تقاضا به عمل خواهد آورد. اما در باب تقاضای دیگری که ممکن است برای رها کردن کالاهای متعلق به ایران که الحال در خاک انگلیس می‌باشد، به عمل آید، لازم خواهد بود قضایای انفرادی، به مناسبت خصوصیات هر یک، مورد مطالعه و رسیدگی واقع شود. لکن سعی خواهد شد این قبیل کالاها در همه جا که ممکن است، آزاد شود.

بند 6-8 دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، با لزوم ملحوظ داشتن حسن تفاهم ذات‌البین، به منظور احتراز از هر گونه اشکالی، موافقت دارد.

بند 7-9 دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، حاضر خواهد بود موضوع ارجاع اسلحه‌جات و مهمات جنگی را در موقع

مناسب مورد مطالعه قرار دهد و نیز حاضر خواهند بود در وقتی که قوای متصرفی انگلیس از ایران خارج شوند، تقاضاهای عادلانه را که ممکن است دولت ایران بابت غرامت و خسارت وارده به اتباع ایران در طی مدت اشغال، مورد رسیدگی و ملاحظه قرار دهد.»

در همین زمینه جوابی هم به همین تاریخ از سفارت کبرای شوروی با مختصر اختلافاتی راجع به حق شیلات، رسید. یادداشت‌های فوق، در جلسات هیأت که در منزل آقای فروغی به مناسبت کسالت ایشان تشکیل می‌شد، مورد بحث واقع و مراتب به عرض شاه رسید. شاه، چنانچه قبل هم گفته شد، بقدری دست پاچه بود که بدون مطالعه اظهار می‌کرد: تعجیل کنید! البته ما که شاید وحشت و نگرانی شاه را نداشتیم و یقین داشتیم اگر روزی اوضاع سیاست خارجی طور دیگر شود، قطعاً شاه می‌گفت تقصیر با دولت است، بیشتر موضوع را قابل بحث می‌دانستیم، مخصوصاً تسلیم اتباع آلمان به قشون روس و انگلیس.

ضمناً، موضوعی که در همین روزها واقع شد و بی‌اهمیت نیست، جواب تلگراف مستر روزولت رئیس جمهور آمریکا بوده به شاه که خلاصه بعد از تعارفات و ذکر یک سلسله مقدمات که باید دنیا با اصول دیکتاتوری بجنگد و حکومت دموکراسی تقویت گردد، بالاخره راجع به شکایت شاه از عملیات شوروی و انگلیس، نصیحت داده بود که بهتر است با مناسبات همجواری که در بین است، موضوع را خودتان دوستانه حل کنید، چون عمل شوروی و انگلیس ناچاری و اضطرابی بوده و بایستی انجام می‌شد. البته این جواب شاه را بیشتر ناامید به وضعیت کرد و اصرار به موافقت تمام تقاضاهای آقایان.

دولت نیز ناچار با اصرار شاه و بی‌تکلیفی و به علاوه ناچاری، جوابی به نامه‌های دولتین تهیه کرد و در تاریخ 17 شهریور به سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس نوشت، به این مضمون:

«جناب آقای وزیر مختار»

در پاسخ نامهٔ تاریخ 15 شهریور جاری جنابعالی و در تعقیب نامه به تاریخ 10 شهریور خود، راجع به حل مسایلی که برخلاف انتظار بر اثر ورود قوای نظامی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران، پیش آمده و مطرح گردیده است، اینجانب اختیار دارد مطالب زیر را که دلیل منتهای حسن ارادهٔ دولت شاهنشاهی ایران بر اصلاح ذات البین می‌باشد، به استحضار آن جناب برساند:

1 - راجع به برچیدن سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان و اقداماتی که در نامهٔ آن جناب خواسته‌اند نسبت به آن سفارت خانه و اتباع آلمان بعمل آید، خاطر شما را مستحضر می‌دارد که برای ابراز کمال حسن نیت و مساعدت نسبت به رفع نگرانی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی، دولت شاهنشاهی ایران موافقت نموده و اقدام فوری بعمل آورده که ترتیب انجام تقاضاهای آن دو دولت در این قسمت برای مرتفع ساختن هر سوءتفاهم هرچه زودتر داده شود، ولی لازم می‌داند متذکر گردد که علاوه بر پیش بینی-های گذشته و با اقداماتی که از طرف دولت در همین چند روزه نیز برای جلوگیری از هر گونه سوءاتفاقی بعمل آمده، تغییری در اوضاع محلی رخ نداده و مشکلاتی بر اثر اقدامات آلمان‌ها و ایتالیایی‌های مقیم تهران برای دولت ایجاد نشده است، تا جای آن باشد که موضوع عدم ورود قوای دولتین انگلستان و شوروی را به تهران که هیچگونه سبب و بهانه‌ای هم برای آن نبوده است، تذکر دهند.

2 - دولت شاهنشاهی ایران متأسف است که دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی نخواسته‌اند مختصر تقاضای دولت ایران را حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم‌آباد و دزفول از خطی که در یادداشت اولی خود معین کرده‌اند، بپذیرند.

هر چند به نظر دولت ایران موجهی برای رد این تقاضا نبوده است و نسبت به این که موافقت کرده‌اند در نقاط خرم‌آباد و

دز فول و کرمانشاهان ترتیبی بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده‌ای از ارتش یا امنیه ایران برای برقراری نظم و آرامش خرم آباد و کرمانشاهان بوده باشند، دولت شاهنشاهی ایران با اطمینان از این که حفظ نظم و آرامش در همه جا مورد توجه و علاقه دولت انگلستان است، امیدوار است موافقت خواهند نمود که همین رویه در نقاط دیگر هم که طبق یادداشت اول شما، قوای آن دولت موقتاً در آنجاها متوقف می‌گردند، برقرار شود. ضمناً به این نکته نیز جلب توجه می‌نماید که موضع لزوم وجود امنیه در سایر نقاط محل توقف قوای دولتی هم همواره مورد موافقت بوده و محرز می‌باشد.

3 - راجع به معاضدت متقابل ادارات کشوری دولتی، از جمله امنیه و شهربانی با قوای نظامی دولتی در نقاطی که محل توقف آنها می‌باشد، دولت ایران امیدوار است رویه حسن تفاهم بین آنها کاملاً استقرار یابد که احتیاجات حقه قوای دولتی برآورده شود و مأمورین ایرانی هم مطابق مقررات کشور، بدون مانع از عهده وظایف خود برآیند.

4 - بنابراین مراتب بالا، دولت شاهنشاهی یقین دارد اکنون که از هر جهت وسایل اطمینان خاطر دول اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردیده است، اوامر فوری مؤثر به قوای آن دولت صادر خواهند نمود که در حدود موافقت‌های حاصله عمل نمایند تا مأمورین دولت ایران در آن نقاط برای اعاده وضعیت عادی و انجام وظایف خود، منظمأ اقدام نمایند.»

نظیر همین یادداشت به سفارت شوروی نیز فرستاده شد. در این چند روزه ضمناً ناگفته نماند که گزارش‌هایی از حرکت قشون روس در حدود فیروز کوه و قوای انگلیس در عراق و ملایر، می‌رسید که شاه را بیشتر نگران می‌کرد و مکرر به سهیلی دستور می‌داد از سفارتخانه‌های مزبور توضیح بخواهند.

### گزارش به مجلس

برای این که مجلس از جریان مذاکرات بین دولت و نمایندگان دولتیین مستحضر باشد، جلسه فوق العاده مجلس در روز سه شنبه 18 شهریور تشکیل شد.

آقای فروغی با حالت کسالت حاضر و اظهار داشتند: به واسطه ضعف و کسالتی که دارم نمی‌توانم گزارش اقدامات دولت را به عرض مجلس برسانم.  
آقای وزیر امور خارجه اظهار داشتند:

«سخن بر سر قضایا و پیش آمدهای اخیر است که نظر به اهمیت آنها، لازم است خاطر نمایندگان محترم و عموم ملت از آن آگاه باشند.

آنچه روز صبح شنبه ششم این ماه واقع شده، به استحضار آقایان نمایندگان رسیده است و به خاطر دارند که روز پنجشنبه هیأت دولتی که همان روز به مجلس شورای ملی معرفی شد، در ضمن برنامه خود، اطلاع داد که دولت ایران نظر به نیت صلح خواهانه و مصلحت کشور، تصمیم گرفته است که در مقابل قوای دولتیین شوروی و انگلیس، به قوای خود امر دهد که از مقاومت خودداری نمایند. نمایندگان محترم هم در ضمن رأی اعتماد به دولت، آن تصمیم را تصویب نمودند.

بنابراین، همان روز شرحی به سفارت کبرای شوروی و سفارت انگلیس نوشته شد که دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بی‌طرفی، پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را با تمام دول، بویژه دولت‌های همسایه خود، محفوظ بدارد.

در این موقع که هم نیروی جنگی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان وارد خاک گردیده‌اند، دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری، مبادرت به

جنگ ننموده است. با این حال، قوای آن دو دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستان‌ها هم که طبعاً در مقابل حمله‌ای که به آنها شده، ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده اند.

بعداً دولت شاهنشاهی برای اثبات نیت صلح خواهانه خود، دستور داد که نیروی دولتی به کلی ترک مقاومت نموده از هرگونه اقدامی خودداری نمایند.

در روز 8 شهریور نمایندگان دولتین به ملاقات نخست وزیر آمده و یادداشت‌هایی تسلیم کردند (متن این یادداشت‌ها قبلاً نوشته شد). سپس دولت بعد از مشاوره، در 10 شهریور، با بعضی تغییرات و اصلاحات، جواب یادداشت‌ها را داد. (جواب یادداشت‌ها بالاتر نوشته شده است)

سپس جریان یادداشت‌های 9 شهریور به بعد را تا جواب‌هایی که در 17 شهریور به سفارتین داده شده بود، آقای وزیر امور خارجه قرائت کردند و اظهار داشتند آن چه تا کنون واقع شده است، اینست که بی‌کم و زیاد باستحضار رسانید و البته بعدها هم هرچه واقع شود، به اطلاع آقایان خواهد رسید.

آقایان نمایندگان محترم باید بدانند دولت ایران همواره نسبت به کلیه کشورهای که با ما مناسبات داشته‌اند، به نظر احترام نگریده و همیشه اهتمام کرده است حقوق آنها را رعایت کند و سعی نموده است مناسبات دوستانه برقرار و روابط عادی را ادامه دهد و این مناسبات مخصوصاً نسبت به دول همجوار، با نظر خاصی رعایت شده است.

همیشه سعی نموده ایم از این جنگ برکنار و بی طرفی خود را حفظ کنیم. ما امیدواریم به زودی علی که سبب این پیش آمد ناگوار شده، مرتفع گردیده و با اطمینان نهایی که دولتین چه درنامه‌های خود و چه کراراً ضمن اظهارات شفاهی تأیید و تصریح کرده‌اند، قوای آنها خاک ایران را ترک کنند.»

پس یکی دو نفر از آقایان وکلا با اظهار تأسف از پیشامدهایی که شده، مذاکراتی راجع به توقیف اشخاص و مداخله مأمورین شوروی و انگلیس در کارهای داخلی و غیره نموده و تقاضا کرده‌اند دولت اقدامات شایسته بنماید.

سپس آقای نخست وزیر بیانات زیر را نمود:

«بنده و همکاران بنده به خوبی می‌دانیم و می‌فهمیم که آقایان نمایندگان محترم از این پیشامد اسف‌انگیز چقدر قلوبشان متأثر و متألم است. آقایان نمایندگان که به جای خود، همه افراد ایرانی از این وقایع قلبشان مجروح است. دنیا در یک آتش عجیبی می‌سوزد. اکثر ملل و دول گرفتار دشواری‌ها و مصیبت‌ها و کشتارها و خسارات مالی و جانی فراوان و فوق العاده هستند. ما از دو سال پیشتر که جنگ شروع شده، همیشه دعاگو و آرزومند بودیم که دامنه این آتش سوزی زیاد وسعت پیدانکند. حتی الامکان کمتر ملل و بندگان خدا گرفتار این مصیبت شوند، ضمناً ما هم محفوظ بمانیم. معلوم می‌شود تقدیر این طور بوده است که آتش جهان سوز باشد و ما هم برکنار نماییم. حالا چیزی که بنده می‌خواهم عرض کنم، برحسب مقررات و ترتیب حکومت پارلمانی، هر هیأت دولت مکلف است به این که احساسات نمایندگان ملت را نسبت به خودش و عملیاتش بداند. اظهار این احساسات وجهه دیگری ندارد جز این که رأی بدهند. بنابراین تقاضا می‌کنم رأی احساسات خودشان را نسبت به دولت اظهار دارند.

البته این رأی یا رأی اعتماد است یا عدم اعتماد. اگر رأی عدم اعتماد دادید، مطلب معلوم است و توضیح لازم ندارد. آن چه بنده می‌دانم و می‌خواهم خاطر همه را متوجه کنم، این است که اگر بنا را بر رأی اعتماد گذاشتید، البته نه آقایان نمایندگان با این نیت رأی خواهند داد، نه ما و هیچکس دیگر، نباید این رأی را این طور تفسیر کند که آقایان نمایندگان از این پیش‌آمد خشنود هستند.

مسلم است هیچ ایرانی چنین رأیی نمی‌تواند بدهد. البته این طور نیست، فقط معنی آن این است که نمایندگان اظهار خواهند کرد دولت حاضر در اقدامات خودش به خطا نرفته است و آقایان نمایندگان موافقت دارند که این هیأت دولت، با مساعدت ایشان، اقدامات و انجام وظایف خودشان را مداومت دهند. این است عرایض بنده، به این دلیل است که عرض می‌کنم میل دارم مجلس شورای ملی احساسات خودش را اظهار بدارد.»

سپس رأی گرفته شد و به اکثریت به دولت رأی اعتماد دادند و جلسه نیز به روز یکشنبه 22 شهریور [در ثبت تاریخ اشتباه روی داده، 22 شهریور شنبه است و یکشنبه 23 شهریور] موکول شد.

### حملات رادیو لندن

از یکی دو روز به این طرف، رادیوی لندن شروع به نشریاتی به زبان فارسی، در اطراف وظایف مجلس و شاه و این که در مشروطیت چه مسئولیتی مجلس دارد و چه اختیاراتی شاه که خلاصه مردم را متوجه به این که شاه در مملکت مشروطه مالک الرقاب و مطلق العنان نیست و هر شب نسبت به شب گذشته، قدری تندتر و جسته جسته از این که شاه حق تملک مال مردم را ندارد و خرید و غصب کردن املاک کار شاه نیست.

ضمناً دو روز قبل [16 شهریور]، شاه مدیر روزنامه اطلاعات و ایران را خواسته و دستوراتی داده بود. شب روزی که در مجلس مذاکرات فوق مطرح شد، در روزنامه اطلاعات مقاله‌ای منتشر شد حاکی از احساسات سخت نسبت به رویه دولتی و تأثر مردم و نفرت از این پیش‌آمدها، بود.

در هیأت بودم که ولیعهد این روزنامه را آورد و خواند [18 شهریور]. البته شاه تصدیق مطالب آن را کرد، ولی اظهار شد با حسن-تفاهمی که دارد پیدا می‌شود، این مقالات، با این که دولتی می‌دانند مطبوعات ما تحت نظر نظمیه و دولت است، اثر سوئی خواهد بخشید و



همینطور هم شد. سفیر انگلیس به وزارت خارجه آمده و بالحن خیلی عصبانی و تعرض آمیزی، گله کرد و حتی نوشتن مقاله را منتسب به شاه دانسته (این قضیه برای ما بالاخره روشن نشد و حتی نمایندگان خارجی گفتند ولیعهد شخصاً این مقاله را قبل از درج دیده است. ولی با طرز بیانی که ولیعهد می‌کرد، بنده تعجب می‌کنم و خیال می‌کنم با اطلاع خود شاه بود.)

در هر صورت، روزنامه اطلاعات طبق دستور شاه، توقیف شد و به نمایندگان دولین هم گفته شد که روزنامه خودسر این مقاله را نوشته و توقیف شد و شاه دستور داد که دکتر صدیق‌اعلم رئیس انتشارات و تبلیغات را منفصل کنند.

آقای فروغی دکتر صدیق را خواسته و از او توضیح خواسته که چرا این مقاله را بدون اطلاع ایشان درج کرده و حتی پرسیدند مقاله را دیده‌اید؟ اظهار کرد: بلی. ضمناً منتشر شد که چون من در دولت حاضر نمی‌شوم، از سیاست دولت اطلاع ندارم که این طور مطالب باید درج نشود. ولی از طرز بیان و رفتار ایشان، این طور فهمیدم که یک کاسه زیر نیم کاسه است و از شاه نسبت به تغیر به او هم خیلی سرسری تلقی شد.

در هر صورت، این مقاله بهانه بود یا واقع این طور بود، لحن رادیوی لندن یک مرتبه تغیر کرد و شروع به هتاک و یاهه گویی نمود، حتی شاه را متهم ساخت که جواهرات سلطنتی را به وسیله سرپاس مختاری، به کرمان برده‌اند و راجع به املاک مازندران و درآمد شاه و عملیات و مطامع او، هتاک را به حد افراط رساند.

### وضعیت ادارات

در جلسه هیأت چهارشنبه 19 شهریور که در کاخ سعدآباد با حضور شاه تشکیل گردید، شاه اوامری راجع به اخراج آلمان‌ها صادر و نیز راجع به موضوع جمع آوری ارزاق و خواربار تعلیماتی داد، موافقت کرد حقوق امنیه اضافه شود که بتوانند در امر جمع آوری غله و نیز در جاهایی که قشون دیگر نخواهیم داشت، برای حفظ امنیت اقدام کنند. ضمناً جسته جسته به ایشان گفته شد که باید طرز رفتار مأمورین

عوض شود، رؤسای املاک اختصاصی حتماً عوض شوند و الاً ممکن است، اختلافاتی در محل بشود. با تمام این مقدمات، هنوز کسی یارای صحبت کردن واضح و علنی را نداشت و تمام این مطالب خیلی با لفافه گفته می‌شد.

تلگرافی از آقای پاکروان استاندار و نایب التولیه خراسان راجع به وضع نان رسیده بود و بالا بردن بها و غیره که به عرض رساندم. اجازه دادند بهای نان در مشهد به شش ریال ترقی داده شود. ضمناً از ایشان تعریف کردند که بر عکس سایر فرمانداران، محل خدمت خود را ترک نکرد و در نتیجه کارهای آنجا فلج نشده است.

در این چند روزه، روس‌ها شکایت زیادی از نقاط متصرفی خود داشتند که به واسطه فرار استانداران و فرماندهان، هیچکس نیست که با آنها طرف شوند، ناچار خودشان از مهاجرین، شهردار و فرماندار درست کرده بودند. من جمله در قزوین، تبریز، رضائیه و زنجان، اشخاص ماجراجو که سابقه اشتها به اشتراکی بودن داشتند، فرماندار و شهردار معین کردند. آنها بیانییه‌هایی صادر می‌کردند و در نتیجه شکایت وزارت خارجه، تمام متوسل می‌شوند که چون فرماندار نیست، این اتفاقات رخ می‌دهد.

خط تلگراف رضائیه و تبریز و مشهد و مازندران هم بسته بود، یعنی از آن طرف تحت سانسور فرماندهان نظامی شوروی، تلگراف می‌شد، ولی از این طرف نمی‌شد تلگرافی کرد. شاه از این جهت خیلی متغیر بود و به وزیر کشور (آقای جوادعامری) تعلیماتی می‌داد. در این شب، بالاخره گفت: یک نفر را برای رضائیه و تبریز معین کنید.

صورتی به ایشان تهیه و داده شده بود، بالاخره موافقت کرد آقای فهیمی (فهیم الملک) استاندار تبریز و آقای اردلان (عز الممالک) که استاندار تبریز بود و فرار کرده بود، به رضائیه مأمور شوند.

همان شب [19 شهریور]، دستور داد که بروند به آقایان اطلاع دهند که در هیأت حاضر شوند. مأمور عقب آقایان رفت، ولی چون ساعت هشت شد و معمولاً شاه ساعت هشت از هیأت خارج می‌شد، گفت فردا صبح آقایان شرفیاب شوند.

فردا، روز پنج‌شنبه صبح [20 شهریور] را به وزارت دارایی رفتم. بدو برای این که تعلیماتی راجع به خواربار گندم داده شود. در این چند روزه هم یک عده از مأمورین خوب وزارت دارایی را مأمور جمع آوری گندم کرده بودم و انصافاً آنها هم زحمت می‌کشیدند و هر طوری بود نان تهران که روزانه 250 تن می‌شد، تأمین و به علاوه مصرف چند روزی هم در انبار ذخیره کردیم.

در تقسیم برنج هم کمال مراقبت می‌شد و خلاصه با تمام آشفتگی کشور، از هیچ جا صدای بی‌نانی بلند نبود. حس کرده بودم که از هیچ چیز بدتر برای انقلاب، بی‌نانی نیست و مسلم بود اگر انقلابی می‌شد، با استعدادی که در مردم بود، قطعاً شاه با حالت عصبانی که داشت، نمی‌گذشت و شفقت بخرج نمی‌داد.

عصر جلسه در باغ وزارت امور خارجه تشکیل بود، حاضر شدیم. ناگهان ساعت شش عصر، شاه با ولیعهد سرزده وارد باغ وزارت خارجه شدند. این باغی بود که سابقاً متعلق به ابوالفتح میرزای دولتشاهی عموی ملکه عصمت پهلوی دختر مجلل‌الدوله بود و بعد به شهاب خسروانی مقاطعه کار فروخته و وزارت خارجه از شهاب اجاره کرده بود. به محض این که اتومبیل شاه وارد شد از اتومبیل پیاده شدند گفتند: باغ خوبی است مال کی است؟ به عرض رساندند متعلق به ابوالفتح میرزا بود. اظهار کردند: این پدر سوخته که می‌گفت من چیزی ندارم، این باغ به این خوبی را از کجا آورده است؟ در صورتی که چندان باغ فوق‌العاده خوبی هم نبود، ولی این اظهار حاکی از نظر-تنگی شاه بود.

در هر صورت آمدند، نشستند و پرسیدند: چه خبر؟ عرض شد که در شمال روس‌ها مداخله در تمام کارها می‌کنند، هنوز راه تلگراف باز نشده و خبری از مأمورین نداریم. امر کردند که فوری حکامی که معین شده‌اند حرکت کنند.

پرسیدند: مقصود رادیوی لندن از این بیانات چیست؟ و مخصوصاً دستور دادند به وزارت امور خارجه که با سفیر انگلیس صحبت کنند که چه مقصودی از این حرکت دارند. ضمناً می‌خواستند خبر دیگری بگیرند، پرسیدند: امروز مجلس بود؟ عرض شد: خیر. پاره‌ای صحبت-

ها هم راجع به کلیات کارها نمود و پرسیدند: آقای فروغی کجاست؟  
عرض شد: مریض و در منزل هستند و بعد از ختم جلسه هیأت به  
منزل ایشان برای دادن گزارش خواهد رفت.  
بعد حرکت کردند و رفتند. بعد از رفتن ایشان تحقیق شد، معلوم شد  
در این روز جلسه محرمانه‌ای در مجلس تشکیل شده که شاه از آن  
جلسه ناراحت بوده است.

### مسئله جواهرات سلطنتی

خلاصه کاغذی از مجلس رسید خطاب به من که راجع به جواهرات  
سلطنتی یکی از نمایندگان مشورتی دارد که برای جواب حاضر شوید.  
به اطلاع هیأت رسید و قرار شد جواب داده شود.  
سپس آقای سرپاس مختاری به هیأت حاضر و امر شاه را ابلاغ کرد  
که شاه فرموده است: نان در تهران ارزان شود و یک من دوریال شود.  
این موضوع در هیأت مطرح و من اظهار عقیده کردم: موردی ندارد،  
چون زیان هنگفتی خواهیم داشت. سرپاس گفتند: من امر شاه را ابلاغ  
می‌کنم، دیگر به من ارتباطی ندارد.  
خواستم شرفیاب شوم، از قصر تحقیق کردم، گفتند اعلیحضرت حمام  
تشریف دارند. ضمناً خبری از تلگرافخانه رسید که روس‌ها از شریف-  
آباد قزوین به سمت ینگ‌امام حرکت کرده‌اند. خواستند این را هم به شاه  
بگویند. بالاخره چون شاه حمام بود، به ولیعهد آقای سهیلی با تلفن گفتند.  
ضمناً، آقای وزیر امور خارجه به سفارت روس رفت. گفتند تمامیت  
قشون روس به تهران می‌آیند. ناچار آتاشه نظامی خود را با اتومبیل  
فرستادند بروند جلو، خبر بگیرند. البته شب را خیلی ناراحت بودم و از  
قراری که آقای سهیلی اظهار کردند، تا صبح، ولیعهد مرتب با تلفن  
تحقیق می‌کرد. بعد معلوم شد یک ستون قشون تا ینگ‌امام آمده و  
مراجعت کرده و از سفارت روس گفته بودند طبق مقررات نظامی-  
گشت شبانه زده‌اند، ولی لحن رادیوی لندن و این حرکات قشون حاکی  
از یک واقعه غیر مترقبی بود. ضمناً، آقای وزیر امور خارجه، در  
جلسه اظهار داشتند که آقای سفیر انگلیس از قضیه روزنامه اطلاعات

خیلی دلتنگ و اظهار می‌کند که شاه آنها را فریب داد و دربار مخالف است.

در هر صورت، صبح جمعه [21 شهریور] برای موضوع یادداشت مجلس راجع به جواهرات و نیز توضیح آن به کاخ سعدآباد رفته و شرفیاب شدم. (این نکته را نیز اشاره می‌کند که طبق امر صریح شاه، از وزرا کسانی که بدون وقت خواستن قبلی، حق شرفیابی داشتند، عبارت بودند از نخست وزیر، وزیر دارایی، وزیر خارجه، وزیر دادگستری، وزیر راه. در موقع مهم، سایر وزرا باید قبلاً وقت شرفیابی می‌خواستند.) به هر حال، صبح شرفیاب شدم. آقای فرزین رئیس بانک ملی هم بود (رئیس بانک ملی روزهای جمعه شرفیاب می‌شد، هم گزارش بانک را می‌داد هم صورت حساب‌های شخصی شاه را به عرض می‌رساند).

عرض کردم: از مجلس سؤالی راجع به جواهرات سلطنتی کرده‌اند که جواب داده شود. شاه گفت: به مجلس چه مربوط است، فصولی می‌کند؟ به عرض رسید: با این صحبت‌هایی که می‌شود و اطمینانی که ما داریم، چه بهتر سؤالی شود و جواب دهیم. به علاوه مجلس هم نظر مخصوصی ندارد، برای تسکین خیال مردم است.

شاه از آقای فرزین پرسید: عقیده تو چیست؟ آقای فرزین هم اظهار داشت: بسیار بمورد و بجاست و اگر جواب داده نشود، اثر خوبی نخواهد کرد. به علاوه، وقتی ما خبر داریم جواهرات تمام الان در بانک ملی موجود است، چرا جواب ندهیم.

پرسیدند: فروغی هم همین عقیده را دارند؟ گفتیم: بلی، نظر هیأت بالاتفاق بر این است که جواب داده شود. گفتند که چطور جواب می‌دهید؟ عرض کردم: در جلسه رسمی سؤال می‌شود، بعد همین وقایع که جواهرات سلطنتی از تاریخ عزل سلسله قاجار تا کنون، در کجا بوده و چه شده، طبق مدارک و اسناد، گفته می‌شود. بعد گفتند: پس جواب را تهیه کن، بده آقای فروغی هم ببینند و در هیأت برای من بخوان.

ضمناً به آقای فرزین گفتند: مقداری از این جواهرها تغییر صورت پیدا کرده در موقع عروسی، نه این که از بین رفته باشد. آنها چه می‌شود؟ آقای فرزین اظهار کردند: وقتی موجود است، تغییر صورت که

اضطراری بوده، چه عیبی دارد. مقصود این است که این ایام اخیر جواهرات دست نخورده باشد و آن تغییر صورت‌ها اشکالی ندارد. این تغییرات حتماً با حضور وزیر دربار و رئیس الوزرا و وزیر دارایی صورت گرفته و لابد در دفتر مربوطه ثبت شده است. ضمناً شاه گفت: در این تغییر، مقداری هم بر آنها علاوه شده. جواهرات خود ما هم که پیشکش داده بودند، صرف کرده ایم. مخارج آن را هم که ما خودمان دادیم، به حساب دولت نرفته.

بعد به ایشان عرض کردم: رئیس نظمیہ امر مبارک راجع به بهای نان را ابلاغ کرد که یک ریال کسر کنیم. خواستم به عرض برسانم این عمل نه نفع معنوی دارد و نه اثر مادی، چون زیان هنگفتی می‌بریم و از پایین بردن بهای نان هم نتیجه‌ای گرفته نمی‌شود. اظهار کردند: خیر ما مقصودی داریم، تو فکر ضررش را نکن، ضررش را من شخصاً می‌دهم. برو اعلان کن.

البته دیگر جای گفتگو نبود. رفتم اعلان کردم، ولی همانطور که حدس می‌زدم، نتیجه که نداد سهل است، تمام اعلانات که به در و دیوار چسبانده شد که حسب الامر بهای نان دو ریال معین می‌شود، مردم پاره کردند و کلمات رکیک روی آن نوشتند. چون مردم تحریک شده بودند و هر دقیقه هم بیشتر تحریک می‌شدند و از وضعیت پیدا بود که دیگر اوضاع شاه خوب نیست و هر دم انگلیس‌ها نفرت مردم را چه به وسیله رادیوی لندن و چه وسیله پروپاگاندا، در تهران دامن می‌زدند.

روز جمعه [21 شهریور] معلوم شد جلسه محرمانه‌ای در مجلس تشکیل شده و بعضی از آقایان و کلا حرارتی بخرج داده بودند که باید تکلیف مملکت و شاه را معین کرد. گویا چند نفر از وکلا جلسه را بهم زدند. در خارج شنیده شد که شاه به وسیله شهربانی ده هزار تومان به اشخاصی، یعنی بعضی از وکلا، داده بود که جلسه را به هم بزنند.

### دیدار شاه از فروغی

عصر از منزل نخست وزیر اطلاع دادند که غروب جلسه در منزل آقای نخست وزیر تشکیل می‌شود و حاضر شویم. وقتی منزل ایشان

رفتیم، دیدیم آقای فروغی در رختخواب خوابیده و اظهار داشتند امروز عصر، شاه ساعت چهار بعد از ظهر، منزل ایشان آمده است. شرح آمدن شاه به منزل آقای فروغی این بود که ساعت چهار عصر روز جمعه 21 شهریور، شاه به منزل آقای فروغی تلفن کرد و ایشان را احضار کردند. از منزل آقای فروغی جواب داده شد که چون بستری هستند و به علاوه دکتر قدغن کرده که به شمیران به واسطه ارتفاعی که دارد، بروند، معذورند. بعد از چند دقیقه، اعلیحضرت شخصاً از شمیران به شهر آمده و یکسره می‌آید به منزل آقای فروغی. پیشخدمت آقای فروغی از این وضعیت پیشامد غیر انتظار، دست پاچه می‌شود و متحیر می‌شود.

شاه می‌پرسد: اطاق کجاست. سالن را ارائه می‌دهد، مدتی هم با پیشخدمت سر کلاه کشمکش داشتند، چون شاه رسمش این است که کلاهش را در دست گرفته، وارد اطاق بشود، ولی پیشخدمت اصراری داشته که کلاه را بگیرد و به جای لباس آویزان کند. در هر صورت، موفق نمی‌شود و شاه وارد سالن منزل آقای فروغی می‌شود. پیشخدمت به آقای فروغی که در اطاق مجاور سالن خوابیده بود، اظهار می‌دارد: شاه آمده است.

تا آقای فروغی لباس می‌پوشد، ده دقیقه طول می‌کشد، در اطاق سالن قدم می‌زنند. سربخاری اطاق سالن آقای فروغی، چند عکس تاریخی داشت. یکی عکس تاجگذاری شاه که خودشان به آقای فروغی که در آن زمان رئیس دولت بودند، هدیه کردند. یکی عکس عصمت اینونو رئیس جمهور ترکیه که در موقعی که آقای فروغی سفیر کبیر ترکیه بودند و ایشان رئیس الوزرای ترکیه، به آقای فروغی داده اند. یکی عکس مصطفی کمال پاشا که آن هم در سفر ترکیه، به آقای فروغی داده‌اند. یکی هم عکس امیر فیصل پادشاه عراق که وقتی به تهران آمده بودند، به آقای فروغی داده‌اند. البته عکس شاه، خاطرات زیادی را از نظر شاه مجسم کرد، چه آن که وقتی آقای فروغی وارد اطاق شد، می‌بیند که شاه توجه مخصوص به عکس دارد.

در هر صورت، مذاکرات شاه با فروغی هر چه بود، ظاهراً حالت دیدن و احوالپرسی داشت و این از عجایب کارهای رضاشاه بود، چون

این رفتار، مخصوصاً این ایام اخیر، خیلی مستبعد به نظر می‌رسید. آقای فروغی جریان امر را برای ما که غروب به منزل ایشان رفتیم، اینطور بیان کرد که شاه امروز مرا احضار کرد، چون کسل بودم و عرض شد کسل و مریض می‌باشم، خودشان تشریف آوردند و دو مطلب را بیان کرد. یکی این که باید مردم و مجلس را حالی کرد که من مایلم با اصول مشروطیت و قانون کارها من بعد اداره شود و مردم باید این نکته را بدانند و در روزنامه‌ها، برای اطلاع عامه، باید مقالاتی نوشته شود. یکی دیگر این که مرا مأمور کردند از سفیر انگلیس بپرسم مقصود از این مذاکرات و انتشارات در رادیوی لندن چیست؟

البته هرکدام از ماها حدس می‌زدیم، ولی تقریباً آن چه همه می‌دانستیم، ولی باز جرأت و جسارت نبود، این که اصولاً بازی تمام نشده بود و دعوی سر رفتن شاه است که باید برود، ولی البته اظهار این مطلب هنوز گفتنش خطرناک بود. بنده تصور می‌کنم شاه مذاکرات دیگر هم با آقای فروغی کرده بود و شاید می‌خواست بداند مقصود از جلسات محرمانه مجلس و نیت آنها که قطعاً به او خبر داده‌اند، چیست و شاید از بیان آقای فروغی بفهمد که او هم اطلاعی دارد یا خیر و باز تصور می‌کنم به آقای فروغی راجع به استعفای خودش و این که آیا بعد از رفتن او سیاست خارجی با بودن پسرش و بودن سلطنت موافق است یا خیر، مذاکره کرده است. در هر حال این حدسیات من است و آقای فروغی چیزی بیشتر از آن چه قبلاً اشاره شد، به ما نگفتند و شاید هم چیزی دیگر نبود.

در هر حال، راجع به بیانات شاه، قرار شد مقالاتی روزنامه‌ها بنویسند و برای این که باز مشکلی پیش نیاید، قبلاً بدهند آقای فروغی ببینند، بعد در روزنامه‌ها درج شود. در قسمت رادیوی لندن هم این طور نظر دولت شد که آقای فروغی تلفنی به سفیر انگلیس بکند که به واسطه کسالت در منزل است و خوشوقت می‌شود که آقای سفیر انگلیس در منزل از ایشان عیادتی بکند، بعد در ضمن مذاکره راجع به رادیوی لندن گله کند، بلکه طوری بشود که هم منظور معلوم شود، هم اگر بشود، جلوگیری شود. همینطور هم عمل شد و فردا صبح سفیر انگلیس قرار گذارد در منزل آقای فروغی را ملاقات کند. نتیجه این



ملاقات را آقای فروغی روز بعد به ما اطلاع داد که شرح آن را بعد خواهم نگاشت.

روز شنبه صبح [22 شهریور] را به وزارت دارایی رفته و جلسه‌ای با حضور سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران و فروزان رئیس شهرداری و وزیر کشور و رئیس کل کشاورزی، داشتیم، برای تأمین نان تهران.

در جلسه مزبور، آقای فروزان اظهار داشتند که دیروز اعلیحضرت همایونی به ساختمان‌هایشان که در سعدآباد است، سرکشی کرده و آقای فروزان را احضار و عصبانی شدند که چرا ساختمان تعطیل شده. به عرض رسانده بود از وزارت دارایی قدغن شده و ساختمان‌ها تعطیل شده و تمام کامیون‌های شهرداری را که مأمور حمل مصالح برای ساختمان‌های شاه بود، برای حمل غله اختصاص داده‌اند و کسب تکلیف کردند. گفتم خودم مطالب را به عرض خواهم رسانید. ضمناً، برای توضیح مطلب عرض می‌شود که روز اول ورود قشون انگلیس و روس به ایران، دستور داده بودم تمام ساختمان‌های دولتی حتی ساختمان وزارت دارایی و ساختمان‌های شهرداری که برای شاه می‌کرد، تعطیل شود. یکی دو روز، بعد شاه به شهرداری عصبانی شده بود که شهرداری مجدداً شروع کرد، ولی باز من موضوع را شب در هیأت به شاه فهماندم و موافقت کردند که فعلاً ساختمان‌ها تعطیل شود و کامیون‌های شهرداری برای حمل غله اختصاص داده شود.

وقتی فروزان این اظهار را کرد، بعد از رفتن آقایان و تمام شدن کمیسیون، به سعدآباد رفتم و شرفیاب شدم و مشروحاً موضوع وضعیت خواربار تهران و اهمیت آن را برای شاه گفته، شاه گفت به وزارت جنگ ابلاغ کن تمام کامیون‌های قشون را در اختیار تو بگذارند که گندم حمل کنند و مخصوصاً دستور داد کامیون به کرمانشاهان بفرستم و گندم‌های املاک اختصاصی را که بیم سرقت آن می‌رفت، نقله نشود، حمل کنند. از سعد آباد مراجعت کردم. بعد شرحی که برای توضیح جواهرات لازم بود، تهیه و چون مقرر بود آقای فروغی ببینند، ساعت چهار بعد از ظهر به منزل فروغی رفتم. آقای محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس، نزد آقای فروغی بودند و با هم نجوا می‌

کردند، معلوم شد مجلس جلسهٔ محرمانه‌ای تشکیل داده و شرحی تهیه کرده‌اند که برای شاه فرستاده شود و گویا آن شرح را با هم می‌دیدند. در هر حال شرحی که برای مجلس راجع به جواهرات سلطنتی تهیه شده، به نظر آقای فروغی رساندم و ایشان موافق بودند و به ایشان گفتم مقداری از جواهرات در موقع عروسی، طبق صورتمجلس که به امضای وزیر دارایی وقت و رئیس بانک ملی، رئیس الوزرا، نظار بانک، رئیس دربار، تهیه شده، برای تهیه تاج و نیمتاج برای خانوادهٔ سلطنتی، تغییر شکل داده شده و این جواهرات، طبق اظهار شاه، الان حاضر و در دربار موجود است و رسید آنها را هم رئیس الوزرای وقت (آقای جم) در همان موقع داده‌اند که در پرونده هست و اگر مقتضی می‌دانند، این قسمت هم در شرح نوشته شود. آقای فروغی ضرورتی ندیدند و اظهار کردند مقصود این است که این جواهرات موجود و دست نخورده باشد و طبق رادیوی لندن از ایران خارج نشده باشد و الا نوشتن این جزئیات ضرورتی ندارد. در هر صورت، شب را به هیأت رفتم، مثل معمول، ساعت هفت شاه به هیأت آمد. به دست راستش نگاه می‌کرد، آهی کشید و خیلی آهسته دست خود را بست. اظهار کرد: مشت روی میز زده‌ام، دستم درد می‌کند، مثل این است که در رفته باشد.

ولی حقیقت امر این نبود، معلوم شد که در دو روز قبل [20 شهریور] راجع به نظام وظیفه و داوطلب، گویا در وزارت جنگ کمیسرینی شده بود و نظری داده‌اند که با وضع فعلی، نظام وظیفه موقوف شود و این نظر به عرض رسیده بود. شاه کلیه افسران ارتش را خواسته بود و بعد از این که فحش داده، به آقایان گفته بوده است اسلحه تان را باز و همه توقیف هستید. بعد تحقیق کرده بود که این فکر از کی ناشی شده، آقای سرلشکر نجوان را گفته بودند موجد فکر است. بعد ایشان و سرتیپ ریاضی را گویا کتک زده و توقیف کرده بود، در نتیجه، دست شاه آسیب دیده بود. در هر حال، این موضع هم بهانه برای رادیوی لندن شد و از آن شب، قضیه کتک خوردن و حبس شدن سرلشکر نجوان هم بر سایر کارهای شاه که رادیوی لندن نقل می‌کرد، اضافه شد.

در هر صورت، شاه که به هیأت آمد، پرسید: راجع به جواهرات جواب تهیه شده؟ به عرض رساندند: بلی و آقای فروغی دیده اند. برای ایشان جواب قرائت شد.

بعد رو کردند به آقایان که کدام یک از آقایان اطلاع دارید مجلس برای چه دو روز است جلسه محرمانه دارد؟ آقایان اظهار بی اطلاعی کردند. بعد گفتند: شنیده‌ام آقایان دور هم جمع شده‌اند و می‌گویند مشروطه باید بشود. مگر حالا مشروطه نیست؟ مقصود آقایان چیست؟ و معلوم بود از این اجتماع مجلس ناراحت هستند (چون موضوع مجلس آبان 1305 را البته در خاطر آورده بود که به یک قیام و قعود، سلطنت 150 ساله قاجار از بین رفت. البته نگران بودند که آن قضیه تکرار نشود). در هر حال، چون اطلاع صحیحی نگرفتند، زنگ زدند پیشخدمت آمد، امر کردند: فوری رئیس مجلس را خبر کنید شرفیاب شود.

بعد رو به من کردند، خیلی اظهار رضایت نموده و به آقایان گفتند: وزارت دارایی خیلی خوب راجع به ارزاق کار کرده و من دستور دادم کامیون‌های قشونی را هر چه هست به اختیار ایشان بگذارند.

ولیعهد هم آمد. بعد رو به ولیعهد کردند، در حضور ایشان هم از من تعریف کردند و بعد گفتند: با این که می‌دانم کار تو نیست، ولی راجع به زغال و روغن هم که خیلی شهر در مضیقه هست، کمک کن. عرض کردم: تا آن اندازه که ممکن باشد اطاعت می‌شود.

در این ضمن، آقای اسفندیاری که احضار شده بودند، حاضر شدند و در اطاق جلسه آمدند. شاه تعارف کردند و بعد پرسیدند: در مجلس چه خبر است؟ آقای اسفندیاری شرحی شروع کردند که مجلس وظایفی دارد، طبق وظیفه‌اش باید ناظر اصول قوانین باشد. جلسه شده بود و نظر این بود یا چند نفر از آقایان حضوراً شرفیاب شده، یا شرحی نوشته شود که شاه بیشتر توجه به اصول قانون اساسی نماید.

البته قدری عبارت تند بود و شاه این اواخر این طرز بیان را نشنیده بود. یک مرتبه شاه متغیر شد گفت: مگر حالا مشروطه نیست؟ اصلاً آقایان بی اجازه من چرا جمع شده اند؟ کی به آنها گفته است؟ لابد این افکار بلند از آقا است؟

این عبارت کار خودش را کرد. آقای اسفندیاری مجبور شد باز همان عبارت: بندگان اعلیحضرت همایونی هر طور بفرمایند، اجرا شود، منظوری نبود جز این که قضیه کسب اجازه شود. چون اعلیحضرت خودشان به آقای فروغی و روزنامه نگاران امر فرموده‌اند بیشتر کارها روی اصول و مقررات مشروطیت باشد، این است که برای اجرای نیات ملوکانه، مشغول اخذ تدابیر بودیم و از این عبارات.

بعد شاه گفت: این آقایان چه می‌خواهند بگویند؟ شاید این حرکات تحریک خارجی‌ها است. در هر حال، آقای رئیس مجلس دست پاچه گفت: غلام اطلاعی ندارد. غلام اوامر مبارک را به آقایان ابلاغ خواهد کرد. مکرر می‌گفت. بالاخره شاه گفت: من خودم آقایان را می‌خواهم و با آقایان مذاکره خواهم کرد. و گفتند: روز سه شنبه [25 شهریور] ساعت چهار عصر، من به شهر آمده، در کاخ مرمز آقایان را اطلاع دهید بیایند؛ من خودم با آقایان صحبت خواهم کرد.

بعد آقای اسفندیاری مرخص شدند. وقتی بیرون رفتند، به آقای آهی گفتند: به خان عمو بگو دست از این حرکاتشان بردارد، این آبرویی که پهلوی من دارد، نگذارد که از بین برود و خیلی به او نصیحت بکن. آقای آهی اظهار کردند: اطاعت می‌شود.

بعد قدری فکر کردند، از آقای آهی پرسیدند: آقای فروغی می‌تواند به مجلس برود؟ آقای آهی اظهار کردند: مشکل است. بالارفتن از پله‌های مجلس برای ایشان خوب نیست. اظهار کردند: ممکن است تا پای پله با اتومبیل برود، چون من علاقه دارم که آقای گلشائیان را به عنوان وزیر به مجلس معرفی کند.

بعد رو به ولیعهد کرد، خندیدند و گفتند: نمی‌دانم حالا که مشروطه شده، من حق این کار را دارم یا باید از مجلس اجازه بگیرم. آقای آهی عرض کردند: خیر قربان، طبق قانون هم اشکالی ندارد. بعد گفتند: در هر حال من می‌خواهم، مجلس قبول کند یا نکند، آقای گلشائیان را من از امروز وزیر می‌دانم و همینطور هم ابلاغ کنید.

بعد مذاکرت دیگری هم در اطراف باز شدن خطوط تلگرافی شمال که هنوز بسته بود و نیز انتخاب فرمانداران نقاطی که فرماندار آن فرار کرده بودند، شد و ساعت هشت از هیأت خارج شدند. البته بعد از رفتن

ایشان، رفقا به من تبریک گفتند، ولی من با این که در موقع عادی اگر این امر اتفاق می‌افتاد، بدم نمی‌آمد، ولی در این موقع به فال نیک نگرفتم. در هر حال امری بود صادر شد و چاره‌ای نبود.

شب را به منزل رفتم. صبح روز یکشنبه [23 شهریور] به مجلس رفتم برای دادن جواب راجع به جواهرات. بعد از این که جواب را خواندم، بلافاصله آقای فروغی که آقای آهی امر شاه را ابلاغ کرده بود، با وجود کسالت به مجلس آمدند و مرا به این که حسب الامر ملوکانه، چون کارهای آقای گلشائیان مورد رضایت خاطر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است، به مقام وزارت دارایی ایشان را معرفی می‌کنم. البته این معرفی با این ترتیب، بعد از این که موضوع جواهرات مطرح بود و آقایان باور نمی‌کردند که جواهرات سلطنتی موجود باشد، خیال کردند بنده دروغی گفته‌ام و این پاداش دروغ من است که اگر حقیقت داشت بزرگترین خیانت به کشور بود.

در هر صورت بنده زرنگی که کردم این بود که ذیل یادداشت، با این که آقای فروغی موافق نبود، در همان مجلس اضافه کردم که این جواهرات در بانک ملی موجود است، هر وقت از آقایان یا نماینده‌ای از طرف مجلس می‌خواهد معاینه کند، حاضر است. علت عدم موافقت آقای فروغی هم این بود که وقتی دولت یک امری را رسماً در مجلس می‌گوید، سندیت دارد و اگر خودش چنین اظهاری را بکند، مثل این است که تردیدی در گفته دولت است. در هر حال، از طرف مجلس مقرر شد نمایندگان معین و بروند جواهرات را طبق صورتجلسه‌های موجوده ببینند و معاینه کنند.

در هر صورت، صبح یکشنبه هم به این ترتیب گذشت. رادیوی لندن این روزها دیگر تمام سخنانی که مردم در خفا هم جرأت نمی‌کردند بگویند، از قبیل بردن مال مردم، سلب آزادی افراد، تصرف املاک، بالاخره توقیف و حبس و کشتن و غیره را با انتساب به شاه، به فارسی می‌گفت و نیز خبر توقیف و کتک خوردن سرلشکر نجوان را هم منتشر کرد. ضمناً هر دقیقه خبر حرکت قشون روس از قزوین که به سمت تهران می‌آمد.

عصر، در عمارت وزارت امور خارجه، جلسه فوق العاده هیأت تشکیل شد. ولیعهد مکرر از دربار تلفن می‌کرد که طبق اخباری که بوسیله شهربانی و طرق می‌رسد، روس‌ها از قزوین به سمت آبیگ می‌آیند. آقای سهیلی با سفارت روس و انگلیس مذاکره، بالاخره مجبور شد شخصاً به سفارت روس برود. سفارت تکذیب می‌کرد و برای تسکین فکر شاه، آتاشه نظامی سفارت روس و انگلیس قرار شد به سمت قزوین بروند که از آمدن قشون، اگر چنین خیالی دارند، جلوگیری کنند.

### استعفای رضاشاه

تا ساعت یازده شب در هیأت بودیم و هیچ کاری نکردیم، چون همه بلامتکلیف بودند. از قرار اظهار آقای سهیلی، فردا که او را دیدم تا صبح شاه و ولیعهد خوابیده بودند و مدام با تلفن استفسار می‌کردند. صبح دوشنبه [24 شهریور] موضوع مهمی نبود. عصر، در منزل آقای فروغی، جلسه هیأت تشکیل شد. آقای سرلشکر امیر موثق که بجای سرلشکر نجوان به وزارت جنگ منصوب شده بودند، حاضر شدند و اظهار داشتند اعلیحضرت فرموده‌اند من بعد وزیر جنگ در جلسات هیأت حاضر شوم. تا مدتی که ایشان بودند، صحبتی نشد، بعد ناچار شدیم در اطاق دیگر رفته و بی پروا صحبت کردیم که این ترتیب قابل عمل نیست باید فکر کرد و این طور در نظر گرفتیم که شخصاً از آقای فروغی خواهش کنیم که به شاه گفته شود استعفا بدهند.

آقای سهیلی اظهار داشتند: فرض کنیم شاه قبول کرد، بعد چه کنیم؟ مجبور می‌شوید سلطنت به ولیعهد برسد. بعد مذاکره شد آیا روس‌ها و انگلیس‌ها موافق هستند که ولیعهد به سلطنت برسد. آقای سهیلی اظهار کردند: تصور می‌کنم مخالف نباشند و در صورت لزوم ممکن است با آقایان نمایندگان آنها صحبت شود.

خلاصه بعد از رفتن امیر موثق، به اطاق خواب آقای فروغی رفتیم و نظریات خود را گفتیم. آقای فروغی پسندیدند و گفتند: عقیده خود من هم اینست، چون در ملاقاتی که با آقای سفیر انگلیس کردم، یعنی سفیر به عیادت من آمد، طبق امر شاه، پرسیدم مقصود از مذاکرات و

انتشارات رادیوی لندن چیست؟ جواب مضحکی دادند که حکایت از این می‌کند انگلیسها دیگر اطمینان از این شاه ندارند.

شرح مذاکراتشان با سفیر انگلیس به این ترتیب بود که از سفیر می‌پرسند: خوب نیست برای مردم ایران این اظهارات را بشنوند. جواب می‌دهد: مگر مردم نمی‌دانند یا نمی‌گویند. آقای فروغی می‌پرسد: چرا جلوگیری نمی‌کنید؟ می‌گوید: مگر ما می‌توانیم جلوی رادیوی فارسی را که یک نفر ایرانی حرف می‌زند، جلوگیری کنیم. لابد این گفته‌ها صحیح است که مردم ایران اینقدر علاقمند شدند.

در هر صورت آقای فروغی اظهار کردند که: از بیانات آقای بولارد سفیر انگلیس مفهوم می‌شد که دیگر کار پهلوی تمام است، ولی مشخص و معلوم نیست چه نظری دارند، می‌خواهند شخص رضاشاه برود یا تمام خانواده اش.

بعد به ایشان گفته شد که ما چون در نظر گرفته ایم که از شاه تقاضا شود استعفا دهد و اگر مصلحت می‌دانید شرحی به ایشان نوشته شود؟ آقای فروغی گفتند: مصلحت نیست نوشته شود، ممکن است من تنها فردا صبح به کاخ رفته و رسماً نظر دولت را به شاه بگویم.

بعد تلفن به آقای شکوه شد که به عرض برسانند که هیأت دولت استدعا دارند فردا صبح وقتی را اجازه دهند که شرفیاب شوند. بعد از مدتی جواب آمد ساعت ده صبح شرفیاب شوند. قرار شد که فردا صبح یک ربع به ساعت ده مانده، منزل آقای فروغی جمع شده که باتفاق شرفیاب شویم. شب باز صحبت زیادی از آمدن قشون روس به تهران بود، در هر صورت به منزل رفتیم. فردا صبح [25 شهریور] ساعت شش، آقای سهیلی با تلفن به من گفتند که قشون روس به سمت تهران دارد می‌آید و شاید به کرج رسیده باشند، فوری بیایید منزل آقای فروغی.

منزل آقای فروغی که رسیدم، سایر آقایان وزرا هم تدریجاً رسیدند. آقای فروغی نبودند و گفتند صبح زود شاه او را خواسته. آقای سهیلی را هم آقای فروغی از کاخ با تلفن صحبت کردند که فوری به سفارت روس و انگلیس برود. ایشان هم رفتند. ما ماندیم در یک وضعیت بی-تکلیف.

مذاکره شد که چه بکنیم. بالاخره من گفتم: مصلحت در این است که منتظر باشیم تا آقایان مراجعت کنند، بعد هم به وزارت خانه‌های خودمان برویم، بگذاریم قشون روس بیاید ما را در وزارتخانه‌هایمان توقیف کند. بعضی از آقایان مآل اندیش مثل آقای علم، عقیده داشتند: دیگر ماندن ما چه صورتی دارد، مملکتی است اشغال شده، برویم به منزل‌هایمان دنبال کار خودمان.

بالاخره آقایان با فکر من موافقت کردند تا یک ساعتی که گذشت، آقای سهیلی آمدند، معلوم شد طبق دستور شاه، به سفارتخانه‌های رفته‌اند. سفارت انگلیس گفته بود: قرار نبود امروز قشون بیاید. فردا قرار بود قشون روس و انگلیس به تهران بیایند نه امروز. سفارت روس گفتند: کار از دست ما خارج شده، مربوط به فرماندهی قشون است. من حالا آتاشه نظامی را می‌فرستم به پیشواز که جلوگیری کنند، ولی اطمینانی ندارم. معلوم شد اینها حقه بازی است و نظریاتی دارند. در هر صورت، تلگرافاتی هم از ملایر و عراق رسید که قشون انگلیس هم به سمت تهران می‌آیند.

در هر صورت، ساعت نه صبح، آقای فروغی آمدند و اظهار کردند کار تمام شد. شاه استعفا داد و رفت. ضمناً ناگفته نماند که همان صبح که من به شهر می‌آمدم، در شهر هنگامه‌ای بود و تمام می‌دانستند که قشون روس تا چند ساعت دیگر به تهران می‌رسد و همه می‌گفتند شاه فرار کرد، ولی بعد معلوم شد که خیر شاه نرفته بود و شرح دادن استعفا، طبق اظهار آقای فروغی، به ترتیب ذیل بود:

آقای فروغی اظهار داشتند ساعت شش صبح ایشان را بیدار کرده‌اند که اعلیحضرت همایونی با تلفن می‌خواهند صحبت کنند. نزد تلفن رفته‌اند، شاه اظهار می‌کند: اطلاع دارید قشون روس طرف تهران می‌آیند، لازم است همدیگر را ببینیم. آقای فروغی اظهار می‌کند: شهر تشریف نمی‌آورید؟ (چون شاه برعکس همه ساله که 15 شهریور به شهر می‌آمد هنوز از شمیران به شهر نیامده بود) شاه جواب می‌دهد: خواهام آمد و شما هم فوری بیایید کاخ مرمر مرا ملاقات کنید. آقای فروغی اظهار داشتند لباس پوشیده، به کاخ مرمر رفتم. شاه آمده بود و در دفترش قدم می‌زد. وقتی آقای فروغی را می‌بیند، می‌پرسد:



باید چه بکنیم؟ آقای فروغی جواب می‌دهد: باید به نفع ولیعهد استعفا بدهید. می‌پرسند: اگر این کار را بکنم، آیا با سلطنت پسر من موافقت خواهند کرد؟ آقای فروغی جواب می‌دهند: استنباط من این است که مخالفت نخواهند کرد.

بعد هم می‌پرسند: بعد چه بکنم؟ آقای فروغی جواب می‌دهند: تشریف می‌برید جای مطمئنی. اظهار می‌کند: تصور نمی‌کنید در راه مزاحم شوند. آقای فروغی جواب می‌دهند: اولاً هنوز قشون انگلیس به قم نرسیده، به علاوه تصور نمی‌کنم که مبادرت به این اقدام کنند.

آقای فروغی اظهار داشتند چون شاه را موافق با این نظر دیدم دنبال کردم. گفتند: به چه مضمون باید استعفا نامه نوشت؟ آقای فروغی از روی میز کاغذ و قلم برداشته و متن استعفانامه را نوشته و وقتی خواندند دو کلمه روی آن قلم کشیدند، خواستند پاک نویس کنند، چون شاه عجله داشت، اظهار کرده بود لازم نیست، بدهید امضا می‌کنم و میان استعفانامه که دو جای قلم خوردگی داشت، امضا می‌کند و بعد با آقای فروغی خداحافظی کرد. یعنی چون ولیعهد حاضر بود، اول روی ولیعهد را می‌بوسد، بعد روی فروغی را و اظهار می‌کند ولیعهد را به شما سپردم و با قدم متین بیرون آمده، سوار اتومبیل می‌شوند و حرکت می‌کند.

طبق اظهار آقای فروغی، اولاً در رفتار شاه از موقعی که مصمم برای استعفا شد تا وقتی به اتومبیل نشست، جز همان دقیقه‌ای که با ولیعهد روبوسی کرد، دیگر هیچ آثار دست پاچگی یا ضعف مشاهده نمی‌شد و خیلی شاهانه و با خونسردی تمام عمل کردند.  
متن استعفا نامه عیناً درج می‌شود:

«نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیة جوان تری به کارهای کشور که مراقبت دایم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملک را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نموده،

از امروز که روز 25 شهریورماه 1320 است، عموم ملک از کشوری و لشکری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسد و آن چه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر 25 شهریور 1320  
رضا پهلوی»

بلافاصله آقای فروغی استعفای شاه را به اطلاع سفارتین انگلیس و شوروی رسانیدند و آقای سهیلی مأمور شدند راجع به سلطنت محمدرضا شاه پهلوی ولیعهد، با دولتین شوروی و انگلیس وارد مذاکره شوند. آقای فروغی اظهار داشتند: باید فوری تا وضعیت شهر به هم نخورده، موضوع را به اطلاع مجلس برسانیم و ترتیب مقدمات سلطنت و اقدامات قانونی که لازم است، برای سلطنت محمد رضا شاه پهلوی، به عمل آوریم. بنابراین فوری به مجلس تلفن شد که جلسه را تشکیل دهند.

### اعلام سلطنت محمدرضا شاه

در ساعت ده، هیأت دولت به مجلس حاضر گردیدند. خبر آمدن قشون روس به سمت تهران و رفتن شاه به سمت اصفهان، در بین وکلا منتشر بود. ضمناً، قرار بود عصر آن روز ساعت چهار، وکلا در کاخ مرمر برای اصغای اظهارات شاه، حاضر شوند. طبق گفته یکی از دوستان آقای دکتر غنی نماینده مجلس، همان صبح عده‌ای از وکلا، از وحشت این که مبادا عصر رضا شاه نسبت به آن‌ها اقدامات سختی بکند، با هم نجوا داشتند که بهتر است در جلسه عصر حاضر نشویم. عده‌ای می‌گفتند مقصود شاه این است که همه وکلا را در کاخ توقیف کند. در هر صورت، وحشت از شاه تا این اندازه در حال آقایان بود. همین که هیأت دولت آمدند، از پله‌های سرسرای مجلس بالا می‌آیند و صحبت استعفای شاه است، همه دم گرفتند و برخی به فکر هوچی‌گری افتادند.

صحبث جمهوریت و حکومت موقتی، عزل خانواده پهلوی و غیره ورد زبان‌ها شد. در این گیرودار، هوچی‌های بیکار از قبیل ظهیرالاسلام و غیره، به فکر افتادند که برای اولاد کوچک شاه که از دختر مجلل الدوله داشت، دست و پایی بکنند. در هر صورت قشقرقی در راهروهای مجلس پیدا شد. همه سنگ ملت و مملکت را به سینه می‌زدند. هر چه به آنها گفته می‌شد الان این گفتگوها به هیچ وجه مصلحت نیست، روس‌ها از بی تکلیفی و اغتشاش استفاده خواهند کرد، بدبختانه غرور و خودپسندی و شاید نظریات سوء دیگر، جلوی چشم‌ها را گرفته بود و خوشبختانه متانت و چالاکی آقای فروغی در این موقع کار را تمام کرد. جلسه تشکیل شد، آقای فروغی پشت تریبون رفته بیانات زیر را کردند.

بعد از ذکر مقدمه و خواندن استعفا نامه شاه اظهار داشتند:

«به طوریکه عرض کردم، بحمدالله اعلیحضرت سابق جانشین جوان لایق و محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت ایران را به دست بگیرند و به دست گرفتند و بنده را مأمور و مفتخر فرمودند که با همکاری که سابق معین شده بودند، به اتفاق آنها در جریان امور کشور، به وظایف خودمان بپردازیم، ولی در این موقع که ایشان زمام امور را به دست گرفته‌اند و بنا شد که ما کنارگیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت فعلی را به ملت اعلام کنیم، امر فرمودند که به اطلاع عامه و مجلس شورای ملی برسانیم که ایشان در امر مملکت و مملکت داری نظریات خاصی دارند که چون مجال نداشتیم تهیه کرده و بر روی کاغذ بیاوریم، نمی‌توانم مفصل عرض کنم، لذا به اجمال عرض میکنم و آن این است که ملت ایران بدانند که من کاملاً یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من بر این است که قانون اساسی دولت و مملکت و ملت ایران را کاملاً رعایت کنم و محفوظ بدارم و جریان عادی قوانین را هم که مجلس شورای ملی وضع کرده است یا وضع خواهد کرد، تأمین کنم

و اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً یا فرداً تعدیاتی شده باشد، از هرناحیه‌ای که آن تعدیات واقع شده باشد، از صدر تا ذیل مطمئن باشند که اقدام خواهیم کرد از برای این که آن تعدیات مرتفع و حتی‌الامکان جبران شود.

امیدوارم این سلطنت نو برملت ایران مبارک باشد و آرزوهایی که ملت ایران نسبت به خودش دارد و آرزوهایی که ملت و میهن پرستان ایران نسبت به این دولت و مملکت و ملت دارند، در سایه توجهات شاهنشاه جوان، جدید صورت وقوع پیدا کند. عجالاً عرض کردم، چون امکان نداشت که به تفصیل بیان کنم و توضیح مفصل تری بدهم، به این مختصر اکتفا می‌کنم. برای این که هرچه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ایران، از وقوع این واقعه مهم خبردار شوند، تقاضا می‌کنم که موافقت فرمایند فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند و به وظایف خودشان در این باب عمل کنند.»

مجلس هم موافقت کرد.

مجلس به این ترتیب خاتمه یافت. در این جا بی مناسبت نیست گفته شود اگر با تردستی و عجله این کار انجام نمی‌شد و به مجلسیان مجال داده می‌شد که از این حال بهت زدگی بیرون بیایند، قضیه به این سادگی تمام نمی‌شد.

ضمناً نباید فراموش کرد که وجود قشون روس و انگلیس در تهران هم بی اثر نبود. در هر حال، قدم اول برداشته شد و بدون این که به هوچی‌ها که منتظر انقلاب و اغتشاش بودند، مجال داده شود، عمل انجام گردید. برای حفظ و ضبط در تاریخ، یادداشت می‌شود که دولتین انگلیس و روس هیچکدام مایل به بقای سلطنت در خانواده پهلوی نبوده و به آقای فروغی صریحاً پیشنهاد کردند که ریاست موقتی دولت را به دست بگیرند. آقای فروغی، به واسطه حس وطنخواهی و برای جلوگیری از هرگونه پیش آمد سوپی، امر را از مجرای طبیعی خود منحرف نکردند و البته اگر ماجراجویان بودند، بهترین موقعی بود که

ادارهٔ مملکت و شاید ریاست جمهوری را برابیند و برای دولتین همجوار استدلال کردند که طبق قانون اساسی راه ساده و طبیعی بعد از استعفای شاه، به سلطنت رسیدن ولیعهد است و اگر بخواهیم هر روش تازه‌ای پیش بگیریم، محتاج به تشریفات مفصل قانونی است که مجال به ماجراجویان خواهد داد و در نتیجه قطعاً اغتشاش و انقلابی پیش می‌آید که هم به ضرر متفقین است و هم به ضرر کشور. ناگفته نماند که عمل آقای فروغی بزرگترین خدمتی بود که به خاندان پهلوی و شخص محمدرضا شاه شد. حالا تاجه اندازه قدرشناسی بکنند، بعد تاریخ قضاوت خواهد کرد.

در این جا موضوع گفتنی تشریفات فردا عصر [26 شهریور] مجلس و آمدن شاه تازه به مجلس و داستان قسم بود. شاه ساعت چهار به مجلس آمد. هیأت دولت حاضر بودند. شاه به اطاق جلسه آمد و به این ترتیب قسم خورد:

«بسمه تعالی»

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته، به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است، قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگاهبان و برطبق آن و قوانین مقرر، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری، سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند عزّشأنه را حاضر و ناظر دانسته و منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت به ترقی ایران، توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبهٔ اولیای معصوم استمداد می‌کنم.»

به این ترتیب رضاشاه پهلوی از بین رفت و اندیشه‌ای که برای همه بود که بعد از مردن یا کشته شدن رضاشاه، مملکت چه حالی به خود می‌گیرد، تمام شد. چون هیچکس تصور استعفا نمی‌کرد و با رویه‌ای که پیش گرفته بود، تصور می‌رفت اگر به مرگ طبیعی نمیرد، قطعاً کشته خواهد شد، ولی البته به هر صورت از بین می‌رفت، مملکت دچار

هرج و مرج و انقلاب عجیبی می‌شد، به جز به این ترتیب که از حدود و تصور همه خارج بود.